بسمه تعالی

این نسخه خطی که ماحصل آن در مجموعه چاپی
تشریح و توصیف شده، از طرف خود به آن
کتابخانه ارزنده هدیه می‌نمایم که آرزو دارم
این تحفه ناچیز که بوسیله دوستی از راه دور
می‌رسد نیکو باشد و مورد قبول واقع گردد.

با احترامات محمدعلی کریمزاده تبریزی - لندن

M. A. KARIMZADEH TABRIZI
(THE WHITE HOUSE)
21 HALFWAY STREET
SIDCUP (KENT) DA15 8LQ
ENGLAND
TEL. 01-309 0675

بسم الله الرحمن الرحیم

ذکر جلوس خسرو کامگار

در فصل بهار که بهار رونق خسروی را نمودار و خسرو سیارگان از برابر برج حمل که جلوه‌گاه اقبال اقتدار بود
جاروب کشان صبا و شمال ساحت دارالخلافه چمن را از خس و خار کینه جویان شسته پرداخته شد و تخت زمردی گلبن را
برای جلوس شاهد گل در صحن بستان آراسته شد جاجا چیان طیور به احضار سران سپاه ربیع در اراضی باغ
جهان صلای **بیت** شکفته شد گل حمرا و گشت بلبل مست ؛ صلای سرخوشی ای صوفیان باده پرست
در دادند و نیلوفران آب دادن عرعر برای نظم بزم گلزار در کنار جویبار جدول بستان ایستادند و کلکان
رنگین قبا چند با تمثال فرمانفرمای فروردین سر طاعت بر زمین سودند دیدبانان ازهار در راه انتظار
موکب اردیبهشت اتش جهت دیده گشودند و نقیبان چابک دست چنار از برای قبضه داران اشجار از درگاه بستان
بهر جا جابر جا بر پا داشتند خنیاگران سار زرین بنگ در پیشگاه اورنگ فیروزرنگ دارای اتابک قبای غنچه آهنگ **بیت**
موکب سلطان گل چو پیدا شد بطرف چمن ؛ مقدمش را بر سیاه بر رکاب در سرو و سمن ؛ بر دو دستان شد
فراز سرو برابر افسر زرنگار قبای زبرجد نگار آراسته با سروری بر سر سرسبز سبزه زار گشت و دلدار شرح قبای
صنوبر دل از اندیشه مخالفان خلافی ساحت اعلام استعلا و اعلای قبه علیا برافراشت و فیل و آلان

قضا فرمان حکمرانی دارالقرار کبیر را بنام نامی قوانین میه از دفترخانه تقدیر صادر نمود و نده محرران
دارالانشای قدر منشور شادی و عشرت را بقلم نرگس و سنبل جریده جهان سبز شد و طغرای گلشن و بستان
ابد توقیع و قیع خرمی بحل طلای آفتاب بر عنوان صفحه صحیفه عالم نگاشتند و واقعه نویسان وقایع
زمان تاریخ طرب و عیش را در روزنامچه ایام بعد آب و تاب نوشتند خجسته مرغان خوش الحان
در خطبای منبر اغصان ندا برآوردند الحمد لمن من علینا بفنون الالحان هذا الاوان وجعلنا خطباء
البیان لدولة السلطان زبان گشودند موزونان کلام سخن سرای بستان که معتبران بلبلان
هزار دستان اند مدح خسرو گل را با هزار دستان به بیان این شعر تکرار نمودند **لراقمه** تا گلستان
شحنگاه گل بود ؛ تخت گلبن جای شاه گل بود ؛ فراش صبا استرواح طفلان نازپرور ژاله را
در ساحت دنیا فرش دیبا گسترد و از ژاله طبقهای در و گوهر در پیشگاه حضور پادشاه میه سپاه جلوه آورد
ریاح روح پرور بهار جیبهای جیب دشت و کنار از عنبر رحمت پرورد کرد و وزید زلف و خط ریحان ریحان
چون ریحان خط خطان خطه ختا بر گرد گلگونه گلگون گلزار دمیدن موزونان قدان سرو و شمشاد
از بس شادی در انجمن چمن **مصراع** قامت موزون برقص افراخته شد ؛ و شوخ چشمان شقایق و نرگس مشاهده
شاهد انجمن گل را از دامن گلشن **مصراع** چو از هر سو نگاه انداختند ؛ کلهای نرگس از فرط شگفت سر
نغمه لعنادل و تسجاع قماری بر سر سروان جویباری مثل نغم عنادل این شعر حسب حال را
قلم یافتند **لراقمه** نغمه الستر و تبجح القماری ؛ للورد تغرد العنادل ؛ البان من الشمائل لت ؛

فی الروض یا جن الشمایل ؛ ترکان کمان ابروی باریک میان در کنار جویبار چون سرو روان روان

گشتند و با التماس کاس مدام از کف ساقیان سیم اندام سرایان ترکیه قش کتی و کلدی نو بهار اتقی ؛

سپردم منکا قویه هوشیار الیاتی ؛ دو لدر قدحی که در رنگ سران لمش ورمش ؛ نه باده قوینه باده حوار ان قی ؛

صف فی اطراف الصفصف اصناف الصفصاف من فرق رفراف الریاح الرفیف من الاطراف صار الاقلام

من فیض قطرات القطر مقارنة للثمار الخضرا و زهرت نضرة الازاهر من الاغصان کظهور زهرة الزهرات من

النهار فاختلف ریاح الربیع علی خلاف الغصون واختلفها کما خلت اثنا ذوائب الجنبیة وطفق ورد آب

النیرین من مطالع . لا غصان مثل النجوم الا انها کالغصن الثمر یب چمن که سرطان شد که شاخ ترش

طلوع داد بیکشب هزار شعر یلی ؛ برفع موانع عشرت در هنگامه جشن نوروز و هنگام جلوس خسرو

فیروز روز عید سعید فطر فاترا کان صیام آمده هلال شوال چون ابروی مه رویان با غنج و دلال

از جبهه سیمین افق هویدا گشت و هلله لهلال الهلال در دی کشان باده پرست برق شکن بار از اوان

ظاهر آرا گردش جام زرین هلال در بزم سپهر نمودار هلال جام در دست ساقی سیم اندام آمد و این

رباعی که در حال استهلال از ساغر خاطر بدیهه طراز کاتب چون باده زلال تراوش نموده

مناسب مقام راقمه برچرخ هلال عید گردید عیان ؛ بر شکل کمان خسرو ملکستان ؛ زان چرخ

بگوش کرده آتش که بود ؛ مانند نعل شهب شاه جهان ؛ کوچک و بزرگ عرب و عجم و ترک و تاجیک

فرق امم در دو گاه مباح و قانون خرمی در پرده عشرت ساز نموده و نوای نوید راقمه

علی الرفرف

کوروزگار پیر جوان شو که تخت ملک ؛ آرایش از جلوس شهنشاه نو گرفت ؛ گوشزد مخالف مؤلف عراق

و حجاز مغنیان نکیسا نوای بزم خسروانه شیرین نغمات خوش روش با زیر و بم آهنگ گشتند و مطربان باربد ادای

مجلس خاقانی رنگین مقامات دلکش خار غیرت در دل نکیسا شکستند نازنینان سیمین ساعد ثریا بنان پیمانه پیمودن

پیمانهای پری راقمه هوش از سر میکشان ربودند ؛ و شاهدان شیرین شمایل شکر دهان کرشمهای آهنگ روح نواز

نهان راقمه غم از دل عاشقان زدودند ؛ جواری حوری منظر ساقیات با قامت قامت طوبی با حرکت و ادا دارات

کاسات کوثر جرعات بزم طرب را چون طرب لب را جنت با آراسته کردند و باده پرستان انجمن بزم سعادت

لازم تکمیل این رباعی ساقم که راقمه در ده بسر پیر مغان ساقی ؛ یکجرعه شراب ارغوان ساقی ؛ تا باز جوان

کردم و از سر گیرم ؛ مدحگر شه جهان ساقی ؛ شراب ارغوانی از جامهای خواستند شمشاد قدان سبز لالا بالای

دلارا بنوای نوروز بنواهای چمن شاخ شمشاد در نسیم صبا متمایل آمده و نازک بتان شیرین ادا را باد ادای سوم

سرو قامت بی قصور و تصور رقص راقمه و مالف قد و دالف نیات رو اقصا ؛ کان غصون البان زادها

ترقص ؛ زنبا بتان لب پستان کو بیاقوت ریزتر زلب با پستان را خونریز در آرند و بازنج سیب آسا

بهر ارانج صفت با رنج رنگ زردی گوارند ترنج مشاعت و مغازلت با هم بر بندند و بسته تکلفان پسته دهان

که دو پیش پسته لب و بادام چشمان پسته و بادام با دام حسرت بسته قید خجلت آیند با یکدیگر فندق

شکن گشتند پسران چون سرو روان که سرکش خیل خوبان را سر و روان با یقوان تبع بند بود کلاه گوشه باز بر

سر مطلع چون طره بطرف زره گشتند و دختران خورشید جمال که بر خاور خورشید مثال اختران برج جلوه نمای آمدند

بجلوه گری دامن بر میان راقمه چون گره بر زلف مشک فشان زند مجلس بزم ارم اساس سلطنت همچون صحن گلشن لعل
خسرو خورشید رایت ارائش فیروزی باب بهتر از همه قصر ازرق گنبد نامیده بطالعی که همی چنگ ازو برده برجیس و هو یوم الخمیس
رابع من شهر شوال من شهور اول الربیع الثالث و کان ربیع الاقبال فی سنه اثنی عشر و ثمانین بعد الالف من الهجرة النبویه علی
هاجرها رواح الرحمة والتحیة پادشاه کیومرث اقبال هوشنگ تمثال طهمورث جاه جمشید دستگاه فریدون افسر منوچهر سیمای
نوذر نهاد کیقباد نژاد کاوس دوش کیخسرو جوش لهراسب فر گشتاسب نهاد بهمن جلال داراب دارا ادب دارای اسکندر
رتبت پور زرم بهرام بزم فیروز رزم هرمز کنوز اردوان خدم اردشیر حشم کسری تکسر خسرو آدم طور نوح
روبت ابراهیم سیرت اسمعیل سیرت یعقوب رفعت یوسف طلعت داود رأفت سلیمان حشمت عیسی سیاست موسی کف علی قدم
محمد ذی علی آیین راقمه دارای سپهر فحمه شاه کامکار کو بدید باسمان تو ز زمین آن منم لا زال السریر بنظام
بجلوس المبارک و بارک الله علیه السلطنه بر که طه و تبارک تبارک مبارک اکلیل ملک آرا رشک فزای اکلیل آسمان چون
بیاز سیم زر کمر جوزا نمود نزاغیرت افزای کهکشان کوهر نشان بالاخره چتر جهاندار بفرق فرقد بیایش
مزین و در تشیید ارتفاع اشرف پایه فلک فرسایش قبله مرد دور برزن آمده اوای پنج نوبت شاهی از پس شش جهت
بچهار گوشه جهان رسید و نقاره خانه که قاف تا قاف را از رخنه وار در زیر پر آورده بود از بیم اعلانه باش آتش
در قاف گمنامی خزید تخت اقبال مصراع در این صفت بدیهه گفته آمد که قرحبای و زیب قلنسیده نمی نمود ادا
راقمه تا دهر دولت شه پرزوال باد اقبال تاج شه فرخنده فال باد جلال در بارگاه فلک مثال
بر رسم چاکران که خدمت بر میان استوار بست و بعرض نیاز مند او این کتب معرض عرض نموده راقمه تا از جلال تمام

بود شه باجلال

بود شاه با جلال باد اندر حمایت ملک ذو الجلال باد دولت به مه لب زمین آستان آسمان قرین خسروان
ورمین را الذی معفر جباه السلاطین مقبل شفاه الخواقین بوسیده تیغ جلوس سعادت زیر نشان داین نشید
آواز برکشید راقمه جنبش بناز دولت شه فشه را ز زوال باد یارب زبان دولت شه پر زوال باد سعادت
بعادت عباد تعبد سلطان سعادت نهاد در اد پایه سریر سپهر نما و چمن عبودیت بر زمین بود و بعد ما کم دام
دولت روز افزون مضمون این بیت ادا نمود راقمه تا در فلک سعد کواکب قران کنند باد سعید بر سلطان تو
اتصال باد لشکر نصرت در ساحت سپهر بسطت سلطنت جناح حمایت باز نمود و ناخن خاخ خسرو فیروز بخت را
بدین بیت ثنا خوانی آغاز راقمه نصرت زتیغ شاه چو حد کمان باد یارب مصون ز آفت عین الکمال باد
شاهین شوکت دولتگاه بارگاه شهریار شیر صولت شهپر برگشود راقمه وین بیت را هر اصبع عرض دعا نمود راقمه
شاهین شوکت شه اگر صید جو شود سیمرغ شیر حمله بر شرم پر شکال باد بخت در پایه تخت فلک رفعت
رحلت اقامت انداخت و ادامت دولت از حضرت رب العزت مسئلت تاکید مضمون این بیت اولی دعا گو ادا کرد
راقمه پیوسته صدر بزم طرب جای شاه و بخت باد خجسته یکه ز جاه بسعت نعال باد کواکب بهر یک اندر برج شاه
همی جستند بهر خدمتی راه قمر که کاسه بند شاهنشاه است شبه محبت و گاه باین بهانه که جوزهر میر سد بحضور بسجای
کوس زد در عقده ذنب دوا جناب سلطان همی کشید به بوی آنکه شمامه ذات شاه در پیش او فتاد
راقمه وین مصرع همی نمود شاد تا ماه گاه بدر نماید که هلال باد حیات دشمن خسرو ملال باد عطارد
و پیر در پایه تخت فلک فرسا منشور سلطنت جاه و نیکنامی را الطغرای جلوه موشح می دید و این شعر را در قصیده

کاتب سیم دعا با قلم زرافشان بر صفحه عرض می نگاشت لاقه منشور دولت تو به تیر از کند قسم ازین خرم جلش
خلاص مجال باد زهره از هزار بستر نوای طرب بر ارغنون خاطر کشید و از خوان صحیفه خاطر کاتب انشاء این شعر
او آورد لاقه تا ببیند تار اهل طرب هست بسیار باد از مطربان بزم شه بسیار باد چشم بر کشیده شش طاق رواق خسروی را
نمودار و عرصه جابرو جبر اخسرو صاحب قدرت را … ملازمت جبهه بر شعاع بر آسمان فلک ارتفاع نمود و کرد
مهر از به مراد تو یک صبح سر زند در عقده کسوف مدارش نگال باد مریخ خون آشام خون ریزی اعادی ترا بخنجر کشید
در ساخانه سیارات شطر تار قهرمان از تیر بر بالای … و ثبات دامن … طرازی کمال لاقه بهرام اگر نه خون
عدوت خورد مدام خونش بخنجر کشیده حلال باد مشتری که منبر افلاک را خطیب بلاغت است خریداران کالای سخن را
بنقد روان جلال ابد و بانشاء دین چو دعاگوی خسرو مشتری اقبال لاقه بر چرخ اگر خطبه جز بنام تو خواند
بیرنج بادش زحل نوید منصب دربانی خود را در چرخ جهان درگاه فلک شکوه افکنده و میخواند کیوان
اگر نه حکم تو بگردد سرکشد در چنگ شیر … سپهر اکنان مهر افروز … صورت این
آرا وزرای سپهر … تصنیف او صدف شکرگان سپهر … مصاف غلامان … گوهر شاهان مشتری
منظر شاهان بارگاه آرای … ایوان قضا … نیلگون … فلک …
تمکین پس از تزیین … افتخار بخلاع خورشید شعاع اشعه … سریر عرش …
تمرار هم و مکان … مقام … صفوف سلام و تصفیه …
زنگار مخالف خسرو کیوان غلام نموده شعرای شعر … سخن سنجان سخنوران … کلام … فرد

در مدیح پادشاه زمین و زمن خطم ثریا نظام و نثر نثره آثار ترتیب خداوندی ساخته هرکه درین بارگاه فلک شکوه
معرض عرض در آورند و این قصیده بهاریه که کاتب رایات در این ایام مناسب افتاده تحریر رفت

باز شد فصل بهار و گشت گلشن خوش نگار … حبذا گلگشت گلشن مرحبا فصل بهار
هم شد از دامان صحرا معجز موسی عیان … هم شد از باد بهار اعجاز عیسی آشکار
شد زمین از ابر آذاری به از خلد برین … شد هوا از باد نوروزی به از مشک تتار
باد نوروزی عبیر آرد همی از بوستان … ابر آذاری گهر بارد همی بر کوهسار
ابر در کهسار و گل در بوستان گو راه است … این بیاد چشم عاشق و آن بیاد روی یار
قمری عاشق نموده در کنار سرو جای … بلبل شیدا گرفته بر شاخ گل قرار
از نوای بلبل اندر بوستان افتاده شور … در هوای گل بجان بلبل فتاده شرار
دلبران هر یک عیان و عاشقان هر یک نهان … در میان بوستان و در کنار جویبار
گوشه بگرفته و یکی بگرفته یاری در کنار … … همچو تخت خسروی از فرش کامکار
از جلوس خسرو گل تخت گلبن یافته فر … خسرو کسری علم کسرای کاوس اقتدار
شاه اسکندر حشم اسکندر خسرو خدم … خصم بند نامور کشورگشای نامدار
پادشاه تاج بخش و شهریار باج گیر … درخور و همچو جم جمشید کیخسرو وقار
… بخت که کیخسرو جمشید جاه

ظل حق فتحعلی شاه آنکه بر عالم بود | طاعت او فرض بعد از طاعت پروردگار

آنکه هنگام عطا و گاه بزم و روز رزم | بینیش خجلت حاتم و کیخسرو و اسفندیار

شاه ایرانست و ایرانست بروی اعتماد | قهر قهارست و زو قهار را هست افتخار

سر بپایش می‌نهند و تاج پیشش می‌برند | سروران نامدار و خسروان تاجدار

عدل گستر خسروی کش آفتاب معدلت | سایه گستر در بر عالم ز لطف کردگار

با تدرو اکنون نشیند باز در یک آشیان | با غزالان خفته اند شیر در یک مرغزار

تاج او گوهر نگار و تخت او گوهر نشان | طبع او گوهر فشان و دست او گوهر نثار

روز رزمش چون بپوشد ببر زره کوه از درشت | رستم است اندر برش ببر بیان گاه کارزار

ور بکف تیغ برنده آید بمیدان رزمجوی | رب بپنداری بمیدان حیدرست و ذوالفقار

از غلامانش یکی باشد فلک زرین کمر | بسته بند بندگی پیش برش استوار

طبع او بحریست اما بحر مروارید خیز | دست او ابریست اما ابر مروارید بار

ای شهنشاهی که از شاهان اندر جهان | تا جهان دیده شاهی چون تو چشم روزگار

مطرب اندر بزمگاهت زهره گاه بزم | حاجب اندر بارگاهت کیوان روز بار

از تمرد گفته و بر آتش کند کرمان فکند | تا زمین هفت ربع از رزم خصمت شد فگار

هست با آتش بود در ملک چین فرماندهی | هست با آتش بود در کشور روم اشتهار

داغ احسان تو خاقان را بعارض عبدسان | طوق فرمان تو قیصر را بگردن بنده وار

هم ز تیغت روز خاقان ختا چون شب سیاه | هم ز رمحت صبح شاه زنگ همچون شام تار

بنده پیشت پیلکش آید ز خاقان ختا | برده بهرت ارمغان آید ز شاه زنگبار

روز هیجا کز سم اسبان و از گرد سپاه | پشت ماهی ریش گردد روی مه گیرد غبار

همچو دار خود سرکشان خیزند و خیزد در شجر | دل پر از کین پردلان گردند گرم گیرودار

نعره کوس افکند در گنبد گردان صدا | برق تیغ اندازد اندر عرصه عالم شرار

هم دمار از کشتگان آرد درخش تیغ بر | هم ز روس سرکشان آرد دمار تیره بار

سرکشان از کشتگان افتاده در هر گوشه صید | کشتگان از سرکشان افتاده بر جا صد هزار

چون تو رخش انگیزی و آیی بمیدان رزمجوی | با شکوه رستم و با سطوت اسفندیار

شوکت و اجلال همچون بندگانت در یمین | نصرت و اقبال همچون چاکرانت در یسار

از نهیب سطوت و از بیم تیغ سرگشت | بی قرار آید زمین و آسمان یابد قرار

رو بهر سو آوری جویند کین خواهان امان | عزم هر جانب کنی خواهند گردان زینهار

شاهبازان تیر پران تو در هنگام صید | شیرزه شیر تیغ بران تو در گاه شکار

شاهبازان را کند نخچیر سر پر از حباب | شیرزه شیران را ز پا اندازد و فرد از قطار

سبز زنده تا هر بهار از شاخ گل قدر صباح | بشکفد تا در صباح از باد گل در هر بهار

هم بهار بخت میمون تو بادا بی خزان	هم گل اقبال روز افزون تو خالی ز خار

در عهد میمون دولت دوران دوام و زمان همایون سلطنت سعادت فرجام پادشاه دریادل دین پرور خدیو
بحر عطای معدلت گستر دارادل که از رشک دست گهر ریزش ابر آذاری همواره عرق خجلت از پیشانی ریزد و بحر عطای
که از غیرت طبع کان بخشش سحاب نیسان زبان رعد پیوسته با خود ستیزد وعده ما که فروردین
آمال مخالفان خاکسار را تیغ آتشبار آتشین باد دیت و آبروی بهار سرکشان باد سموم بر خاک خذلان نشیند
از رمح آتش فشان ویست اگر آفتاب از شرم رای روشن او گاه و بیگاه در پرده سحاب رود اگر سحاب از رشک
زر پاش طره افزای پنجه آفتاب باج رقم ابر [illegible] او در کش اقبال بندگان همایون حضرت دریادل و صف سپاه کش
زر نثار آمال مخلصان شکوفه حرام افشاند دشمن گوی ابر بهاران از کوه بیرون تیغش [illegible]
جوهر سنان شمس سنا به الآفاق فی منتهی الرخاء و سیفه صاعقه تحرق ارواح الاعداء قطرات غمام ایادیه
فاضت علی الاقطار وفیض سحاب نیله نابع علی مطارح الانظار شعر فیمطر یوم الجود من کفه الندی
و یقطر یوم البأس من سیفه الدم غمام غیث العدل والانصاف قامع اصول الجور والاعتساف
الذی جمع من جمیع الخواقین ما هو ممدوح من الاوصاف مسخر الاقطار بسیف البتار قهرمان الابطال
قهرمان القیاصره والاکاسره مقبل بالاقبال شاه دریادل نمبد اقبال السلطان بن السلطان بن السلطان
والخاقان بن الخاقان بن الخاقان قطب شاه لا زال غمام عدالته علی روضه الایام مترشحا

و روضه دولته بریاحین الدوام والخلود موشحا سال مطابق هجری سنه اربع عشر و ثمانین بعد الالف
هنگامی که خسرو اشعه لوای مهر زاده از منتصف اقلیم اول سپهر را منحرف حرکت و لوای اعتدال
در دوم منزل طلایه دار سپاه نجوم افراخت یعنی شانزده روز از روز نوروز منقضی شده بود و بهار بدیع
ابداع جهان را انواع خرمی و طراوت مقتضی آمده و صفحه غبرا بترشح امطار فاذا انزلنا من السماء ماء
صفت حدائق ذات بهجه پذیرفت و خدایگان طبع طرب را مقتضای مقام در این ابیات بنان
بیان می نگاشت بیت گردید چمن ز سبزه گونا گون چمن باغ ارم بتازه رو گردید دشت چمن بهر کرانی
شمشاد و قمری و نسیم عذاری مرغان همه در نوا هم آوازند قانون طرب بهر طرف سازند از شاخ شکوفه
بر زمین ریخت از باد هوا بعنبر آمیخت شد کوه ز لاله پرنیان پوش و لالات زمین به پرنیان پوش
افروخت چنار بر فلک سر چمن تخت نشسته فلک فر در باغ همه کس و نسیم بویی آوازه همی بر زمین بود
لاله همچون عاشقان سوخته آتش بر جان فروزان بود و گل چون معشوقان عاشق دیده عرق شرم
از چهره ریزان شعر ع و اوراق الورد رشحات طلیة کخد قد تعرق وجنتیها نرگس شهلا غافل
از چشم زخم سپهر پر دلا چشم تماشای قصیدن سرو و روک شده بید مجنون فارغ از شکنجه دهر
همون لیست آطره طرار بدست باد صبا داده صنوبر شمشاد و ما اندیشه تیغه جفا در ساحت چمن قد بر
افراخته سرو آزاد خالی از خیال اره پیدا د قضا طرف جو بیار را مقام اقامت ساخته نظر بازان اظهار
بشاهدان شیرین ادای گلزار از نظاره سر بر آورده و نازک نهالان گورش از شرم منظره شوخ

چشمان شقایق و نرگس چادر شکوفه بر سر عروس گلستان هر جفت کرده نموده جشن خویش آورده
راقمه جوان دهر پیر زر سر گرفته جهان پیرایه دیگر گرفته چمن گویا که زیب مجلس بود که آسوده در آن
هر جا دل بود دراز غنچه نو گلش گل نگار است هوای عارضش خرم بهار است بنالش غنچه را از بس که خندد
وزان مه داده بلبل را دل بند بپا هر گوشه سرو ایستاده بپایش قمری نالان فتاده بلاله داغ
بر آتش سپند است همانا از پی دفع گزند است ز رنج دی درختان جمله رسته ز سیب آسا خزان فارغ نشسته
که ناگه ابر آمد شد و سرمست بخونریزی یاسمین تیغ در دست بدان تندی شبی بارید بر تاج چمن را کرد تاراج
شکوفه چو چشم باغبان شد سپید از بیجا اندر نگهی دیده ونه گلزار ز سردی دید در گلشن هر حرف
بسجای آب یخ در جای گل برف همه نوباوگان تازه رسته بماتم داری گلشن نشسته نموده گل بتن
گلگون قصب چاک صنوبر با کمر بشکسته در خاک بنفشه کرده گیسوها پریشان ز نرگس دیده گشته آب ریزان
ز گلشن صد سه برف آب برده بسجای نرگس آب زغم فسرده بیاگینه چنان سیاه سرما در دست
باغ و صحرا پاره در تطاول تاراج لباس سبزه و گل کشیده و با آب چشمان خشنود شستان بیداد
بستان را که باد آشفته است. الیوم فی یوم عاصف بر باد دادند مخالف نوای شدند های شد آواز
در زیر عراق بار قانون دبستان ساز و از خارج آهنگ آن برف و سرما در حسرت اصفهان برگ چکید و برگ
ریاحین شد آب دیگر بار آغاز رنگ ناز آمد دیده دیده باران از بار که در راه مرکب اردیبهشت با شطار سعید کشته
بگزلک سپید داده هرس از حدیقه حدیقه برآورده عبرة لاولی الابصار حشمت قامت زجاجان چو چار بهار

سبز نوروزی آراسته دشت قضا در غزای بهارش سیاه پوشیده آری در اندوه در ماتم تازه
نهالان چمن مجعد مویان بنفشه و سنبل با گیسوان پریشان بر خاک نشستند و صاحب کلاهان شکوفه
و نرگس ترک هوای سرور و چشم از جهان بستند با آنکه در فضای هوا از گلش شکوفه های برف هم فر
فروردین وار دیهشت هویدا بود هر دیده از دیدن خورداد دشت و هر چند تیر تابان مه ماه
مرداد است در کمین بود کمان فلک عرصه عالم را به پنبه برف انباشت چهره گلعذاران شهریور و مهر
لاله های دشتی که از آذر فروختی هر از طعنه مهرجهان افروز داشت از صدمه سرما مصراع پژمرده چو در ماه آبان
برگ ریزان شد آذر گون گلهای آذاری شکفته شقایق کوهساری به خرمن دی رابرق آتش افروز بسنا
بهمن را انغد یارطاقت بسر آمده بود در این ماجرا مصراع افسرده چو باغ از اثر باد خزان شد برودت
هوا بدان غایت رسید که آسمان از سنجاب سحاب پوستین بر سر کشیده و زمین در لباس قاقم برف
خزیده بود امهات اشجار را که بار و حمل فواکه بود ند طفلان نارسیده سقط کردید شیرین کلامان طیور را
در دبستان عشرت هزار دستان سرائید گرفته بود ند نخچیر آن نیستان ابر رسید طوطی
طبع نوا سنج هزار دستان لسان بلاغت گستری و سخن دانی آن جناب سید رضی کالک ابداله دیوان الدهر
هنر پیرا بنحس متعاله البضطر تاریخ سال مزبور نغمه طراز این طور شد مصراع تاریخ بهم برف و گل در گلستان چنین بهم در سال
هزار و سی و پنج روز گذشته از روز نوروز فرخنده فال عود سرما و نزول برف اتفاق افتاد
و الحمد لله الذی هدانا طریق الرشاد و صلی الله علی محمد و آله الامجاد

ذکر تسخیر ولایت دامغان در عهد سلطنت خاقان و خدیو کشورستان مبرور آقا محمد خان به اقدام خدیو زیبنده

در هنگامی که تسخیر قلعه ساری تصمیم عزایم شهریاری و برای اقامت اردوی کیوان شکوه خیام زرین قباب
در حوالی آن حدود قایم مقام قبه زرنگاری بود مقدمه نزاع فاضل خان و کلبعلی خان معروض ساکنین سده سپهر اساس
و مسموع مقربان بارگاه گردون جناب آمد توضیح این مقال و تفصیل این اجمال آنکه فاضل خان عرب که شاهرود
و بسطام را متقلد قلاده حکومت همواره بهوای اینکه دامغان نیز ضمیمه محال حکومتش را او آید با کلبعلی خان دامغانی
حاکم آنجا سر مصادمت داشت و فرصت خصومت بود درین اوان پرده این پندار از روی کار برگرفته جمعی از افراد اعراب
و اکراد خمسه را بر پیشانی خود فراهم آورده بعزم تسخیر دامغان شتابان و کمیت عزیمتش به استخلاص آن سامان سبک
عنان آمد کلبعلی خان چون اقدام قرار و ثبات را به اقدام این امر خطیر مقام مقاومت نجسته و سپردن این مقابله
با آن فوج کثیر را از منهج حزم و دوراندیشی و حیز تحمل و طاقت خویش خارج دیده دست تمسک بدامان استمداد از اولیای
دولت قاهره آویخته قبول ملتمس را در بارگاه فلک جاه از اظهار روابط عبودیت و شواهد قدیم و سوابق ودود
آنکه خدیو قهرمان قدر حکم قضا فرمان نایره غمی محرک عرق حمیت و حمایت او و نصب العین همت قضا نهمت آمد بموجب امر اعلی
شاهزاده آفتاب چهر فیروز بخت خورشید چهر آسمان تخت فتحعلی خان که خاقان کشورگشا و ولیعهد نامدار
و مخایل رتبه بلند سیادت از تمامی احوال فرخ مآل آن برگزیده فروزان بود و در آن اوان که جلال اختر عمر مبارک را
پای در مرحله تاسع گذاشته و از مرحله فطرت و ادراک تحصیل از شعر اغر خوان مکتب تعلیم گشته
این بشارت مأمور بتقدیم این مهم عم بزرگوار از محرمان خدمت حضور آمد فوجی از سپاه نصرت اثر

حسب الحکم پادشاه جمجاه شاهزاده ستاره سپاه ستاره کردار در شهر محرم هلال کار شدند و برای تسکین
فتنه و آشوب از دربار آسمان اسلوب شهاب آسا گرم شتاب و نیز فرامین قدر قدر قضا آیین بقبایل سمنان
و الوس لک قلعه زرد جاری بصحیفه احکام فرمان اسلوب صاحب الشرف اصدار و عز اعلا یافت که هر یک سالک
جمعیتی از اعوان خویش انعقاد دهند و موکب شاهزاده فیروزمند را ملازم بوده اوامر و نواهی آن سرکرده
دایره دولت را نقطه وار سر بر خط فرمان نهند و چنانچه فیما بین طاعت را بنتیجه صحیحه لقب جزای اقبال
حکم بلیغ قضا تبلیغ را تنگو و آبا آیند یقین دانند که خاک قلعه زرد از خون ساکنین سرخ تر از روی خود
منصور کاه بر خصم کینه خواه خواهد شد و روز قاطنین دهملا از آتش جانسوز قهر قهرمان عقاب نهاد شام
بخت اعادی بدنهاد سیاه و باشارة الیها روسفیدی جز را بجز ذریت حکم قضا کرد از قبل این قبایل موکب شاهزاده
نصرت یار از راه کرایلی و مردم توبه و در رودبار جمعیتی بر ملازم الواجبی افزوده طلوع نجم لوای مهر درخش را
از مطلع وصول دیده ترصد گشودند و بعد از آنکه کوکب مقصود از افق اقبال چهره جمعیت گشوده بتقبیل ظهور نمود
تمامی گردیده عزم تسخیر زمین بخیه کیسر مباهات بر آسمان سودند مقارن ورود موکب نصرت اقتران بدامغان
قبل از آنکه جنود ظفر نمود باستجماع مرکب پای کوب از رکاب برآوردند یا بتلاش رنج مسافرت
لحظه چشم استراحت بر هم گذارند فاضل خان با این گمان که شاهزاده آزاده در استحکام حدت سن و
نهال ذات بیهمالش را در باغ وجود شکوفه بلوغ بمدارج کمال نشایسته از خار عمر شکفته و دستور از راه دوم
نبرد و تجربت اندوزی و قواعد حرب و ظفر در او مشق آب و رنگ بمنزله شوار نخواهد بود تمثال این مدعا بر لوح مخیله

مرتسم ساخت که تا شیران بیشه جدال و پلنگان قله قتال را تن از رنج راه نیاسوده و چهره بغبار کلفت سفر
اندوده است بنا گاه بر ایشان نتازد و ساحت خبر در از وجود شان چون آئینه خاطر خویش از غبار
این تشویش بپردازد و ظن آنست علی ذالک لقاء در پس دین داستان و مشورت اکثر و بیکبار خان گرای عرصه
حرب و ستیز گشتند شاهزاده خورشید رخ را چون این گونه دغا بازی از حریف بکیش نرد تجربت مشاهده افتاد
پیش از آنکه از درب پستی پیاده آید با اجتماع جنود منصور را توقف و تانی فرماید با معدودی از برادران خاص ظفر عنان
اقبال از منزل بجانب میدان نزال نمود و منصوبه شمشیر شیر از ابطال حصه تیسر خصم بدل الحجان [illegible] غالب
غیرت و غرور نهاد شیر غیور که بر گله گور حمله ور گردد بیک حمله نخجیر روبه نهادان را از عرصه میدان چون شهر
جمعیتشان پراکنده خود با قلیلی من کار بمنازل شغف جام تند شیران با جام خون نهادند خانه کلفتعلی خان شرف
نزول بمانید رنگ قب الشرف آفتاب آمده و آتش با آتش خشم سپاه چین دیده بخت بدخواه در خواب صبحگاهان
که سپاه لار خورشید جهان افروز تطلع و قمع فوج ظلام از حواشی حلک روز تیغ ظفر بر ارکان افق بر کشید خدیو
خطه خاور مدفع و برقع اشرار شهر بند شب توسن تیز گام فلک را بپای غیرت در رکاب در آورد و علم آفتاب صحرا نورد
ظلام را بلهار خود سر اعلام استقبال در مسلک تیر افراشته شد بضرب حسام شهاب شرر شاهزاده مهر انجم که بهزار کوکب
هزیمت میشد و اگر اداب گردد و نجوم که امداد آن آن راسر از رکاب گر برآورده بودند بعد سنان صاعقه آب
یلان را از قفا میشد شاهزاده فریدون حزم بهرام عزم خسرو بزم رستم رزم بشکوه بالای طوی اکمل [illegible]
فرق فرقد فرزینت افزار درع و مغفر گشته حسام جوزا غلاف خون [illegible] بر میان و سنان [illegible] که آسیای [illegible]

ساش در بنیان برا شهب شتاب سپهر مجر بهستام هلال نعل فلک رفتار سوار و با برادران رزم آزمای کار
عازم میدان کارزار آمد قادر خان تیز از فر انداز تقدیر غافل و فکر ذات خویش بر پیشه جرار شیشه [illegible] آمد
با اصحاب خویش تهیه اسباب جدال را آماده و با قدام رزم مکاوحت در مقابل برادران جرار ایستاده شد چون از آنکه
روبا بخیف را با شیر شرزه اظهار دلیری کردن پهلو از جنگ نهادن به شکار صید بت و صعوه ضعیف را با باز کوی
انباز جستن چهره امید بخت نخجیر درخورشیدن چپ موبیا لایه هم داستانند که صرف شود هر گاه پیه پهلو
زدن آید بهر اسخاصات ترتیب صفوف مصاف را از طرفین میمنه و میسره و قلب معین گشت و آوازه اشتعال نایره
حرب و قتال و مثال اصحاب طعن و ضرب چون منبر از دقیقه با راه [illegible] قیام قیامت مشاهده و معاین رقم

برآمد چو از کوس جنگ خروش / درآمد دل جنگجویان بجوش
کشیدند صف از دو جانب سپاه / همه رزمجوی همه کینه خواه
ز غریدن نای و بانگ سوار / تو گفتی برشد رستخیز آشکار
غو پهلوانان بگردون رسید / سپر بر سر از گرد گردون کشید
همی گفت هر کس در آن دشت کین / سخن از کمان و کمند و کمین
همه گرز بود و سنان و تبر / همی مرد و مرکب درآمد بسر
یلان پلنگ افکن شیر گیر / برآورده غوغا چو غرنده شیر
نگاور زهر سو برانگیختند / بخنجر همی خون هم ریختند

برافروخت از کین دل پردلان / کشیدند شمشیر کین از میان

همی تیغ بر یکدیگر آخته شد / باهنگ هم بارگی تاخته شد

روان شد بهامون ز خون رودها / بر و بر حباب اندر از خودها

چو رعد همی توپ آواز داشت / بآتش فشانی دهان باز داشت

ز گرد سپه قیرگون شد سپهر / بقیر اندر اندوده شد چهر مهر

ز گرد آشکارا همی شعله تیغ / شدی چون مه نو ز تاریک میغ

نمودی سر نیزه‌ها در غبار / چو روشن چراغ از شبهای تار

سرافراز شهزاده تاجور / ولیعهد شیر دشمن شکر

برافروخت یال و برافروخت چهر / ز تیغش همی شد شرر بر سپهر

بدان خورد سالی هنرور بخت / بسی از یلان را بنیاد در لخت

بهر جانب آورد زور نهار / بگردش رسید از صف کارزار

گهی با حسام و گهی با سنان / همی سر فکند و تن از سرکشان

و لایت سرستان باده غیرت معرکه رزم را انجمن بزم میداشتند و تن خصم را بارانی دفع خمار خمول از سر ساغر تیغ آشامیده باده ناب سر انگاشتند نغیر نای و نعره کوس گوش مبارزان رزم گستر را بجای نغمه رباب و سرود و نی بود و طره پرچم پرچم علم چین کاکل مشکین مهوشان عقده هم از دل پردلان

میگشود شمشیر هندی نژاد دلیران بسان ابروی ترکان ختا خونریز و خنجر جگرشکاف دلیران مانند مژگان دلبران بخونریزی تیز آمد رخ خرامان رماح برای رقص معرکه وغا همچون لعبتان خوش ادا بجلوه گری قامت افراخته شد و هنگامه سازان مجلس جنگ آهنگ جان مخالف را لاو تر آهنگ بند چنگ بمضراب شمشیر نیوشیده شد کمند کند آوران را گردن گردنکشان مانند موی پریشان عاشقان در زلف مهوشان پرتو ز بسته آمد و طایر ارواح رزمجویان از مخلب عقاب تیر کمانداران چون خاطر ارباب سر رشته اداری لشکهای رعد آهنگ احزاب منافقین را پیاپی پیام اجل در رسید او محمود دخان عرصه حرب باجت آسمان از شرر مضراب اذا السماء انفطرت خبر داد و رسیدن که در آن روز از شهزاده فیروز روز جلوه ظهور و بروز نمود حمیت دولت شاه پور دوستان و پدر بهمن از صفحه تاریخ جهان آمد و نسیم فتح و ظفر از مهب وما النصر الا من عند الله بر شقه رایت مهر آیت وزان امید غازی و سر کرده فوج اکراد و لشکر قلیج خان و عسکر متجاد بود از دست قدر انداز قضا قضا را خورده گلوله تفنگش برپشت گردن آمد و جان بجان آفرین خوش تسلیم اصحاب از کار حرب دست کشیدند جمعی از آنها طعمه شمشیر آبدار و برخی گرفتار کمند غازیان شیر شکار و بقیة السیف ره سپار طریق فرار گشته فرار از عرصه ماجرا بپا به سیر برخوش بحکم صاحب القران قرار آثار و لایت دامغان ضمیمه میمولات شهزاده کامکار و در آنجا رایت افراز قرار و استقرار آمد

سفارت یرملوف

سفیر کلک بلاغت مسیر در قطع مراحل وقایعات تاریخ گذشته رحل بپایان و ورق زمان تحریر مذکور و وقوع اتفاق مصالحه

و مسالمت و رفع غبار مخاشنت و مخاصمت فیما بین الجانبین ابد مانوس ایران و روس نموده بود و ظرایف
تفاصیل اوضاع ماموریّ مقرب الخاقان میرزا ابوالحسن خان شیرازی را ابراز و وقوع مصالحه گلستان
ارم بر سیم ایلچی بزرگ از جانب دربار شاهنشاه فلک بارگاه بحجه حضرت امپراطوری در سیاق بلاغت بر وجهی ابلغ
پیشگاه مسامع مجامع نموده چنین قبل از وصول ایلچی مشارالیه بمحروسات روسیه اولیای آن دولت محروس غیر عدیده
در بلاد بعیده واقع و اعلام عزیمت امپراطوری بمحاربت و مدافعت را بدینجهت بر افراخته اکثر حشر و فوج فراوان
در مستقر سلطنت بوده اند بتوسط چاپارهای قمر سیر صرصر سرعت که در جهانگیری سبقت بر برق خاطف برده اند در خطه غیبت
خاقان گذرانده و در عدوه معارضت عادیات عرصه را خبر در عداد مرتبجات از جمله شمار ندهد تا برای معروض
رای خسرو خورشید کلاه داشته پروانه امپریه که در تعقیب ایشان او را گویند تا بکید کمال عنایت از افراد احترام
ایلچی و توقف او تا معاودت موکب سلطنت و بعد و بدهخواهان تو الی ایالا و ایام فرصت تقریب دیدار صورت امداد آمد
بعد از وصول انجمن حضور امپراطوری و ابلاغ الوکالات مبارکات شاهانه تعیین ایلچی بزرگ از آن دولت در سنه
معاودت و شرف اندوز حضور مهر ظهورات و صحبت ایلچی مزبور را سمر پیشگاه خلافت قلب بطور بهت ترجمان این
کلام و توضیح این ابهام آنکه مقرب الخاقان مشارالیه در پایتخت فلک ارکان بابراز عرض مقصد اوضاع مدت
سفارت و شرح دقایق احترامات که از آن دولت درباره او مبذول شده بغرض رسانید که از عظمای آن دولت و وجوه
منتسبان حضرت سلطنت جنرال با اقتدار و معتمد محرم خفایای اسرار عالی حالات جلالت صاحب نشانهای قرب
معارک قرب واقف دقایق سفارت جنرال امرت مرعوف لیدیا که بسر حدات مملکت محروسه

ولایات قرب جوار ایران سرافراز و به پیوند دولت جاوید مدار در عرف آن لقب ایلچی بزرگ
معتبر است قرین عز امتیاز آمده با نامه مشحون بلطایف صداقت و تحایف بیرون از حد و نهایت
تا نهایت خاک روس رسید مدعایت اولیای دولت را از حریم دربار خلافت مستر صدر حضرت باب
و برای وصول دستور العمل ورود از اولیای دولت قاهره در مرصد انتظار حسب الحکم یرلیغ قضا آثار عالیجاه عسکر خان
بر فیض از ایروان شرف روز قرین خدمت دولت ابد آثار و کامکار دیده تا برسم مهمانداری مورد و فرامین قدر
آیین نیز بانجام سیورسات و اخراجات ایلچی مشارالیه و همراهان و تهیه علف و علوفه برای مراکب و حوایج ایشان
در هر منزل شرف صدور یافت و در ملاحظه جانب اعزاز و احترام و تشحیح لوازم نزل و اطعام و اهتمام
در تعیین منزل و مقام حکام و ضباط ولایات عرض راه تاکیدات بلیغه بعز صدور پیوست و مقرر چنین شد که
او را در ولایات آذربیجان و خمسه برسم تفرج و تفنن تا وصول موکب همایون سلطانی به ییلاق سلطانیه موقوف
دارند و از آنجا غضبان ضمایر خاطر او آثار سرایا احوال به استغفار معطوف و چون مقارن ورود ایلچی به ییلاق مزبور
لباس نشاط و سرور بعضی از درداری اهالی خلاف در دارالسلطنه طهران گسترده بود و کار گزاران دربار را
ترتیب اسباب طی و سرور بر تمهید مصالح ملک مقدم و انجح مینمود بدینراه پیچیده روز نقض رایات عالم افروز
از دارالسلطنه غیر میسور بود و هم توقف ایلچی پیا تمهید تعارف از عرف مهمان نوازی دور لهذا جناب سعادت
و دستور صاحب اقتدار فرخ ابواب اقبال دیباچه کتاب کمال شمس آسمان وزارت و جلال شمسه
ایوان کفایت و کفالت صاحب گنجینه فضل و فضیلت صاحب اذیال حسب و فضایل صدرو ده ستایت

غصن دوحهٔ سعادت فرع اصول خاندان امامت اصلاب شجرهٔ وجود فخامت آنکه از زرنش محروسهٔ مملکت را
حضرت حصین و گلزار تقنیش مبادر از رکنی رکین صف آصف رتبتی ور اگر آصف ابن برخیا برخیالات رای ملک آرایش
نکته وقوف یافتی ملک سلیمان از فرشتهٔ دیو قفا فارغ ماندی ارسطو حکمتی چنانچه ارسطو از سطور دیوان حکمتش
دقیقه بکار بردی دولت اسکندر از تطرق یاجوج زوال آسیب نپذیرفتی لطف محمودش رفاه احوال عباد پیشنهاد و
خاطر افتاده ابواب تشدید چرخ زبردست بر روی زیردستان ضعیف تسدید یافته و تا عزم جزمش رفع لوای ازری
نصب العین همت جری ساخته خطیب ستم بضم حجهٔ معدلت کسر جزم عدالت فاتحهٔ فتح انشاد نموده تا مشاطهٔ عبارت
بیان معاذ بلاغت تعلیق خاطر رخشندهٔ سخن سنجان اقالیم سبعه بسبعهٔ معلقه را از علاقهٔ تهجین تحجید و تا صنایع
مبشر طرایف سخن در اطراف و ارباع ربع مسکون پراکنده ارباب نسج معانی را انساج انسج المشایخ اعیان و خجر (?)
شمشیر ذهن سلیم تحدید جهات ممالک علوم عقلی و نقلی نموده و به تیسیر جلیل قلم مشق اقلیم خطوط سبعه را به مهر و سلم نوشته
معانی انسب با محاسن حسب نسب کمال آداب جمع آورده و خلق کریم با کرم عمیم از اعتدال خلقت معادل نوشته
لب با به تدبیر صایب عقدهٔ ابهام از معضلات امور گشاینده و مهمات جمهور را قبل از وقوع به اندیشهٔ دوربین فراهم
شعر واضحی بروز الشر ارآیه مضمرا و اسر به صدرالممالک حالیا و به نحو جنس فیاض ذکر صنوف آن اوصاف پیدای
بیان ناقص بیش را پایانی نه پدید صرف عنان خامه از قطع مراحل این راه ناگزیر است و حسن قطعه نظمی کاتب راحت
بدان تنجیه جناب مستطاب است درین مقام مناسب تحریر راقمه اعتماد جمهور ملک شد اکنون
ملک شد معمور ❊ ز جود در ممالک شاه ❊ کرد شاه این ضمانت مغفور ❊ جود دوست لازم و مردم

همچنان کآفتاب و لمعهٔ نورست در کارخانهٔ تقدیر ❊ عقاب عاشر توراکیا مزور ❊ خیره چشم فلک
بجاه تو ماند ❊ و چکک از چشم بد زجاه تو دور ❊ خامه تا از برای نظم جهان ❊ عقل تا بهر حل و عقد
امور ❊ جست جا در بنان چون تو وزیر ❊ یافت دستوری از چو تو دستور ❊ ریب ظلم شد از نی منکوس
شکر فتنه شد از آن مقهور ❊ که نه حکم تو آتش کند امداد ❊ ورنه از قدرت تو یابد زور ❊ که
بکار شود قطف قادر ❊ که قدرت مطلق مقدور ❊ بود جهان اگر کنون و رش ❊ از تو شد التی
مذکور ❊ بیشتر زانچه در صحیفهٔ دهر ❊ بود از گفته‌های او مسطور ❊ نه خطاست اینکه بر عذار ورق ❊ میکدازی
چو زلف بر رخ حور ❊ بهر عطر مشام جان باری ❊ عنبر تر ز خامه کافور ❊ الذی اشتهر ذکر محامده
کفیض ایادیه عم الاقطار والاقطاب و فخر مآثر معارفه معارف الاوتاد والاقطاب سلالة الاطیاب
مفخر الخواقین معتمد الدولة العلیة العالیة میرزا عبدالوهاب منشی الممالک دیوان قدر را اغراق فضا
وارغم ساحیه و شید ارکان الخلافه بتجدید ساحیه جمعی از آراسته و اوضاعی شایسته از پیش با مور و احکام عالیه نظر انداخت
واکناف ولایات با حضرات شهزادگان عظام و ولات با احتشام و حکام عالی مقام و عموم عساکر نصرت فرجام
غرا صدار یافت که هر یک با استعدادات کامله در مقام خود عازم و در حفظ سلطانیه کارت نصرت ملازم
گردند ❊ یا لیت فرادا و ازواجا تقیم و در روز پنجشنبه شهر شعبان المعظم سنه اثنی و ثلثین و ثمانین بعد الالف
❊ یوم تخضع اشکال العوده ❊ والدهر مطاوع طرب طاطی و سرور شور منصهٔ ظهور
صدور و صدور امر قضا مقدور سپاه منصور لعبت زینت ادا جلوه

کرنا آغاز و مطرب نصرت نوائی بر قانون طرب در پرده عزیمت ساز نموده موکب همایون مقرون
بتأییدات ایزدی از دار السلطنه نهضت و منازل راه را که زیاده از پنج و شش نبود بواسطه اوتراق مرات
طرق و شوارع و تفرج منفرجات منازل و مراتع و تطیر اسکر سرور نشیط شکار وحوش و طیور در شش روز
قطع و در یوم الاربعاء پانزدهم شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن که قرین سعادات بطالع مسعود مقارن آن
بود و اختر بخت سعید در مساعدت مرتقی مدارج صعود ؛ و اذا تقارنت السعود فهذا یرجی الصلاح و النجح فی الاحوال
ساحت سلطانیه مسرح حوافر جیاد و مطرح مطارح خیام گردیده کتائب سپاه و قبایل لشکر که از هر مرز و کشور حضور
رفته بود **شعر** جیشاً کما اللج طامی الموج مصطخب ؛ یضیق عنه سهول الارض و الاکم ؛ فوج فوج و دسته دسته
با معدات لازمه و استعدادات کامله برکاب همایون می پیوستند و در حوالی اردوی نصرت مقام هر یک مقام که
برای ایشان معین گشته فرقه فرقه و جوقه جوقه نظام اقامت می گرفتند و عشایر جنود و وفور عساکر
نامحدود در حدی اعرصه پایان بغایت بود که طایر وهم حال اندیشان در فضای تصور تعداد ایشان طریق
طیران نمی پیمود و تلاطم امواج جوش و تصادم افواج سپاه بحر خروشان در مسالک و معابر بدانسان تشنج آورده بود
نقش حال عبرت در پرده خیال صورت امکان نبست **شعر** و یضیق عنه البر و البحر لو جرت ؛ فیه الریاح الزعازع
رتبه منقد ؛ از گرد نعال مرکب و صکاک رکاب کتائب سپاه شارق سپهر در افق خاک غارب و غبار سم ستوران
سپهر غبار کاک افق رب آمد و از صفحه سلاح ابطال و صمصام و خیول صرصر مثال و طنین طبل و رعد و غلغل کوس
وشش جنود در متعرقه کبود کره هوا را خیره نکان نماید چندانکه شعاع بصر را در جو هوا مجال گذر افزوده اند

بود و پیک نظر در سطح کره ارض از تفرقه هوا راه عبور صعب بیمن غبار ستاره نعال و جمال ناقه
خلخال همه حامل حمال محبت و جلال و جمله رافع اسباب نزال و جدال دیده تا مجوف اسماع را
استراق سمع از قصبای فضای فصل محکم بود و تقریع مقعر صماخ از لطمات امواج هوا ابعاد اصوات
در پرده تصور صورت حصار می گرفت از هر جنب آواز زنگ و درنگ جرس و جرس درای قافله آسمی
شنید تا سراسر آن صحرای پهناور بحری نمود موج خیز حبابش همه مغفر طلان و گران تاکران آمده است
پیکران چشمه بود قصباتش حمله نیزه پردلان خیام خورشید قباب محجره طناب که از طناب طناب و حبال
خیال از وصول قلاب حبال توصیف فصحت کوتاه و عقل بلند اندیش از افتراق پرده بگاه بالش پرده
طارم آسمان با شبهه در اشتباه خواهد بود و در آن ساحت افسحت و عرصه پر نزهت از نزهت شیراز هوای
عهد جوانان افزون فسحت دهلیش فضای امید جوانان مقرون زینت **شعر** هرارکا یام الهوی فرط رقة
و قد فقد الفتیان فیها العوادلا ؛ و ما رع الزبراض بحری کانه ؛ صفائح تبر قد سکن جداولا ؛ بود
اقتدار موتد آمده و بفاصله اشارات اسباب نزهت هر کجا جلال و جلادی معدات معدلت و افضال
بدان آرایش و ترتیب و معهد بدا افراق و تکلفات آنچه در کتب سابق و لاحق از شرح تواریخ قدیم
و جدید و ذکر احوال خسروان صاحب بسط محفوظ از افواه ثقات متمیز مسموع افتاده اگر کثرت
بدین عدت و کثرت در مرکزی مجتمع آمده اما هیچ گاه بدین عبرت و شدت جمعی از پیش صاحب تیز
نشان نداده اند با افواج حاضر کار در آن ییلاق میمنت بنیاد آنچه برقم کتاب دیوان عسکر یا انظار

احتیاط ارباب خبرت گذشته و بیست هزار نفر کم یا بیش منظور شاده و الا انسدی محال است تقرا و استعلام
در جمع جمعیتی چنین زیاده از ده هزار نفر خربندگان و مطبخیان یا خدام مطبخها یا ادانی اره باز از ایام جدید
الا کسی مانند لباس اواسط الناس ملبس نبود ❁ دیگر جمله را از کنیز و غنیمت مهیا همه ساز و برگ گزین
زر و ثروت همه سر لبریز بنیاز ❁ همه صاحب برگ و سامان و ساز ❁ همه صاحب شوکت و اقتدار ❁ همه از درخش
شهریار ❁ همه رایت دولت افراخته ❁ همه تیغ کین از آتش آخته ❁ ببر بر کلاهی سر لبریز ❁ قباهای زرین بر
همه جامه شان ز حریر و پرند ❁ همه سپهر اقبال شه سربلند ❁ کمر را ز خز خز و دیبا بدوش ❁ یکی تن حریر از تر
پشمینه پوش ❁ ز اسباب جیش و ز آلات جنگ ❁ فراهم جمله رنگارنگ ❁ نبود اندران لشکر بیکران
یکی با سنان و کمند و کمان ❁ همه تیغها هندوی و پربها ❁ همه نیزها نفرود شمن ربا ❁ مکلل همه بند شمشیرها
مرصع همه ترکش تیرها ❁ یلان پای تا سر بفولاد غرق ❁ زره بر تن و خود روی بفرق ❁ وشاقان
گردنکش سیمبر ❁ همه پرنیان پوش و زرین کمر ❁ جوانان چنین سرو نوخواسته ❁ بدیبا همه قامت آراسته
همه بر میان خنجر آبدار ❁ ز الماس و یاقوت و لعلش نگار ❁ بدست همه گرز گوهرنگار ❁ بگوهر بر از گرز
گاوسار ❁ ز گوهر بر بروشان تابناک ❁ زر و سیمشان در نظر کم ز خاک ❁ بگوهر فروز بسی زر ز گوهر خوش
رکاب و عنان جمله گوهر درخش ❁ کمربندها جمله از سیم و زر ❁ بر اسبان بپیوسته عقد گهر ❁ تو گفتی سپهری گوهر نگار
سپهری اختر بران بیشمار ❁ جنیبت نه و ده سران را تمام ❁ همه لعل زین و زر و سیم ستام ❁ علمها
همه سرخ و زرد و بنفش ❁ همه غرق زر کار دیبا درفش ❁ همایون یکی رایت خاص شاه ❁ برافراخته از میان

سر ماه ❁ ز زربفت و اطلس خیام همه ❁ پر از باده گام جام همه ❁ سراپرده شهریار بلند ❁ ز زر
پوشش و پرده اش از پرند ❁ بعد از آنکه همای موکب اقبال در آن همایون منزل بهمال نزول
اجلال گشاده و پیرامون عمارت خاص و سراپرده سپهر اساس بر فزون از اندازه حریم حرمت سلطنت
و وضع بیوتات خاصه خلاف برای موکب شاهزادگان عظام و امرای با احتشام و سران سپاه
منصور و ولات و حکام ولایات نزدیک و دور و علما بارگاه سلاطین مطاف و سفرای اطراف
و اکناف که حاضر رکاب مستطاب بودند یورت و مقام معین شد و افواج عساکر دستهبند و ترتیب
با نظم و ترتیب هر یک در مقام خود نصب خیام اقامت و رفع اعلام تمکن لازم شمردند و لیالی و ایام
قدر الذی هو خیر من الف شهر باحیای رسوم عبادت منقضی گردید و ورود ایلچی را که تا ازنان درچمن ساران ارانی
نیم فرسخی اردوی همایون موقوف بود بشارت اشرف رفت تعیین اوضاع ورود و حضور او در پیشگاه
بارگاه گردون شکوه بشرح دستور العمل که مزین بمهر دستور دیوان صدارت و صدر انجمن وزارت هم
بنموید بنده درگاه بایلچی مشار الیه سپرده شد اکتفا میرود **شرح دستور العمل ورود**
روز شنبه بیست و چهارم شهر رمضان المبارک قاپچی صفی خان سرکرده ملازم گردیده با یک چند نفر از ارکان
خود با اوضاعی شایسته بطلب ایلچی تا منزل او رفته و نفر از جلوداران اصطبل همایون یک رأس اسب با زین و ساخت
طلا و مرصع تجمل برای او بر داشته همراه بردند و ایلچی بر کوب اسب فرخنده پی پایه اقتدار افزوده با همراهان
خویش روانه شود و در عرض راه طبلها و طبالان اردو را نقاره خانه خویش نوازند بعد از رسیدن با اردوی همایون معبر الولاة العظام

لا ان الدخان والا جبال الشان کردستان بر بنیه مرتب از اجله ولات معتبر ممتاز و از خواص
چاکران دولت بعنایت اعطاف شاهانه مفتخر و سرافراز است با سه هزار سوار هر یک سوار ساعد شجاعت
و ساعد آهنین شهامت بجمله سلیح و مکمل با سلحه و دواب بشتاب بمکان استقبال پیش رفته و مراسم تهنیت و تقدیم
تعارفات باتفاق از شارع اردوبازار **شعر** رقرقا فی الفضاء اریجة شمائل النسیم مع الزاهر اذا سری
طرز البنفسج غضة فکانما اضحی بها صدع الحبیب معطرا و تزینت سجد و تعاج و عین خرجن الی ان
تعری سوق لا فی النفس فیها جمعت و هوی القلوب بها یباع ویشتری بسلامت از بحر لازم آشنا اغ تعینیه
سرعت گشاید و در چادری از ریاست نزول او و همراهان جمادو خیام صدر اعظم دیوان قضا نظام اقرار
وارد شود هنگام ورود دولت نفر خانه بر پیرامون چادر او عمارت با مرزبند تا بانی نظام آرا طلبید نواختند
و شرایط اعزاز و اکرام بهنید معتبر چند تا از محمود خان اشیک آقاسی درجه دوم در چادر حاضر بوده از جانب
همایون تقدیم تهنیت و رسوم مرعی دارد روز دیگر بمحض تقدیم شرایط دیدن از سپاه در حضور اعظم رفته و پیکر در قابل لوازم
بازدید از جانب صدر اعظم تقدیم یابد **شرح دستور العمل شرفیابی حضور بندگان اعلیحضرت** روز چهارشنبه بیست و ششم شهر صیام
هنگام سلام که شاهنشاه اسلام متوجه بالعلاء فوق ناشته در سراپرده مبارکه **شعر** کالشمس فی رأد الضحی
والبدر فی جنح الدجی والماء فی صحو الصدی والغیث جاد علی الثری والمزن یضحک فی الربا والورد جیب الندی
والصبح یقدمه الصبا والعیش فی زمن الصبی والدهر بعد المنی والبرق فی حب الضنی والبشر من لمه السنا والود
فی اثر الفقا برمسند مرصع بجواهر ابدار جلوس خواهند فرمود شاهزادگان عظام قیاب جنیبی [illegible] بسمت الجلد

والفخر والعلی فرواجب الامر والنهی والتقی در حاشیه مجلس همایون چون در مقام خدمت خاقان
جم نگین قایم و حاضر باشند و نیر اعظم خلافت را همچون سلو کواکب بانظار سراق ناظر و دستور مشتری ضمیر
و وزیر دیوان ابد مصیر صدر دیوان الوزاره و نظام مهام الدوله **شعر** صنوان لا افترقا شمسان
لا افلا بدران لا نقصا نجمان لا غربا در صف نعال چون رای صافی خویش بر دقایق احوال واقف باشند
چند نفر از خواص پیشخدمتان معین و ایشان ایناقان مقرب **شعر** نقش نور الدجی عن نور طلعتهم کالشمس تحجب
عن شعاع القمر الظلم پای سر از فواخر ثیاب و جواهر آفتاب تاب متزین هر یک کلاه بر سر و آلات رزم
خسروی یکی بر دست گرفته پیرامون تخت فلک پایه و آستانه آسمان سایه منظر انظار همایون بدار بدار غلام
پیشخدمتان خاصه معتبر با ملبوسات فاخره و اسلحه مرصع بجواهر از هره و درای تیغ جادو کردن نظر و مقام
بند که ثابت و چون سبعه نجوم سیار رجالت ذکا و فطنت باشند دیگر وزرای امیر و امنای با تمکین و تدبیر [illegible]
مصالح تدبیر و وزیران عطارد نظیر مقرران مناظم سپاه و سایر اصحاب قلم و اشباه **شعر** لو کان صف آ
حیا کان متحدا من نور آرائهم فی اللیل نبراسا در مرتبه سلام قایم مقام خویش باشند امراء و خواتین
محتشم و باشیان صاحب شان شهامت شیم **شعر** کماة اذا ادعی نزال لدی الوغا رایتهم جبالا کانهم
رکب هر یک در مدارج خود ناظم صفوف سلام آیند یک صد نفر شمشیر بند از ایران خلاد و سران احاد
با تاج و کلاه و با شیر و چاقو سردر نگاه حضور از طرفین صف سبزه که بند بندچیان نفر از غلام تفنگچی زمبت و مقابل نظام
لشکر با تفنگهای زاید با پیکر پشت تخجیر سراپرده مبارکه ایستند دربانان مریخ مهابت در کتاب [illegible]

بر سر خدمت ثابت باشند مقرب الخاقان یوسف خان سپهدار پر فرخ سراپرده سپهر مدار سند اقتدار گرفته

در بیست نفر منتخب جانباز نظام حارس بارگاه فلک فرجام باشند از حوالی چهار سراپرده تا پیش خیمه

مبارکه در ساحت رحبت دلکش و گلشن فرح افزا ده هزار نفر از وجوه ایلات ترک و تاجیک و اعیان

ولایات در روز نزدیک از آذربایجان و عراقین عرب و عجم و فارس و دیلم و خوزستان و کردستان و بیابان

وغیره در حاضر رکاب باشند هر یک با اوضاع معموله خوش ملبس بلباسهای زری و پشمین و اسلحه و اسباب سنگین و رنگین

دسته دسته و جوقه جوقه چهار تن قبچه و پنجاه نفر و بیشتر و کمتر مجالس مصاحبت آرا آیند در چادر کشیکخانه مبارکه امیر الامرا

العظام فخر الکبرا الفخام جامع مرتبتین وزارت و امارت رافع رایتین فضیلت و جلالت کلیم طور مکالمت و منادمت

مخزن درر خطابات خلاف امیر کو پیگلی با اقتدار حاجی محمد حسین خان مروی قاجار با چند امرا و ولات صاحب جاه

متمکن کرسی اقتدار باشند در خلف کشیکخانه تا حوالی چادر ایلچی در ساحت بارگاه سلطنت و ظلال ذو عرضا قریب سیصد نفر

مساحت از طرفین نقبچیهای جبار بدستور نظام منصف باشند محمود خان نایب ایشیک آقاسی با ده نفر از یساولان

حضور همراه او بخصاب ایلچی تا چادر مشار الیه رفته جلو داران نیز همان اسبی در روز ورود بجهت ایلچی برده بودند همراه ببرند

محمود خان و ایلچی با همراهان کرسی نشین برایه و دیگر هر کس همراه آورده پیاده روانه شوند طبل و طبال ایلچی را از جلو خود در

پرده مطاوعت بنوازند نقبچیان جبار طلب سراز در در کار پس داشته بقانون نظام ایران شرایط

احترام مرعی دارند بعد از ورود بچادر کشیکخانه امرای حضرت الیهم تعارفات شایسته بآورده و بعد از صرف قهوه و چای

امیر الامرا العظام الیه یار خان قاجار ایشیک آقاسی باشی دوران اعلیحضرت قدر قدرت ایلچی مشار الیه را با ده نفر متشخص کرکان

نیکرشو نکالوف صاحب مرتبه ینارال و از معتمدان آن دولت بهیه باشند بر داشته به پیشگاه حضور

بارگاه روانه شوند از پس با نیچه تا قرب سراپرده عیان و اشراف که مجامع بر پا داشته و دسته دسته

نشسته اند در عبور ایشان با قوام شرایط تکریم برخیزند مقرب الخاقان سپهدار نیز بر خواسته تقدیم

تقدیم نماید نامه امپراطور را در مجموعه طلا کمر زده یکی از شورت کشندگان همراه بر دارند امپراطور و رقعه بر ارده

مبارکه و تقدیم لوازم کورنش و عرض حاجت اینها را تا قرب چادر همایون برده ایشیک آقاسی باشی عرض حضور رسانیده

دستور نماید ینارال لیدیانه یرملوف سردار و ایلچی بزرگ دولت روس با نامه امپراطوری بحضور

حضور رشک بهی حاضر آمده از آن پس با بشارت همایون با فرخ خدام چادر مبارک گردیده و فراز ادراک

شاهانه و حصول اذن خسروانه ایلچی خود نامه را بدستی خامه را پیش برده بدست مبارک دهد و اذن جلوس یافته

صندلی که در همین چادر همایون حاضر بوده بنشیند تا بفاصله پنج شش دقیقه مقرب الخاقان محمود خان دیگر همراهان

و کرسی نشینان ایلچی را از صاحب منصب پیوترادیوف، بیهبودوف ایشیک آقاسی بیکوف ایشیک آقاسی خان

منصب ایوانوف، بریموف ناظم سفارت، خدابشیوف کاتب اسرار سفارت

کاتب اسرار سفارت، ناظر سفارت، صاحب منصب ملا حکیم صاحب منصب

کراف سایر ایشیک آقاسی، فیودوروف، یعقوب، اوستمروف، الطروف، غوکیروف

ستابوش چاپار، ماطویف چاپار، صاحب منصب ویکوف، لاچینوف، جانپولاد،

صاحب منصب کابیلا بابوف ایشیک آقاسی زیبین کامف، کوسیبوه، کراوزی، باباریکین، شحبین یارف

کاتب دفتر مددوف کاتب دفتر بوزورونا کاتب دفتر رکارد کاتب دفتر اقورد حکیم ناشکرف نقاش
ناظاروف دیلماج صاحبان منصب افتخاری کورف نقاش شاهمیر سکلروف دیلماج غلامخانوف دیلماج
میشچیریکوف دیلماج یکنسار لیوبینیدتزی دیلماج برداشته حاضر پیشگاه حضور شهریاری زدو بعد از عرض
حضور آنها پردازد که همراهان ایلچی وقت روس پیشکشهای مبارک شاهی حاضر آمده و بعد از صدور اشارت تحصیل آنها را
بتقریب تجیر کوشش چادر برده بترتیب بدارد آنگاه ایلچی خود نیز از کرسی برخواسته نزدیک آنها آید و در حدث
اقدس یکیک را عرض تعریف نموده شمه از طور عنایات آید و مرخص گردیده روانه شوند از سراپرده اشرف که
بهر فرض آمدند بدستور آمدن تا ایشاق محمود خان چاپرخو معاودت نمایند بالجمله فرداد و چون پیشگاه بارگاه فلک پناه
و دخول و داخول سراپرده سپهر شتباه با داب خویش کلاه بر عقب از سر برداشتند و از سر تعظیم پای ادب
بر بساط ستایش گذاشتند اگرچه بواسطه سطوات دربار سلطنت ایشان را مشاهده افتاده بود از دیباچه احوال ذهن
آثار دهشت تمام تفرس میشد اما نسایم اخلاق خسروی گرد کدورش اهمال دور و نزدیک شهر باد بهار دارد
از گلبن خاطر آنها هر رنگ ریز و زعفران باقیه بود گلهای روی وار عوان بر دمیده و هر چند از چندان جهت
هر از چند چند پادشاهی آنها را بر ضمایر ضمیر مراتب نموده سراسر آیت هراس از جنات اطوار ایشان تفطن می‌یافت
کرد لکن معمار عواطف خاقانی در تعمیر آنچه احوال ایشان و بکاخ نه آتش اقبال که نزد رفع تزلزل ارکان
جان و قرار دعایم کاخ اطمینان ایشان دهن مناسب ترجمی واجب شمرد تحت از تحقیق احوال امیراطور و طور و فاش
با دولت ابد منظور ترجمه و بعض زبان سلطنت گذشت تا بنجاگوکتاب اشارت قسم در میان آوردند که از قرآن

۹.

فجر اعمشی الیل تلاوت مصحف مصادق را با توریه نفاق زبور زبان ضمیر دارد و از فاتحه
فلق تا انجم تکویر شمس با احزاب بر حجاب و اعراف نسا از تغابن واقعه مجادله و تکاثر قصص اعمی و صاد مکه
شوری اعظیم می گرازد و آوازه نار و قس و قاس اذیته گوش قاطنین آفاق بت و اطباق دیر و زر در بابش
پیوسته پر طنین طلب بشارت این اتفاق الغت با شوکت بی نظیر خاقان را با بر زانهی حافظ و ظهیر
دانسته و مصلحت منبر برای صاحب آیت الصبح خیر را این چند نامی ارکه سعدی کاشف تقریب
اگرچه روزی اگر شیر حلب بنزد حضرت صبیح هنر رجحان از غرض عرضات و تنوقات و تکلفش
تحایف و هدایای مصحوب عرض حضور رقم حکم قضا مطور رعید فطره فاتر ارکان صیام و ایام اتام شهور
و اعوام است مقرر داشت و چادری و نقش حرص عرصه خیال مرکور در سراپرده آسمان اجلال
معین گردید تا هدایای مزبور با آرایش نظم و آیین خویش ترتیب وضع یابد و هنگام عرض بطه
طلعت مدت ملاحظت محفوظ انظار مهرآثار دارند نیز چون بتعدد انواع تحایف و تنوع اجناس طرایف
از ان افزونست هر یک در نظر بیشتر بدستور عرض معروض افتد و نفیس تر آنکه در معرض شده مشاهده
بعضی دیگر در احضار رهد با تحق ناظران را بارای العین تعین افتاد و مستمعان نیز این اداها بر اعراق
محمدان تخواهند هشت که ازان تعدد هر ممالک جهان برملوک جهاندار سمت تقدم یافته و رسم آمد شد
رسل سفرا و ارباب تحف و هدایا میان پادشاهان متعدد متعارف و متداول افتاده ارمغان این
وفور فراز کشور خداوند سجداوند کشور دیگر و همه نظر دیده و دیده و گوش از آن کرده تقلیس و طرایف از طرایف

وتقلید بلاد قریب و بعید ندیده و نشنیده است مکرر از دیگر قرالهای فرنگ و ممالک هند و روم و غیره انواع

بدایع صنایع بی نظیر و اجناس لطایف بدایع دلپذیر و اقسام اقمشه و حریر بدربار شاهنشاه دارا ضمیر کشورگیر

واصل آمده و حسن غرابت آن اهل ایران را در تشویر تعجب میداشت لیکن از آنها بهیچ نفایس استعجاب هیچ کاه

منظور نظر ارباب بصیرت این ممالک نیفتاده از آنها آئینهای قد بلند جلا که از هشت ذرع و شش ذرع

و پنج ذرع و چهار ذرع طول و عرض آنها معروض آئینه انظار و هریک از منظر بدیع صورت نمای مناظر حیرت

و اعتبارات بود بهرت عیون الناظرین وابریز حسن تا یکاد البرق منه یخطف دیگر اقسام ظروف ملون

و منبت و اوانی مذهب و مصور از بلور و بارقین که بدان صفا و لطافت و حسن صنعت و ظرافت در هیچ ظروف زمان

و جهد و اوانی اداوات مصنوعات شهود نکردیده و دیگر صنوف ساعتهای صنعت تمیز و شمعدانهای طلا اقیمه زرین

و سیمین بهمه دستگاه و دقایق صنعت و صنایع دستگاه و دیگر چیقهای بدیع الوضع مرصع و کمرهای مکلل بجواهر منتظم ابداع

افسر فرهی و قرمیان میمون قرنفل و دیگر لنگها و طپانچهای غریب و بسیار بیچها قرورب جمله در غایت جوهر و جلا و مطرز بجواهر

ولآلی پر بها دیگر انواع انگشترهای نگین قیمتی و دیگر اقسام درر و یواقیت دریائی کوهر ضیا قرین هریک حیرت

افزای خاتم جمشید و طره دهکین خورشید دیگر از مدنفات جلوه ناعمه و مدیحات اقمشه فاخره و فواخر ثیاب لطیف

زرتار و لطایف زرنفتهای بدایع نگار و نفایس منسوجات پشمینه سایر تحایف نفیسه زاید بتعداد که انها تسحب

من قصه خدمت فرینت بدانا مر مفاصله چنانکه از فرط لطافت و نضارت طرح نظیر هریک در کارکاه نظر معدوم

و چند آنکه از غایت و فور حصر مقدرات الوانش بر تعداد حسن تعدد می آید روز روزکار حروف بنده درکاه

معدلت مألوف بر حسب خواهش ایلچی استدعا که شرب صحبت بر رسم مراودت لازم داشت و باظهار مزید

میل ارادات مرضیات هدایا را ضمیمه دیگر تعارفات ساخته با آنکه اکثر اسباب منتظم ایشان مبسوط و منظور

بوده و در رفع و وضع دیگر مکتوبات جمیع اتفاق داشتند و در مشاهده و ملاحظه بمجرد انفصال شعاع بصر از حصار

میرفت امتداد ساعات ملاحظه بر پنج و چهار کشید خصار زیلاخ پشاهد عید سعید ملکوش مطلع صبح امید

و صباحش موعود وصال صباح عید و در روشنی چون روزکار رحمت تابان از بشیر رخیده بود چهره خورشید تق

لبان خورشید از پرده افق نمود و باب افطار روزه داران مفتاح هلال نوال همچون شاهین شهر

بتمشیر هلال آن شهریار کشورکش بکشود شعر قد انقضت دولة الصیام وقد بشر سقم الهلال بالعید

فقد کوی بر فرش بیلکون که رقص رساق لعبت رقاصه نیمه خلخال از زر خان جمشید جیش خسرو

عیش فریدون حشر چشیار جلوس همایون در تالار قصر خورنق نمون فرمودند و هنگام بار ارکنک

آسمان پایه سالار درنجا نفرهای فرقد سا پایه و فر افروزند شعر افراد العلو السریر متوجا بمشتری الثریا

انحن قوائمه صار الدرات بید جلوسه الایمن میمنا و میمنه الایسر بین یدی التابید بالیسار قرینا

السریر قامت قوائمه بقائمه علیه علی اعلی مقام الزهد والرفعة علت اعلاحها باعلام اقامته سریر

الدولة جلس قام لدیه امره القدر علی امر قدر قدر قدره و قدر الملک عنده کعبد صادق فی مقعد صدق

عند ملیک مقتدر سما لیما والنسیم و نام باسمه عین الباس والتشدید فی بمارق التجبر جانب من عین

بایستکات جانب عنید صاعد بو سادة السود و ساعدت له سود السماء بالسعادة سعد مساعد

السعود و لملک الصعود و سعدت بسعوده سواعد الوساده قبیل الاقبال بتهنیت سنه سنیه التی هی

قبلة الاقبال و مستقبل الاقبال بتجدید الحضرة العلیة التی کانت مستخدمه للاقبال فتوح العلیا فرق سروره و حائز

فتوح الدهر فوق سریره اعاظم امرای نجاد و انجاد و عظمای اجناد و رؤس سرکردگان سپاه و سرداران سپاه نصرت

همراه جمهور حکام و ولات و کافه کفات ولایات و عموم اعیان ممالک و اهالی محروسه مالک تیر با امرا و ارکان اعیان

حضور در زمین نهایت ارحام در سلک نظام سلام منتظم آمدند و بالزام رخصت بار در بارگاه سعادت ملزوم عظیم صفوف لشکر را

ملتزم هر طرف پرده پیشگاه بارگاه جلال که هم بواسطه ارتفاع نظر آثار خسرو بیهای پور و معارف متجدده و اعیان و اسباب

متفرقه از لشکرچیان ابر تقیه شیر شکار و نظام سربازان نصرت آثار صف در صف در هر صف انقیاد بر جبهها بر داشته

و علاقه‌جات و صدقات هر دسته را علمی معلم تا نامحصور از هر جانب افراشته و از این صفوف محفوف بود

بصنوف عظام توپخانه و زنبورکخانه نظام استقرار یافته مشتمل بر سی عراده توپ جلو پ همه تندر خروش

ستیز تن ✚ همه آتش فشان و لعبان دم ✚ هر عراده توپ عراده و خانه متقارن و مرادف دو سی نفر عمله زرین حمایل جلوداران

هر یک بالشتری متقارن و مرادف بر سر هر یک توپ علمی متغیر باشته مربع منصوب و چهار صد شتر زنبورک اردو با نقش

همه با اثاثه نفیس و اسباب مرغوب هر یک را در برق محمد طلا افراز و علم زرافراز از زرین کلاله و سیمین طراز این

انجمن انجم افواج محیط این دریای آسمان توپخانه دریا خروش خروش خروس کوس خروش آثار اقبال و نفیر نایش

نفیر ملک سامعه نوبت بر زوال در آن روز طرب اندوز جمیع مطربان ناهید نظیر تا ملک عقل از اعتدال

مغنیان با نکهت چنگ با رود نهاد و حنیاگران ترکش آهنگ سرشار داننا در کم فهم من مهیج الوجه تمکین با نشاط زیر

سرور و مزید نشاط بزم حضور اسباب مجامع طرب را در پیشگاه ایوان سلطنت جامع

آمدند و بتحریک انامل اطراب نوازنده رنات مثانی و مثالث و مزامیر تا سامعه را قوت استماع اصوات

و باصره را مطرح شعاع انظار صورت امکان هشت آواز رسیلان خوش صدا و صدای سازهای طرب انگیز افزایند

و تماشای قامت موزون قدان جلوه رقاصان نازک میان دیده و خیال که مدارک را حواس و حواس را

نکهت احساس بود غریو نقاره خانه قیامت آثار و غریدن توپ و زنبوره و فتح شراره‌اش محسوس گردید

ریسمان زنبند بازی ریت کوه اضطراب بود آماده بر روی شب کشیده و بندبازان فرشته ادا بیشمار بر چرخ نقطه‌نظر

عدد رسیده و از آنسکه فیل در ممالک روس کمیاب و بمکان آن در انظار اهالی مایه استعجاب و استغراب بود

چهار زنجیر فیل فلک اندام سحاب رنگ مجره خرطوم خورشید رنگ فیول کالجبال الراسیات با حلیه‌ای

زرتار و اثاثه بیشمار در پیشگاه حضور بار داشته شد و از هودجهای زر و در کوه پیکر آسمانها پر اختر بر فراز کوهها

آسمان آسا افراشته شد جمله پیشکش ولات ممالک سنده درگاه بود تا مستصحب بودند که مصور بودند هم در آن روز بار

حضور بارگاه یافته پیشکشهای مصحوب ایشان بانگیز رابد معروض پیشگاه قبول افتاد هم بر وفق عادت معهود

برای ایلچی و همراهان در همان جنب قصر جهان جای در بی معین و از آن پس ره ارشاد به بارگاه سلطانی و تماشای جشن

عید میمنت مبانی اعتبار و افتخار حاصل آمد ایلچی را باده نفر مشاورین او با حضار مجلس و شرف ملاقات اقدس از نگاهان اعزاز

افزود و مقتضای احترام مهمان نوازی تفقدات و توجهات شایسته در باره او مبذول افتاد و هم بحکم انجام مراسم

سلام و مقتضای دولت عام رسید قبله اما آن خاص و عام با چند نفر از خواص مقربان حضرت اعلی

هدایا لبراپرده سعادت آیات بر سم دعا بدعایت فرمودند و بعد از ذوق دقایق صنایع و مشاهده
حسن بدایع نفر استحسان و قبول مزید محاسن افزودند و حکم قضا مرتبت بدین تقریر شرف صدور یافت که اسباب
مزبور بنظم و مرتبت بر قرار بوده تا سه روز عموم اعیان ازدحام را بر تماشا رخصت باید دیگر ایلچی و اولاد و متعلقان
و برای شاهزادگان عظام و امرای دولت ابد فرجام و اعیان حضرت که در آن مقام همراه بودند ابلاغ نمودند و یک دو روز
و شبان بمصاحبت اولیای دولت جاوید نشان و تمهید ضیافتهای ملوکانه ایشان از نظر خاطر و ترتیب داده و خرج جمیع اطعام
جیش و ارباب طرب و عیش ملتزم نزد ایلچی مشار الیه بودند و در بزم ... شاهنشاه بلند اورنگ آهنگ عرض در پرده ...
بوده سازهای ایشان را آوازهای دلکش است و حسن قانون مضرابشان ضرب المثل مغنیان دلکش او ایلچی را ...
مایه استعدادی که بارگاه خجسته محفل خسروانه دستگاه نوازنوای سازآیند و بدرجه لامعه نقاب از چهره مبرقع تجارت
کشیدند فرمانروای ترک و دیلم و ممالک رقاب عرب و عجم از نوروزی برای عام مقرر فرموده هم تالار قصر همایون
بهمایون جلوس شهنشاه بر قصر مینای آسمان افزوده بزبان نظم و طرز زر و عیدان کوچک و بزرگ تجار و اعلاق و
و مخالف و مؤالف اقطار آفاق در آن آسمان رواق مجمعی جامع سپاه عقبه اوحزم و شتاب سحاب بزم و رزم آمده
در هر شعبه همهمه درود و ولوله هر گوشه زمزمه سرود بساز زده و ز آواز کوس و نای و آهنگ ترب و نقاره گنبد گردون
غلغله و آواز مطربان رسیده و موسیقیان ... مزین علی الاوطه قد جلوا فوق ... الایلای ... الشمر
نغمات داودی و طعنهای نونی در نگاه بارگاه سلیمانی آثار معجزات مسیح ظاهر شده و طرح بزم رنگ روضه ارم ...
در آن روز نیز ایلچی با دو نفر همراهان بارد دیگر در مجلس عالی بار یافته مورد کمال لطف آمدند و برای تماشای آتشبازی شب بامداد ...

هنگام شام که چرخ آتشبار مهتابی مهر را بر گوشه بام سپهر خاک پنهان نمود و گلهای آتشین
کواکب بر فرق کواعب اتراب تراب چتر زرافشان بر گشود یکبار از هر طرف زبانه آتش چون
آتش زبانه زبانها پیوست و از هر برا آثار ساحره زهره شرربیز برای ثریا بر خات کشتی آتشبار نشد
لب پایان دریا شد موج هیجان همه آتش یا آتش گلهای آتشین جمله جهان افروز و گرمش خیابان در خیابان
درختان نار چنار آب سر بفلک میکشید و کوه بر کوه امواج دخان دود گرداب بر یکدیگر می غلطید شعله نار تابان
پرتو آفتاب بر قطار نیزهای اندر خشت و کمانه هر تیری قوس زرین بر فروزه فلک مقوس مرتسم میساخت
از رنگ قلمهای زرچک سیمین اشک حسرت از چشم کواکب میچکید و از حیرت پیچان قلمهای زرین قلعه سپهر بر
بر هم می پیچید حقیقت را اسباب آتشباز چندان عجایب و غرایب بکار رفته بود که وهم از تصور اشکال آن عاجز پس از تعداد
و تطویل تفصیل انواع عرض آن اگر چه با جمال ممال است کسانیکه از اهل سیاحت و اصحاب تتبع اوضاع
و قوانین هر مملکت حاضر موکب منصور بودند تقریر کردند که تاکنون در هیچیک از بلاد و ممالک نزدیک و دور
بدین نمط آتشباز مشهود و منظور شان نیفتاده با جمله در آن ایام مجالس عشرت از سرکار آن حاتم القاب
جوایز و عطایا بر روی ایلچی مرسوم همراهان حتی مستخدمین و ایتام جز او که دویست و پانزده نفر معدود بودند بار و هر یک
بقدر پایه و مرتبه بخلاع فاخره و انعامات وافر چنانچه شایسته چنین خسروی بهره ور و سرافراز آمدند و عیان
آنها خبابهای مرصع و مهدیشان و نشان عالی پادشاهانه بسمت اختصاص رسید و جواب نامجات صحیحه
و فرامین نشان از نیز بتوید ارزانی شده در کاه مرقوم کردید از آنها طغرا نامه خط خانه اورنگ

مخدرات حریم خلافت بپردگیان سرادق امپراطوری ترقیم یافته یادداشت را درین مقام

ثبت **صورت شرح مرسوله زیب جاه دامان حریم جلالت کبری والده نواب گیتی‌ستان میرزا والده امپراطور روس** افتاد

تا پردگیان حریم گلزار را از روایح فوایح بهار بها و طراوت تازه و مریم گلبن را نفحات نسیم روح‌بخش

مسیحائی غنچه بدامان آید دامان پرده بهجت و غنچه گلبن دولت نخل جلالت شهر بوستان برتری بدرباب پرتو

آسمان نیک‌اختری همایون درج درّ دولت مبارک برج دری درایت صدف گوهر شمس سلطنت عظمی کبری

مخزن بهین خلافت کبری مریم مهد جلالت و احتشام خجسته جواهر خورشید مهر

والامقام پیوسته از آلایش لوث هموم و تعرض سموم غموم محفوظ و مصون باد از گزارش شرح وفا و

گذارش راستان والابرای قدر عقلا مرفوع میدارد در چمن موالفت رایقات خضارت از سحاب مراد

چمن گلشن موافقت رابری و طراوت افزا جرعه از زلال مراسلات تجلی آیات و اصدات شهر خدارا

درچمن محبت و یکجهتی رهبرت عظمی و گلشن مودت و یگانگی را شوکت کبری افزار و حسن جدائی و یکتائی آراسته

و بگلهای رنگارنگ دوستی و یکرنگی آراسته است همواره شاخسار دوحه این محبت رسیده در اشکفته شکوفه الفت

بهجتی تازه فزاید و پیوسته باهتزاز نسیم مراد دوحه حادث غنچه از گلبن اتحاد قدیم گشاید در شیوه الفت معاودت

مینمود این مراتب نامه خلت ختامه را مفتاح ابواب مراسلات مقدمه کتاب مکاتبات ساخته میافرستد

شرح مرسوله زیب مهد علیا و ستر کبری همشیره نواب فتح اثر میرزا ابو ابنه امپراطور روس نگارش یافت

تا بانوان حریم چمن را درهر بهار پیرایه از پرنیان دیگر و اوراق و ازهار آن انجمن آرای پردگیان گلزار

پرده‌های نغمات بلبلان شجار حریم گلشن دولت و انجمن حرم عزت خجسته بانو حریم جلالت فرخنده بیرم

سرادق دولت پناه حمایت پیکر سلطنت عظمی شایسته و شاح صدر خلافت کبری زیور وثاق والای

فرمانروائی مخزن درر اصداف شوکت و دارائی بلقیس سبا عصمت و احتشام خجسته

جواهر خورشید چهر والامقام عطرآمیز گلهای دوام و نزهت جام مدام مرام باد بعد از گلدسته بندی

گلهای دعا مکشوف رای مهر اقتضا میدارد در چمن نزهت باغ وفا و شکر نامه حدیقه ولاء خجسته نامه ایرانه

و نامی نمیقه الفت نشانه بورود بهجت مورود شگفت خاطر را عطرآگین و از مضامین دلپسند فرح افزای قلب مودت آیین

آمد از پارینه بر همه وفا و مهمانی بود و از سر تا پای جمله ادای نکته دانا گلشن جان از آتش گلهای یکتائی و یکرنگی

آراسته و گلهای مضامین دلنشین از خار نقار و کلفت پیراسته بود شاهد آیین وفا را آئینه چهره نما نمود و ارادت

خاطر دوستان وفادار بدست دوستی رنگ هر گونه مغایرت زدود و ظهور آرایش محمل جلالت بزیور

خجسته نمودهای پیرایه محمل سرور در آمد و شهود شاهد التیام شبابه نمود از شیرین ادای عجیب

مصاحب چون از حضور حضرت جهان خدا را شکر بر ما واجب است و عهد دوستی دیرین علیتین را چون بسته به

حلاوت شکر محبت عهد انبساط خاطرهاست و رشته التیام شوکتین بهتین زمان بهم پیوسته و پیوسته مارا

رشته موالفت در دستهاست اگرچه لطف هر شهد ملاقات در پرده است ولی با پرده اسباب مصافات لهای در میان

داریم و اگر صحبت صوری را بعد مراحل عایق است با عایقی مراحل دوستی و مراتب [illegible] مبانی این الفت

پاینده و مبارک آب موالفت فزاینده باد در شوق [illegible] الحق راه حصول انصراف بود نگارش این نامه مودت

خامه لازم نمود و رسم مصنفات تفصیل آب رو همواره بگلهای رنگارنگ مکاتبات چمن نگار آب

و رنگ افزایند و بارجاع مهمات دستانه فرح افزا خاطر آسایند

بعد از آنکه ایلچی و همراهان از ترادف جوایز و صلات سلطانه و تواتر عوارف و خلع خاقانه خلع کالنور

الربیع بدیع و متوشح و متنعم و مفوف بهره وافر حاصل آمد و هم بشارت اشرف بهر یک از اذن مراجعت

قاهره با این از نفایس اجناس و طرایف اسباب طرایف تعارف و بهایه سلوک داشتند روز چهار شنبه بیست و ششم

شهر شوال بار بربستند و شتاب اشتمال در سراپرده کرده زبان بیان منوال هر مراتب شرح دستور العمل

اول سطر اوفله بذخیره کم مهیا آمد تغییر وضع هر که در ازمنه اقدس صاحب دولت

نامه شاهنشاهی را در مجموعه طلا مشهود دستگاه حضور او آورده خسرو فرید دستگاه بتمهر عالی

آن در تاب و بحر مواج از بحر عطایش در تشویر و اضطراب برگرفته به ایلچی دادند و لطایف عطایای

ایشان سمت تجدید یافته رخصت انصراف فرمودند و دیدار ایشان در نهایت و داع در خلاف

میر نخجیر و زبان حال شان بذکر انقضای ایام اقامت آن آستان با استماع این مقال

مرا آخر جدا ای آسمان زین آستان کردی * ببین از کین چها آخر بمن ای آسمان کردی * روز دیگر از ارومی

همان جدا و هم بهانه از ری عالیجاه عسکر خان از آذربایجان روانه خویش گردیدند

شهر مزبور از خیمه سلطانیه نهضت معاودت و یک چند روز در منزل قزوین برای سرانجام مهمی چند متوقف

* فی ساعة سعادت و نیم سعود * از مطالع در دارالخلافه طهران نور و اشراق

و ایام مسافرت مانند ترقیم این ذکر بپایان و الحمد لله علی ما جعلنا من الآمنین بدولة السلطان

مختصری از احوال همایون ظل اللهی بر سبیل تذکار الغراء

هو السلطان الاعظم والخاقان الاکرم الافخم تذکرة مفاخر ملوک الآفاق تکملة مکارم الاوصاف

والاخلاق صدر عروض السلطنه رکن اصول الدوله مطلع قصاید الکرم منتهی مقاصد الامم

مالک ممالک الشرق والغرب بالسیف الشارق قامع صم الاعناق فی غر مغارس المغارب

والمشارق باسط بساط الخلافة ... خلاف القریب والبعید لسد حدود الملک جدید فیه

باس شدید ... سیف فی الاقطاع الا بتقطیع شمم مخالفیه و ... للخراب الا ان یهدم جبل

من خیر فیها افتخرت علی رؤس الملوک ممالک ملکه المحروسه ... اوامره ... ممالک الروم

والروس معز السلاطین وظهر الخواقین ناصر الاسلام وغیاث المسلمین ظل الله المبسوط فی الارضین السلطان

بن السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان بن الخاقان ابو النصر والفتح والاقتدار السلطان

فتحعلیشاه القاجار لازالت خیام دولته القاهره مشدوده باوتاد الدوام و اسباب نظام شوکته

الباهره ممدوده لمناظم الاسلام منتظران را برأی العین مشاهد و مستمعان را کمال قدرت پرور

که از صباحی که هاتف مشیت ... ساکنان صوامع ملکوت را بشارت انی جاعل

فی الارض خلیفه بشارت نشاط در داده و صبای فیض ... بجا داراز موهبت ...

فیض روحی در قالب نوع انسان دمیده افسر شهریاری از فرق جهانداری چون از خسرو خورشید
افسر فروز نور یافته و اورنگ جهانداری از زمین پای شهریاری چون این پادشاه آسمان اورنگ پایه برتری
بنفراخته سپهر همسری را از سعادت جلوس میمونش با چرخ اعظم سر همسری است و خرگاه دولت را از رفعت نزول
همایونش خرگاه بر آسمان رتبه برتری پادشاهیست موید و خسروی در هر مرتبه کامکاری مبسوط الید در معالی نسب
بر سلاطین هر عصر و خواقین هر دیار برتری بسیر و جاه و شرف نسب امتیازی بیشمار است و بمحاسن حسب کارنامه جهانگیر
قاطع حجت دستور العمل شهریاران با اقتدار جهان پرورش پیر بخت جوانست و جلال عهدش پیرایه پیکر جهان بخش خلقت
آیت حسن کمالش آرایش شهود است و شاهد حسن ازل از شمایل میمونش منظور نظر شهود و فروغ طلعتش مطلع انوار
فرا فر کامگار است و همایون خلقتش مظهر کمال قدرت پروردگار جوهر وجود و مبدأ جلادتش چون اعراض لازمه از جواهر
ممتنع الانفکاک است و لطایف روح در کالبدش روح لطف را لطافت بخش نفس است آنکه کلک مشاطه خلقتش از خط
مشکین رنگ روضه جنانست و نسیم طلعتش از غایت حسن غیرت بهار رضوان باران بهار از نیاز خلقش رشحه
و نسیم گلزار از بهار عنایتش نفحه است در عهد معدلتش شیر را با غزال رسم معاشرت معمول و در دست حکمتش باز را
با تذرو طرز مرافقت مشهود و در درگاه جهان پناهش پناه شهریاران جهانست و سرای آسمان در کاخش بگاه و گاه
کریگاه جهانداران بارگاه وی است و بالجمله چون قطع راه توصیف این خسرو شیر اوژن از رخش قلم از قوه تکاپوی سمند قلم
بپرورست و شرح موارد اقبال و بسط مکارم خسرو جهان خدیو آفاق از قدرت تقریر و تحریر افزونست اولی آنکه بدست
انصاف در دامان اعتراف بعجز آویزد و آبروی سخن را در قصور ادای استیفای مناقب او نریزد و برای ناظران

دیدانی

و تذکره سلطان بر سبیل اجمال و اختصار تمهیدی در ذکر انساب سعادت انتساب سلاطین معدلت انتساب این
دوده ستوده و بیان اوضاع و پایان احوال اشخاصی در عهود دولت ایشان با علم جهانبانی کشاده
و پای جلالت بر درجات برتری نهاده اند نماید و رشته کلام را بذکر مجمل از کلیات اوضاع این عهد خجسته از استخلاص
بلاد و استیصال ارباب عناد و کثرت خدام مجاهد و مدارج احتشام و تشیید اسباب تمکین و ثروت و
مستلزمات اوضاع دولت و سطوت و وضع عمارات ... البنا و سایر آثار خیر چنانکه از شمایل کشور
کشت را جلوه آمده زیب احتشام افزاید و از آن پس از در آبدار اشعاری که از بحر طبع خاقان دریا دل
بساحل نظم رسیده قدری بر سبیل تیمن زیور خریطه این کتاب آید **ذکر نسب مجمل احوال این دوده دولت حسب القاب شرف**

ایل جلیل قاجار و اوروغ این دودمان سعادت آثار اعظم طوایف ترک و اتراک را بنا بر اشهر اقوال سلسله
انساب بسمونا ترک بن یافث بن نوح علیه السلام منتهی گردد و انشعاب سلاسل این سلسله علیه از شجر
جلال اتراک در صلب قاجار خان مبارک اوروغ است که او و اخلاف خلفا و خلف در ایل جلیل متقلد قلاده
حکومت و جهانداری وارث آیند انجمن بزرگ و اقتدار بوده اند و چون نوبت این سریر بنام سلطان حسن خان ابتدا
و شهرت شوکتش سامعه آرای طوایف اطراف و نهایت اکثر الایات عرب و زرنیک در مراتب عظمتش مجتمع و الوار
در عرصه کامکاری مرتفع گردید بنیان سلطنت بنیاد و در تسخیر بلاد و تمهید قواعد عدل و داد و سلک طریق استمام
و اجتهاد میکرد و بجز کسیکه در تاریخ مبسوطه مسطور و در تذکره احوال سلاطین نامدار مرقوم کلک چنین آثار
گردیده آن سلطان شجاعت بنیاد با ملوک هر مملکت و ولات هر ولایت بمقاسات سلطان کامکار اردهان خواندگار معارک

محاربات آراسته و گلشن سلطنت خود را از خار اخلال هر مخالف و معاند پیراسته بسیاری از ممالک را بحیطه تسخیر
درآورد و اولاد امجادش تا اواخر ایام امرای کورکانیه و اوایل دولت سلاطین صفویه بدستور معهود آبا
اختلاط و دیار بکر و آذربایجان و عراق و فارس را باستحقاق و استقلال متصرف بوده و رعایا در سایه رعایتشان
مرفه و آسوده روزگار میگذرانیدند در سنه تسعمایه و ما یقاربها که شاه اسمعیل صفوی [illegible] سلسله نسب از جناب امام
بدین سلسله مزید شرافت می افزاید بر فرس سلطنت راکب و فارس جهت اهتمامش در معارک جهانگیری جالب مقاصد
و مطالب آمد و اکثر ممالک را از تصرف ملاک اتراک منتزع نمود در هر اصل ممالک که عرصه شیران این شوکت بود
نیز پای تهور گذاشت و در خلع خلعت سلطنت از پیکر اقبال ایشان همت تمام گماشت اما بملاحظه ثبات ایشان تقوی و اندیشه
جلادت و جمعیت جانب اعزاز و احترام ایشان را فرو نگذاشت و در مدارج حکومت و امارت مسلم و معتقد رسیدند تا
در زمان شاه عباس ماضی که او مستقل کار را بدست تدبیر کاربند تمهید مصالح ملکی نمود و این طایفه ستوده را مصدر امری
مهیبه و صلاح حال در آن دانست که سرحدات ممالک و ثغور حرسه سلطنت را بایشان باز گذارد و با استظهار کفایت ایشان
خاطر نفیس از اندیشه تشویش بیگانگان فارغ دارد و این قرار است که سرحد استرآباد و مرو و ولایات سرحد ایران از قندهار تا هرات و ایروان
و گنجه و مرز شیروان و امثالها همواره مستقر اقتدار این فرقه معین نمود تا در اواخر سلطنت شاه سلطان حسین
که آفتاب اقبال صفویه [illegible] زوال و [illegible] اشتغال بود و در اطراف ممالک هر [illegible] سر بیاغی و سروری
افراشته پای جسارت از حد طریق خود بیرون گذاشته [illegible] خلاف و شقاق [illegible] چند [illegible]
ستمکاران استرآباد و ناظم مهام آنجا [illegible] که بکمال اخلاص [illegible] ایران مقصد محمود افغان

علیجا

علیجاه بتسخیر و تخریب دار السلطنه اصفهان معروض میافتد حمایت شریعت اسلام و حمایت سلطان سعادت
فرجام را بر ذمه غیرت و حمیت لازم و فرض دانسته باتفاق جمعیت شاهان عازم آن ملک ارم نشان می آمد
از آنجا که مقدمات تقدیر و قضایای قضا که امضای کلیات اوضاع عالم بانها مربوط است بانقضای [illegible]
کبری تقدیم و ترتیب یافته بود و هر نوع قضیه که حیات حضرت در موضوعات مهم ملکداری مصدق [illegible]
بالضروره محمول عکس مراد و منتج نقیض مطلوب می آمد در این مقدمه نیز شرطیه تدبیر راجحات و [illegible]
خان معظم [illegible] در خورد دعوی سروری و شاید التزام مداخلتش [illegible] استقلال مطلق آمد
مورد [illegible] را موقع روایت نگذاشته مانند دولت بدولتخانه خویش بازگشت و محمود دید عاقبت تا چند و [illegible]
عدت عمان [illegible] بجانب عراق منصرف و دار السلطنه اصفهان را بعد از [illegible] محاصره و وقوع
محاربات متکاثره متصرف و تفصیلی که در تواریخ جدیده مسطور است از قتل و نهب و هدم و خراب آنچه در وقوع
ظلم او بود دقیقه مهمل نگذاشت اعیان ایران را در [illegible] این مقالات [illegible] که منظر افتاد سکه طهماسب میرزا
پسر سلطان سعید را که از تعرض تیغ ظلم محمود بجانب قزوین روی آورده بود باسم سلطنت سربلند
در سرانجام مهام مملکت استمداد از مصدر کفالت خان کامکار خردمند نمانید و بدین سبب آن هم داستان
آمده بانتشار شمشیران امیر والا گهر آبی بر روی کار مملکت آمد و [illegible] رای رزین آن [illegible] عدالت گستر
کشتی شکسته دولت بساحل ظفر رسید و خاک ایران را [illegible] تا هنگامی که [illegible]
در حالات خراسان سایر بود نادر شاه افشار را از افراد ابیورد و کلات بمزید تهور شهرت در حضرت [illegible]

مرا و دتلا یافت و از آن پس که بظهور بعضی خدمات منظور نظر اعتبار آمد رسم سعایت اصحاب پیش گرفت
و بنای رفع کارها بر وفق صلاح کار خویش و از جمله تخریب بنای ابتسام حضرت شهریار آن امیر جلالت دستگاه را
بتهیه این اندیشه کاوش گرفت که از جلالت قدر و مقدار استعداد و غایت سیب طباع و اتباع قاضی و ادانی
اقطاع نسب با وفصلهای شعبه پرداخت و حضرت شهریار از جانب خالف و تشویش ساحه شاهی چون تماشی بر بدین
سعایت و مخالفت بنای حقوق آنحضرت را از سلک اتحاد و شکست و از کوهر وجود کسی که واسطه عهد بزرگی بود و با کمال تن مردم
لعل مدار النحوست نادرشاه بعد از فراغت خاطر از جانب آنحضرت مسند سلطنت نیز از حیز تصرف در آورده آن
خود سری در برده و تسویلات مختلف ساز نمود شاهپور آرا در شاه بر گوشه نشینی و خود موافق تقصیرات تاریخ پیش از سطور است
مدت چهار روز و بالمره در بسیاری از ممالک تاج و نگین آمد از گلش نیل تیراب فتح خان نهاد او سیر زیب سیور جلالت
مانده مسمی بمحمد حسن خان در هنگام شهادت والد بزرگوار هنوز در مهد رضاع بود و بعد از بلوغ سن شباب و حصول تجارب
از معامله والد شهادت مآب خویش با تیره بستیلای نادرشاه را در بهبود و هرج و مرج ممالک تحت شاه دیده چنین خود را از آن ورطه پر خطر برکنار
نجات داده آورده و در میان طوایف ترکمان زده در تعقیب ایذای خاصه این ایل تعمیم نموده تنها فرصت تا در سنه یکهزار و
یکصد و شصت هجری که رشته حیات نادرشاه به تیغ انتقام پرده نهایت قرار منقطع و دست اندیشه سرکش از سر سلاطین ایران
مرتفع گردید از استرآباد و سلطنت تقاضای حق موروث شمشیر خونریز را حمایت نموده چون علیقلی خان خویش استراباد و جرجان را ازوی
باندک فرصتی اکثر ولایات آنجا زمام اقتدار بر سر پنجه شمشیر جهانگیر تصرف خالفی و منتصرفی آن ایالت فرموده در خلال
این احوال کریم خان زند در ولایات عراق و فارس خود سری رفته آنگیر را آغاز و مجادلت و منازعت بر الکای اکثر

و زند و غیره دست

و زند و غیره دست نهب و غارت که شیوه آن طایفه است دراز نموده رفته رفته آتش استیلایش مشتعل
و در اکثر ولایات کبیری و حکمرانیش مستقر آمد میان او و نواب غفران مآب محمد حسن خان محاربات
و مجادلات بسیار واقع و از طرفین کر و فر فراوان روی داده تا در شهور سنه هجری هزار و یکصد و هشتاد و یک که
با قتضای اطوار قضا در سلام الحدید و الاشان بسر رسید و در بزم مجاهدت از دست ساقی تقدیر شربت
شهادت چشید و پیش از فوت آنحضرت استقرار کار و استعلای رایت اقتدار کریمخان انداخته مناسب این علیه الرحمه در دار السلطنه
قزوین و برخی در دار العلم شیراز مقر اقامت معین ساخت و خود با تشویش معاضی مولانا امرا امارت چون اکبر اولاد
در گوهر شاهوار بر یک سلسله افسر شهریاری و در کارنامه بهره در خور بهترین جد اولاد امجاد نواب محمد حسن خان
در صدف یک بطن پرورش یافته پادشاه گوهر شاه محمد شاه و امیر ملکی آرا حسینقلی خان و شاه جعفر از این
والد نامدار و آن عم عالیمقدار در دار العلم شیراز در صحبت شیر مشکلات کریم خان رسید
بعد از چندی مشرق آفتاب خلافت عظمی حسینقلی خان بتاریخ کرمان بر انصراف آثار
افکنده چون موکب مسعودش ساحت آن را آراسته گردید و هوا خواهان دولت کلاب ایشان پوشیده
تقاعد از خون خواهی والد بزرگوار را در شریعت غیرت جایز ندانسته در هر کس که در این واقعه عظمی دخیل بوده
از شرایط انتقام دقیقه مهمل نگذاشت و هم با طوایف ترکمان و عیان از حقوق نعمت رعایت جانب الیت را
با خدیو جلد آشیان محفوظ و مرعی داشته بودند طریق مواخذت و معاتبت پیش گرفته محاربات عظیمه و معاملات
شدیده با هر یک بوقوع پیوست و ممالک موروث از سلاطین ایران از ضرف رفته و آثار مصفا

داشت و در جبر این اوضاع از پردۀ عصمت و حجاب خلافت مخدرۀ بلقیس جلالت و معظمۀ مریم طهارت که والدۀ
ماجدۀ صاحبقران کامکار است هم از اعاظم طایفۀ قاجار عزالدینلو زینت وثاق ازدواج آورده تا شیر وان
سعدین جلالت و نضارت طلوع آفتاب آفاق تاب خلافت عظمی از مطلع جهانداری افتاد و ناظر مطلعین گشت
و عصمت لیسبیل ارتقای نیر عالم افروز دولت کبری بدرو کامکار آمد یعنی مولود همایون صاحبقران مؤید در تحت برج حمل هم
شهر ذی‌الحجۀ سنۀ مبارکۀ خمس و ثمانین و مائه بعد الالف هجریه مطابق تنگوز ئیل فرخنده فال با بسی از برکه ساعت و نیم از شب
گذشته در شهر سعادت بهر دامغان مبارکه و فیروزی روی داده روزگار را مقدم میمونش بر تخت دولت آشیان بود
با طلیعۀ سمای جوش از اندیشه هراز آب آسود زمین از فر ذات اقدسش بر آسمان شبه تفاخر کرد و آسمان از عظم
تمکنش شبه تعظیم بر زمین خم ساخت رزوشن انجم افلاک در مرصد انتظار شهود ایام ترقیش چشم ترصد روشن داشتند
و ساکنان عالم ملکوت بشارت بزوال تعب و تبشیر را با یقین بکار تأثیر دعای کعبه شدند چون زنجیر روی یزدان دلت شادباد
زنبدی گرگ بد از آن ادبا د حضرت همانش تا شش سال در عهد تربیت و حجر حمایت والد بزرگوار روزگار گذرانید
از آنجا که از منشا تأثید تقدیر چنان بود که آن یتیمۀ دری دولت جاودانی و تهنیت طرح کیانی [illegible] ولایتی
بازوی سلطنت بشمشیر کوه پیکر تیغ محکم برکه ستم دلاور دولت قضا باطل دولت والد ماجدش با حسد و از اندیشه خیانت یگانه
یموت نه خیانتش ازاین در افتاد در سنه هزار و یکصد و نود و سه که [illegible] در نزد
و از حکم [illegible] فتنه کرج تمع نمود و از فرصت اولاد و اقارب [illegible] ترتیب خود شاهزادت نمود عاقبت در مکان
داشتند پادشاه جهانگیر محمد شاه با لطایف حیل [illegible] از استر آباد جرم و در تخلص ولایات آنجا جانب

نمود

تصرف بنیاد اساس حرب و رزم نمود و پس از انتظام مهام آنجا مقتضای همت و غیرت که خاصۀ آن پادشاه
کشورگیر بود شقه رایات جهانگشا باطراف و اکناف ممالک گشود و تا پادشاه روانش ناظم دستگاه این بود
در تحت جهانداریش در تسخیر بلاد و قلع مواد فساد اضداد در رزم آرائی آتش افزا بود و هر روز قاید نصرتش کتاب رزمی جدید
و هر ماه هلال جاهش از مطلع تسخیر شهری نونمایان میکرد و فصلی جهانگیریش فهرست کارنامۀ کشورگشایان میساخت
و ابواب فتوحاتش دستور العمل جهانداران کامکار از برای تسخیر ولایتی که همتش [illegible] از بیم تسخیر همواره
در آن بودند و ولات ولایات ترک و چاک از خوف تیغ کشیش خایف و ترسان [illegible]
ممالک نامحدود و بلاد نامحصور را بحیطۀ تصرف در آورده و قلاع محکمه و حصنهای محصور که طایر اندیشه را از پرواز آن [illegible]
تصرفش خارج تصور [illegible] بود بنصب لوای غیرت مفتوح ساخت در سنۀ هزار و یکصد و نود و شش بجهت استخلاص
[illegible] مملکت گیری بر نظام امور ولایات گیلان و تدمیر هدایت خان والی آنجا عنان نمود و از آنجا [illegible]
گرگان و استرآباد بنصب الویۀ عزیمت قضا ضمیمت فرمود و دیگر باره لوای همت بنظم مهمات مملکت [illegible]
زند افراخت در سنه [illegible] بتصفیه صفحات عراق از وجود جعفرخان زند و اتباع او پرداخت و [illegible]
در عهد [illegible] بکارزار جدال در جبال [illegible] و شیراز [illegible]
فارس [illegible] معطوف داشت و سال دیگر عزایم [illegible] امر کرمان [illegible] تصمیم فرمود [illegible]
دار السلطنه [illegible] و تسخیر آنجا [illegible] غارت [illegible]
و گرجستان [illegible]

[illegible]

و طوایف زند و ایلات الوار بگزلک مکافات و تیغ انتقام داد و از وجوه میمون نقود و اجناس سیم و زر
و ذخایر در و گوهر آنچه در خزاین سلاطین سلف و خلف اندوخته بود بضبط دیوان حضرت در آورد و شرح
فضایح حرکات و بسط غلبات آن خسرو کشورگشا در استحصال اموال و استخلاص ولایات در طی تواریخ نظم و نثر از قلم ارباب کتابت
مسطور و در حیز حصر خامه دو زبان از احاطه آن متعذر است اما در تمهید بساط سلطنتش همین تحریر چنین صاحبقرانی کامکار منظور بود
و در تحلیه تخت و تاج جم … استقرار این ایالت آینده اورنگ و افسر مقصود بر ذات ولایت عهد سلطنت و حمید ولایت
حضرت همایونش را حضور … بود و در معظمات مهام مملکت و انجاح مرام سپاه و رعیت در غیبت و حضرت عم بزرگوار توجهات
ملوکانه فرمودی فتوحات صادره و جهادات نادره صاحبقران عالی دولت فرجام … عالم آرای …
سن مبارک ایشان ایام شباب بطور رسیده و دلیرانه که آن آتش غضب شوکت و جلالت … معلوم
افتاده چون فتح ملک داراب و استخلاص بلاد … و کرمان و … لطفعلی خان زند و دیگر … محو بیان
زینت متون تاریخ و طراز بطون اخبار است و … صدور شجاعتها چند از ذات … نموده اند
با زوال … چون دار العلم شیراز از … هوا و صفای … داران … فارس بود و
نعمت و وفور جمعیت معروف و مشهور بلاد است تقرار دار پادشاه … آن … مقر … حکمرانی
مقرر گردید و جمهور ارکان … مدار و اعیان فرخنده اطوار … آن مرکز دایره جهانبانی آمدند در شهور سنه یکهزار و دویست
و یازده که نسر نصرت جناح لوای جاه … رایات آن پادشاه … مهم قلعه … بعقد … خیر ماند
منظور نظر ملک آرا بود پادشاه جهانگشا را خاطر بزوال … ملهم آمده برای تقریر ولایت عهد

بتجدید

و تجدید عهد ملاقات آن وارث تاج و تخت دولت را بجانب سلطنت کبری که طهران زیب استقرار و
از فرقدان … ایوانش اظهار کمال استبشار فرموده و وداع سلطنت تودیع و مراسم وداع … بتقدیم نموده
موکب مسعودش را اذن رجوع فارس داد و خود روی عزیمت بصوب مقصود نهاد اگرچه در این یورش بر ذات
ظفر انجامش نه مقصود بتمام حصول رسید و فتح قلعه … همت خطیر و جلائل فتوحات خسرو کشورگیر نبود
صورت تیسیر یافت و بمقتضیات قضا قضیه دیگر … روزگار … رو نمود … اجمال این
تشبیب و تقریر این تقریب آنکه اگرچه پادشاه جهانگشا را بسط معدلت چندان بود که در عهد … آفریده
نگاه تعرض بجانب مظلومی … بود و لیکن از … سیاستش نیز اعیان حضرت و ارکان دولت و عموم خدم را حتی
پاسبانان درگاه و مباشران خدمت بارگاه پهلو بر بستر … نمی آسود لهذا چند نفر از فراشان فرومایه ظلام
پیشگاه خدمت فلک پایه را بوحشت … از سطوات … کران
نشناس متوهم آمده شب … شهر ذی الحجة الحرام سنه مزبور هنگامی که سواد دیده ها … مقهور
لشکر خواب بود و شاهد بخت بیدارش در پرده منام غنوده … کفران نعمت … شهید
علی الصباح که خبر این واقعه عظمی از سراپرده … بدیگران رسید و افواه بافواه در حوالی
اردو شایع و منتشر گردید از دربار سلطنت غوغای خاص و عام بفلک اثیر رسید و … روز محشر از افواج سپاه
پر خطر برخاست شجعان لشکر و سرکشان هر کشور که در موکب پادشاه حاضر بودند همه شمشیر بکار بر یکدیگر … آهیختند و هر
بر سر دیگری سر خودسری افراختند صادق خان … که از خواص معتبران و پرورده … خوان احسان … بود

اکثر اسباب خاصهٔ سلطنت را از تاج و کمر و بازوبند و اسلحهٔ مکلّل که هر یک خراج ایران و هر جوهر خورشید
و مرهون خراج ملک جمشید شاید برگرفته با موقفان را به مقام خویش گرفت و بدین بیجا جسارت تمهید بنای خود
سری درپیش دیگر سرکشان نیز بدین و تیره بتیره و دسته بدسته باطراف و اکناف شتافته شد و هر یک به هر جانب که راه بردند
باقی شده روی فرستند بعضی از دو منجانب ملازم عراق و فارس و تبقیه اسباب و اوضاع ارم که بجا مانده بود حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله
برگرفته با هزار کوه مخاف از معابر گذرانیده بدارالخلافه رسید نواب حسینقلی خان و سلیمان خان قاجار به تبریز رو از دو میلیه
بازار توقف کشیده و علیقلی خان برادر خاقان سرور که مأمور بایران بود هر یک با مرکب جوش شیر مرکب استعجال بدارالخلافه شتافته
اما میرزا محمد خان قاجار بیگلربیگی به عنایت با سایر خوانین قاجار از جلادت کاری درها برخود بر دشمن و دوست بسته و در هر سر کشور موقوف وصول
موکب همایون صاحبقران با صدور یرلیغ قدر نشان زهره و تخفیف اوضاع در مطی تقریب خاقان سرور بزرگ تنبیه نوروز خان
صاحبقران منصور معروض مقربان بارگاه فلک ارکان عموم امرا و اعیان دولت و جمهور حکام و ولات ولایت نیز در طی
عرایض حالیه استعجال آفتاب سپهر سروری را به بیت الشرف خلافت التماس ورزیدند بجانب معاوضت قمر بر عرش روانه
رکاب حرکت اقتباس نمودند اگرچه ازین برگزیده حضرت باری بر الله نیکو اداری عزم بزرگوار و وقوع انواع قضایا آثار اختلال ملک
خاطر افزوده و لا اجابت مسئول خاص و عام و حمایت حوزهٔ اسلام را بر ذمت جهانداری لازم شمرده بطریق توکل و اعتصام
گرفت و عزیمت شکار سلطنت تصمیم رای عالی اندیش در هر منزل عموم اهالی و جمهور رعایا از اسافل و اعالی شرف اندوز
خاکبوس حضرت و بهره یاب مراحم و عواید مهمات گردیده امیدوار کامیاب حالی عنایت شده در منزل کنار گرد
امرا و اعاظم که از جانب سیوب طهران آمده منتظر بودند بر کاب مستطاب پیوسته مراسم نیازمندی تقدیم و هر یک عز وزن احترام

مشمول عواطف خاطر مرحمت ترسیم آمدند روز شنبه شهر صفر المظفر هزار و دویست و دوازده مستقر خلافت
عظمی نزول موکب اقبال قبهٔ معلای جهان و معبد شغاف شهریاران نشان آمد و لا تغیر رسوم غیرت را آرایش
تخت سلطنت و تزیین تاج دولت بیمن قدوم میمون و فر فرق همایون مرهون استرداد اسباب متصرفی
صادق خان و قطع شجرهٔ سایر آن فرمود یعنی با تاج و نگین در دست یگانه و ساخت ملک پایهٔ توقیع احتجاب
طمع زمینه آماده مبادرت جلوس را و قمع تایید امرا و اعیان و عموم خدمتکاران انبوه دولت با نیشتر
و ستمال و هر کس مقصد خیال خلاف گردیده یا از جنبات احوالش شایبهٔ نفاق ظاهر آمده قرین انواع عقاب
و نکال فرمود و در خلال این احوال ترتیب اسباب جلال استعجال و افتتاح کار شیپه صادق خان
شقاوت شعار و اشراع نفیس اوضاع سلطنت از آن کافر نعمت غدار فرمود او نیز سر باشی سر برده کشیده
در حوالی قزوین با سپاه نصرت قرین بتعاقب اقدام و لا اقدام حالش با مقاومت نیاورده بار عرض مصلحت
ضرعت آمیز و انفاذ جواهر و اسباب منهوبه طالب امان و مستدعی مهلت حضور خود تا ورود موکب منصور در مستقر خلافت
ابد توان گردید بعد از وقوع این فتح نمایان سرکشان اطراف ممالک که حساب کار خود دانسته از هر سو بجانب
رکاب همایون شتافته شدند و حرمت ملک کیخسرو از خلل اختلال هرج مرج پرداخته آمد جمعی از معتمدان معتبر نعش
مطهر خاقان شهید را که در شیراز بودیعت بود دفن و مخفی محفوف حرمت را به آیین سلطنت بدار الخلافه رسانیده بعد از تقدیم
مراسم استقبال و تشییع و ترسیم رسوم اطعام و تعزیت جمعی کامل از فضلا و معارف قرا و متحفظین با عز و احترام
تمام روانهٔ مشهد مقدس نجف و علویه علیه السلام ساختند قلعهٔ پادشاه بهشت سیر روضهٔ مقدس گردیده جیان شیرزاده در خلال

این احوال در حوالی خوشتر محال که مصدر مفاسد شده بود با محمد خان و رستم خان و نجف خان زند که زنا و آشوب

در ساحت اصفهان مشتعل آمده هر یک بکمند ادبار گرفتار و در دارالخلافه طهران از تأثیر سیاست قهرمان صاحبقران بسیاست

شدید رسیده روانه دارالبوار گردیدند زبانه نائره آن آتش رسید و ایام خریف پریشانی چون موسم ایام زمستان

بانجام انجامید **ذکر جلوس همایون بر سریر سلطنت** در فصل بهار که بهار نوروز پایدار را

موفور و ساحت روزگار را از فرط خرمی چون عهد شاهکامگار آمد صاحبقران خورشید طلعت **شعر** کاشکر تخت بالعود

و حوله ؛ عذم کاشان الکواکب وقف ؛ بر تخت سلطنت جلوس فرموده و تاج دولت بفرق مبارک پیراست

بساط نشاط در بسیط زمین چون خوان احسان خدیوانه گسترده آمد و نوای بهجت در جهات جهان چون صیت عدل شهریار جهان

ستان بلند پرده رفت آوازه نوبت همایون شهریار عیش جاوید باطراف عالم رسانید و چتر مهر آسای دولت

میمون شمسه سایه معدلت بر سر کائنات خطه خاک افکند روزگار را عجب ازیاد رفته و ستم فراموش شد

شاهزادگان عظام و امرای احتشام در آن درگاه و ولات صاحب سکه شاه قاآن خورشید منظر دو شبانه گشت

و فرمانفرمایان منصور و اعیان ممالک نزدیک و دور که در پایه سریر عرش نظیر حاضر بودند هر یک را بکرم عام

مفتخر بخلاع فاخره و دامان آمال شان از مشحون فواید وافره آمد پس چند روزه به نفس نفیس در روز دستان عاطفت جهان

افروز گذشت بر نظم مملکت و قرار مهمات دولت التفات ... و مناصب و ولایات از ... خصوص

و کفایت مهمات ممالک و کفالت حفظ ثغور ممالک بشاهزادگان عظام و کارگزاران والاقدر نظام ...

تقسیم فرمود مفتاح ابواب فتوح و مصباح مشکوة ... شاهزاده ملک آرای ... میرزا را بر قرار با ... خان

بنا

بنیابت خلافت و ولایت عهد سلطنت ارزانی و ممالک اران و آذربایجان و گرجستان و داغستان با متعلقات

مقر اقامت و علم افراشتن موکب نصرت ... ساخته و مقر حشمت ممالک کردستان و لرستان و عربستان

و کرمانشاهان و مضافات پرتو خورشید خلافت پایدار و جوهر شمشیر شوکت ابد مدار شاهزاده کشورگیر

محمد علی میرزا را قلمرو فرمان و حکمرانی مشخص گردید مملکت فارس و ... و بنادر ... با متعلقات در کف

فرو اکبر آسمان خلافت عظمی و تابان گوهر عمان سلطنت کبری شاهزاده خورشید رای کامکار حسینعلی میرزا

گذشت ... مازندران و طبرستان و استرآباد و گرگان نیز فروزان فجر صباح سلطنت و شهریاری و تابان

ضیاء صبح ... شاهزاده فرخنده رای محمد قلی میرزا را اقامت ساحات فسیح الارجا

جزء ... و ولایات ... سلطنت علیه بازوی ... دولت بهیه شاهزاده

کامکار والاتبار محمد ولی میرزا آمده مرجع مهام ولایات عراق و مصدر حکمرانی احکام ...

خلافت ... شاهزاده ... میرزا آمد دارالدوله دارالملک طهران

و مناظم مهام ... شاهزاده ...

علیحده ... و ضبط ... قلمرو و بروجرد و ... خلافت ...

و گوهر ... سلطنت پایدار شاهزاده ... محمد تقی میرزا قرار پذیرفت ولایت قزوین و متعلقات ...

عظمی ... برج سلطنت کبری شاهزاده ... علیتقی میرزا ... گیلان و طوالش

... شاهزاده ... محمد رضا میرزا

ولایات خمسه سلطانیه محمد ختی بیار بر تو مهر ترکت علیه و اختر سپهر ترکت بهیه شاهزاده آزاده اقبال قرین

عبد الله میرزا آمد علاوه و سربند پیشول قره باهر سلطنت پایدار و فرخنده دولت والاقتدار شاهزاده

شجاعت نهاد شیخ میرزا مقرر گردیده نهاوند و مضافات مضاف اقطاعات نور حدقه دولت علیه و نور حدیقه

شوکت سنیه شاهزاده آزاده رائد سیادت محمود میرزا گردید ممالک کردستان نه زمین و نامها و اخرج در حیطه کفالت ظهیر دولت

دوران دوام و صهر سلطنت ابد فرجام ابراهیم خان عظام فی نظم مهام سپاه منصور گردید خلاصه حصر خلافت دستور

نهال روضه دولت و کامکاری ثمر شجر ترکت و شهریاری شاهزاده آزاده جهانبان آرا امامویردی میرزا را احتساب تمام فرقه

دیگر مناصب دربار خلافت و کفالت خدمت دراری آسمان سلطنت و مباشرت اعمال و لایات و معاملات عمال مهمات بلند

دیگر شهر از اخلاق و [illegible]

اهتمام هر یک از اینکه کارگزار مقرر گردیده و کار دولت چون رای صاحب دولتان زمره اصحاب یا فرقه شاها

دین پناه در تمهید قواعد معدلت و تشیید مبانی مرحمت و ترتیب مصالح الضعاف و صنع رسم علم و اعلای الویه جهاد

و اطفاء نوایر فساد فزون از حد قیاس نظر توجه مکافات و در تأمین بلاد و ترفیه عباد و تقویت دین اسلام و ترویج ملت

خیر الانام و ترقیه ارباب فضل و کمال و تکمیل مراتب جمع فضایل القاب تنبیها مبذول داشت الحمد لله رب العالمین از فیض

فضل بی‌شمار پروردگار و نعم و افضال علام صاحبقران کامکار امروز در جمیع ممالک ایران از کثرت عمارت و کمال زینت

و وفور نعمت و نهایت امنیت نمودار بهشت جاودان است [illegible] آفتاب که خوانده روزگار

در ظل حمایت این پایه پروردگار و فرقه ارباب فضل و اصحاب علم و [illegible] شرح و طلبه معارف و رواج [illegible]

[illegible] تحصیل و ادوات فرصت از جهات و کثرت تحصیل علوم از فقها و مدرسین و حکما و مستاجرین [illegible]

[illegible]

و نجوم و اصحاب آداب و رسوم هر چه و اشعار تصنیفات و تالیفات که در عربیه و ترکیه و فارسی در هر یک

از فنون علوم عقلی و نقلی موشح بنام همایون این خسرو هنر پرور نظم و نثر مدون گردیده فزون از آن است

که بحیز حصر و تعداد درآید و صلات و جوایز در ازای آنها در وجه مدونین مبذول می‌باشد نه بدان مقدار

که عقد مطارح الوف اعداد در خیال حساب و وهم گنجد مستعدین کمالات صوری و حائزین صنایع هنر از آن است

امنیت در هر بلد هر چه و هر و هم ترتیب شاهانه هر یک در حرفت خویش را علاوه بر عهده و مسلم هر کشور ندارند و انعامات

مطلقه و جوایز متفرقه و خلعتهای اتفاقیه و نذورات لازمه خیرات مختلفه که حصایش در قوه تحریر قلم نیست آنچه هم

اقطاع و تعیین موجب و وظیفه و خلعتها و انعام مستمری در وجه اشراف و اعیان و علما و فضلا و طلبه علوم

و شعرا و خطاطین و ارباب صنایع برقرار است و در سر رشتجات لازمه ثبت و مباشرین دیوان اعلی همه ساله

بعرض محبت دستیار خود رسید معادل ده کرور و دویست هزار تومان نقد است که هر کرور پانصد هزار تومان است

و چهار صد هزار خروار جنس بقلم محاسبان دیوان مجری می‌آید و نیز بر رسم مستمر از هر ساله مبلغ خطیر از خزانه عامره انفاذ

هر یک از ولایات ممروره نزد یک بیگ رده که در ایام عاشورا مصروف تعزیه حضرت سید الشهدا ابا عبد الله

الحسین علیه السلام شود و وجهی کافی در وجه مستمری هر ساله در طواف حج اسلام و زیارت حضرت ائمه اثنی عشر

علیهم السلام نیابت صاحبقران دین پناه اقدام می‌نمایند دیگر از مظاهر اعتقاد شاهنشاه آسمان سریر است

جمعی از معتمدان و سرکار از جانب امر صاحبقران گیتی ستان مشغول مرمت و تعمیر و تذهیب و تزیین روضات و فرش

و روشنایی بقعه مطهره ائمه دین و بقاع و مزارات امراء کاملان اولیاء یقین که در هر سرزمین مدفون و مدفون بوده باشند

[illegible]

بیرون از آنچه شاهزادگان و امرا و اعیان دولت قاهره بمقتضای میل ضمیر اقدس درین باب باهتمام
و وجوهات مصروف داشته‌اند آنچه بامر اقدس مقرر و شخواه از سرکار خاصه دیوان داده شده یکی
تذهیب ایوان و بارگاه حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام است که مبلغ پنجاه هزار تومان مصروف آن آمده دیگر
ضریح نقره در آن روضه رضوان است که مبلغ بیست هزار تومان باتمام رسیده دیگر بنای قبه بارگاه روضه حضرت
عباس بن علی علیه السلام است که معادل چهل هزار تومان صرف شده دیگر پنج عدد قندیل طلا که چهارده من
بوزن آمده از روی اخلاص وقف روضه عرش بنیان سلطان سریر ارتضا علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحیة والثنا
فرموده دیگر دو ضریح نقره که هر یک ده هزار تومان تمام شده یکی بر سر قد امامزاده حضرت عبدالعظیم
و دیگر بر سر نعش [illegible] در دارالخلافه طهران واقع است و یکی بر مزار امامزاده جلیل القدر شاهچراغ که در فارس دار العلم شیراز
منظور داشته دیگر تذهیب قبه منوره و بنای صحن مقدس و اتمام درب بنای مرصع و تجدید ضریح مطهر معصومه معظمه فاطمه
بنت موسی علیه السلام و بنای مدرسه و دارالشفا و تعمیر مسجد دار الایمان قم است که مبلغ یکصد هزار تومان مصروف
انجام آنها گردیده است دیگر بنای صحن جدید بجهت روضه مطهر حضرت امام ضامن علیه السلام است که در این ... هزار تومان
وسعت و استحکام آن ادراک فیض زیارت مقرر معادل پنجاه هزار تومان بجهت اتمام آن از سرکار معتمد و معماران
صاحب هنر گردیده و هم درین خجسته سفر یک قندیل خورشید شعاع مرصع و دیگر فوج در طلای مینا که
هر یک را در ده هزار تومان تمام نموده‌اند وقف آن روضه مطهر فرمودند سایر بقاع و مزارات امامزادگان
و علما که در هر بلد باشد از شاهنشاه دین‌پرور صورت بنا و تعمیر یافته زیاده از آنست که درین مختصر تعداد توان نمود دیگر از

و عمارات از مساجد و مدارس و صوامع و مصانع و باغات و بیوتات و اربطه و خانات و اسواق و حمامات
و غیرها آنقدر در عهد این صاحبقران ملک پرور در هر مرز و کشور و محل و معبر بحلیه بنا در آمده که اگر گفته
شود در جمیع ممالک روی زمین باین پایه یافت نشود یقین از اغراقات سخنوری خالی خواهد بود بلکه اکثر از عمارات
و اسواق قدیم هم که در هر یک از ولایات بوده بوضع خوش و طرحی عالی تجدید بنا یافته ذکر مفصلات
حادثه و تفصیل محاسن بناهای جدیده در طی کتابهای مبسوطه صورت امکان نمی‌یابد چه جای آنکه درین مختصر از آنها
بیان توان نمود لهذا بذکر بعضی از آنچه مشهوره که خاصه سرکار خلافت را باتمام رسیده اختصار
میرود از مساجد و مدارس یکی مسجد جامع سلطانی واقع در دارالخلافه طهرانست و یکی مدرسه جدید خاقانی احداث
در دار المؤمنین کاشان که گوی معماران از گلدسته آن آرا از زلال عین الحیات تطهیر سرشته و کاتب
تقدیر بر کتابه رواق این را انا مدینة العلم نوشته و محراب آنرا آثار یعرفون بسیماهم من اثر السجود
احوال لایح است و سکان حجرات این را تفسیر اولوا العلم قائما بالقسط از صحیفه حال واضح مسجد جامع همدان
و سمنان نیز تماشا شد [illegible] تا بانی مشهود نخواهد شد و بر هر یکی از آنها موقوفات آنقدر مقرر گردید
که منافع آنها الی انقراض الایام طلبه و خدام و مباشرین مهام را کفایت خواهد بود چنانچه در طی وقفنامجات
تفاصیل آنها مشخص است و از عمارات و باغات آنچه در دارالخلافه طهران سمت تعمیر یافته از عمارات مبارکه عمارت
خورشید و کلاه فرنگی و شمس و عشرت آباد و نیاوران و بهشت آیین و سرو ستان و کاخ بلور و صرح ممرد است که در ادراک همایون
عمارات گلستان گردیده و از باغات مشهور است عمارات عالیه باغ قصر قاجار و نگارستان است که در زینت و صفا

و وضع علو بنا نظیر مسجد کنگ را در هیچ عهدی از خود نشان نداده اند و تا کسی را ملاحظه نشود وصف آنها بتقریر راست
نیاید و آنچه در دار السلطنه اصفهان بانجام تعمیر یافته از عمارات عالیه هشت بهشت و خلد برین در اتصال سعادت آباد
قدیم دارد و از باغات جهان چهار باغ یکی خارج دروازه خواجو مسمی بفرح آباد و دیگری بیرون دروازه
طوقچی موسوم بامین آباد و هر یک مشتمل بر باغات وسیعه و عمارات رفیعه و دیگر از بناهای بدیع و عمارات
رفیع شهر سلیمانیه است واقع در شش فرسخی دار الخلافه طهران در مجرای رود کرج طرح بنا ریخته اند و تا کنون قلعه
ارک آنجا مشتمل بر بالاخانه های فلک رفعت و خانه های بهشت زینت و قصور با قصور و بروج آسمان نمود در کمال
زینت و غایت متانت سمت اتمام پذیرفته معماران هنر باتمام شهر مزبور بنهایت دقت و کمال صحت
مامورند و الحق که مهم الامور دیگر از عمارات مشهوره و بناهای معروفه تخت قاجار و جهان نمای شیراز
و بحر الارم مازندران و سپهر زینت سلطانیه و قصر خان چشمه علی و عمارات اجاق تبریز و نفیس کاخ ارک کرمانشاهان
صاحبقران کوکوش هر یک را در نهایت رفعت و کمال صنعت و زینت طرح بنا انداخته اند و از رباطها و قلاع محکمه که
در طرق و معابر آنجا نیز امر فرموده در این اعصار بنیاد یافته رباطها و جسرها که در هر ربع و هر مرحله در زمان قنوات و باغات بنا شده
کاشانست هر یک در کمال زینت و استحکام باتمام رسیده و بالجمله از مزید آثار خیر و مبرات آنچه از حضرت خسرو
خاقان متواتر و متوالی صادر است زیاده از آنست که شرح آن بوصف گنجد از قرار یکه شروح جمله تواریخ قدیم و جدید
بدان شهادت دارد از بدو جهانداری کیومرث تا کنون از احدی از پادشاهان صاحب سیادت اثری از آن قبیل مشهود نگردیده است
از آنها یکی آنکه از زمان جلوس همایون که لشکر بتسخیر ولایات و نظم ممالک مامور گردیده که چهل الف نظر بار گردد و بدینسان

احدی دست خیانت دراز نکرده که بتاخیر و تعویقی نیز از خود گرفتار نیاید چنانکه تصدیق این سخن و تحقیق
این دعوی از محاربات و مجادلات با روم و روس و خوارزم و ترکستان و مخالفین چند باره بحکام خراسان
و آذربایجان و ترکمانیه شد و خیانت بعضی از اعیان و اکابر ولایات در طی تاریخ شاهنشاهی صاحبقرانی از آن
ابواب بسط و تفصیل سمت نگارش یافت و ذکر تفصیل را مقام تکرار آنها نیست مشتهر و معین میگردد و بحمد الله در ضمن تذکره فتوحات
شاهنشاهی از آثار اسم عفو و رحمت صاحبقرانی که صفات حکایتی بخاطر رسید در فتح قلعه شجاعت گرفتاری از یزد که در آن
عالم پناه ملتزم موکب نصرت تمسرا بود که در اتفاق افتاد که اهل شهر با سکان قلعه سرداری مقاومت
بیستاده و در طریق عداوت میسلکند شدند و عزوات ... کشورگیری امرا اقدس بمحاصره و تسخیر آن ملک اقدام کرده
بعد از آنکه غازیان نصرت مآل و لصدمه توپهای آتشبار بنیان حصار را منهدم میشد و کاه یورش غلبه و
شورش سپیر و نهب و غارت میرسید بمجرد آنکه مژده فتح معروض رای اقدس میافتاد یکی از امرای سپاه را بنگاهبانی
سپاه منصور و محافظت مصونین مور و صغیر و کبیر از سیم و زر که در خزانه عامره جمع آوری کرده بودند
مصروب فضلای حاضر رکاب و معتمدان امانت انتساب اتفاق و دو در غرض غنیمت لعل کرا نصرت نصیب بیم
شده و نفوس محبوس و اموال منهوب را از سپاهیان بمحاصره بخواهد دیوان با زر میخریدند و اگر جابجا کسی از آنها مرد
محصوری بقید اسیر درآمده بود تعقیب استرداد و آزاد میشد چنانچه فضلا و علمای آن شهر که بعد از تسخیر موکب
جهانگیر متوسل شدند مکرر منکشف شده بارها شدت سپاه و نهب و قتل بسی از شهرهای این مرز و بوم بیش کوارت بابرق
و تضرع تمام هر دم دولت و اقبال ابد آیات سلطنت شاهنشاهی مستدعی میشدند و انشاء الله مقرر و در احابت خواهد بود

دیگر از خصایص این خسرو دین پناه اجتهاد در عقاید دین و بسط شعایر شرع مبین است که همواره موقف حضور همایون
از تحقیق فصول اصول شرع مذکور و ذکر تحقیقات دقیقه اش در مجمع افاضل بلاد مطرح و مشهور است انوار حقایق عقلیه و دلایل
نقلیه که از افق آفتاب خاطر انورش میتابد فحول فضلا طراز بطون مؤلفات خود میسازند و قواعد جلیله و فواید فرعیه در احکام
شریعت محمدی و ملت احمدی میسازد از عموم علما عظام جهت اصول اعمال و اطوار خویش میدانند و به تکلفات منشیانه بهر وقت در تاویل
آیات قرآنی به هدایت علمی او مشکلات شرعی و مجملات مطرح ارباب فنی میشود و در کشف وجه آن اختلافات در میان می‌آید آنچه بضمیر
الهام پذیر همایون مرفوع و از زبان وحی ترجمان اقدس مسموع میافتد جمهور صاحبان علم و مرجع علما باید و در حضرت
و غیبت از روی انصاف بتصدیق آن معترف میشوند چنانچه بعضی افاضل رساله مخصوص در جمع آیات و احادیث
و اقوال و اشعاری که منشاء صاحبقران سکندر انتما التفات فرموده تالیف نموده اند از مطالعه آن معلوم میگردد
که با وجود سلطنت و خسروی کمال تحقیق جانان خبر باشد تا بدیهات مسیر شود ذلک فضل الله یوتیه من یشاء و از سایر کمالات صوری
که نه تنها بوی اکتساب پایه آن بارگاه و نه مانند کار از جرات نسبت بآن همایون حضرت فلک پایگاه میرسانیده
بصنعت خط نستعلیق که گاهی بوجه تفنن توجهی میفرمایند خصوصیات آنچه نماید و هم توصیف آن انحصر تقریر بر زیر قطعات و مرقعات
هر از خط اشرف زینت صفحات جهان است موقوف میدارد و مکارم اخلاق ذاتیه و محاسن اصناف فطریه از رافت و در آن
وجود و سخاوت و عدل و سیاست و بسط شجاعت و حزم و رافت و عفو و حمیت و مزید صفاتی که شمه ای و محاسن
خلقت و غیرها که این آرایننده اورنگ جهانداری را بجبلت اقدس متلازم است و هر یک در مجمع الکمال ذات
همایونش بدرجه کمال مجتمع آمده حقیقتی که بیانش را آیات پایانی و ادایش را دواوین فانی در معرض ذکر حاضر

نیرسد

نیرسد و از غایت ظهور اظهار اوصاف مذکور از مقوله توصیف آفتاب بنور بینا باید اتباع تحجب
خارجی که وهاب بانت باعطای آنها این برگزیده خویش را نظر بکمال قابلیت بر جمله جهانداران زیبا
افزوده اگرچه استیفای تمام انواع آنها نیز ممکن نیست بذکر بعضی دامان این کتاب را بسطر زیب میدارد از آنها
یکی عدت اخفاد و اجداد و کثرت نسل مبارک نهاده است که تا کنون از سنین عمر همایون مرتقی مدارج خمسین
پنجاه و سیوم جلوس میمنت قرین است درری که از سحاب صلب سعادت انتساب هر یک در صدف رحم بانوی
اقلیمی پرورش یافته نفر زیب خریطه وجود آمده اند همه در خور دیهیم دولت و جمله فرزند
رایت شوکت دیگر مجمع خواتین بلقیس تمکین و جواری حوری جبین در حریم حرم حرمت خلافت که پیوسته
نفر همه مریم طهارت نوشابه منظر از پا تا سر با انواع در و گوهر پرستار شاهنشاه هفت کشور و آماده
خدمت خسرو خورشید افسر ایستاده و هم یکصد و پنجاه نفر خواجه سرای معتمد روز و شب بر آستان خدمت
سر و بر سر خدمت پای اطاعت نهاده دیگر اعداد سپاه موفور و حشام موکب منصور که آن
نیز یکی از سلاطین صاحب تمکین را میسر آمده و آنچه در تواریخ سابق و لاحق محفوظ افتاده اگر لشکری بدین عدت
و کثرت در موکبی مجتمع آمده هیچگاه بدین مکنت و ثروت جمعیتی از هیچ صاحب تمکین نشان نداده اند با آنکه عساکر
مامور هم ممالک مستحفظین ثغور ممالک و حراست نواحی ولایات و ملازمین موکب شاهزادگان عظام آنچه همیشه ملازم
رکاب نصرت انتساب هستند و از دفترخانه مبارک برات مواجب و تنخواه برات صادر میشود یکصد و هشتاد هزار نفر
تعلیم آمده و از آنجمله در غایت تجمل و اقتدار و همه صاحب ثروت و اعتبار همه را اسباب و اسلحه تمام و جمله در کمال آراستگی

ونظام مند دیگر خزاین نقود و کنوز جواهر نامحدود است که چه گنج بر گنج از سلاطین قدیم متعلق گردیده و چه محنت
و رنج از ارجاع اقالیم بدولت ابد ترسیم پیوسته با بحور بر شمشیر در مخزن حلق جمع آمده اگر حق مطلب این باید
استیفای مبالغ و استقرای مدارج آنها هیچ حساب بهر را در قدرت قلم تشخیص آنچه از زر مدور و تخمین مبالغ کتابان
و سر رشته داران مذکورست اخص زر و سیم مسکوک و غیر مسکوک و اوانی و ظروف طلا و نقره معادل پنج کرور
و ارقام جواهر بهاده و سوار بیست کرور قیمت منظور رسیده اند لولی قطعات الماسی چند مشهور که معروف بکوه نور
و دریای نور و غیره و قیمت آنها تخمین هیچ مقوم بر نیاید بست سایر اسباب خاصه سلطنت از تاج و تخت و [illegible]
و کمر و کرز و سپر و چتر و شمامه و حمایل سند و تنگا و امثال آنها که هر یک باوضاع مختلف تعدد دارد و بانواع جواهر
و لالی ثمین مکلل و مرصع است تحق از غایت صنعت و فرط لطافت نظیر هیچ یک را از هیچ پادشاهی نشان نداده اند
و اگر از طرز بدیع و وضع ظریف هر یک خواهد اشارتی نماید از وجه تصویر فن و نحن سطور مقرر خارج بود و دیگر اسباب
نفیسه و اشیا بدیعه از الیقهای زربفت رنگ رنگ بدیع منظر و باعتبار صنعت ثمین گوهر و اقمشه ناعمه
لطیف و زربفتهای فاخر ظریف که در بیوتات خاصه جمع می آید و بصرف میرود بیشه از مقدار موجودست
در حساب هم از حصر عداد و الوان اشیا عاجز و الزام اختصار ذکر تفصیل اقسام شما عاجزست و فقیر عرض کتابخانه مبارکه که در نظر این خدام
جناب سعادت ایاب معتمد الدوله العلیه مقرر گردیده از کتب بهای مشهور در نظم و نثر که اکثر مذهب و مزین و بخط کاتب
صاحب فن بود با مرقعات بخط خوش نویسهای معروف چهار هزار و ششصد جلد معروض افتاد و وضع نظام توپخانه
و زنبورکخانه و نقاره خانه و نظم حشم شیروان مرکب شاهانه را اگر گنجایش بدیده عقل از گره و منشی تیره و هوش

خرد از فرط نظم خیره نگردد آتش فشان توپهای قلعه کوب و خمپارهای صاعقه اسلوب لد آنچه باسلوب قرار داد مقرر
خلاف پایدارست و آنچه در نظم نظام و منصوب مرکب نصرت فرجام است و زنبورکخانه را چه اعداد و ده هزار و دو
نفر با اسلحه بالباسی خاص معین است از زنبورهای تند زخم خروش و شیر شکار که مقدار نفر شتر و از نوبت خانه طرب
افزای قیمت آثار که هفتصد شتر در پیشگاه خاقان جهانیان روانست همه بارگاه خلافت و نظام آن که گنجایش بحضور انسان
رفعت ارتیاد و لان قضا یاسا و نسقچیان قدر قضا و جارچیان شهامت آیین و فراشان فرحت قرین و شاطران
قمر سرعت و جاجان مریخ مهابت که هر یک بوضعی معین و لباسی ممتاز زینه چهار هزار نفر مقررست اسباب رفتار بر رفتار بیا
خرام که هر یک از جیاد خیول هر مملکت انتخاب شده و خاصه مرکوب همایون و جنیبت خاص سلطان که همواره با اصطبل
مبارک موجود میشده پانصد راس است همه با زین و یراق گوهر نگار و غواشی مروارید و زربفت تار بری
مرکوب شجد متان و غلام بچه و مت و غیره که آنها تیر دو هزار نفر و هر یک را ده و پنج شتر کمتر از آن کار
خاصه مقررست شترهای کوه کوهان چهار هزار نفر و قاطرهای کوه زلال چهار هزار راس از جهات جلال خلافت را
حامل و آیت نعم الانعام حموله و فرشا را تفسیر شش فند فیل اگرچه در ایران غیر معهود و اگر با ثمو قات بلاد هند
و غیره از آن نوع خیر و ابد بار سلطنت مپاید غلب بار مغانی سلاطین ممالک روم و فرنگ مقرر میشود و تتمیم
اسباب شوکت را همیشه یا پرده منجر در مربط اقتدار مربوط و همه را خورهای مکلل و هودجهای زرین و جلیل
و سایر اسباب عظم و مضروبات دیگر از آنها پیداست که این عنصر از مؤیدات بر جمله جهانداران از ملوک سلف
که خصایص [illegible] آنکه مستحق هدایت و دین اسلام را با سایر ادیان تفوق و اعتلای چنان نمایان آمده که از [illegible]

شریعت بیضا الی یومنا هذا هیچگاه در هیچ عهد چنین وضع مشهود و مسموع نیفتاده هر یک از ممالک اقالیم
و ارباع ربع مسکون را که ملت غیر دین مبین و مذهب غیر از ولای ائمه طاهرین است یا بتهدید و غلبه مقهور یا بتمهید
مصالح مطاوع دولت ابد مقرون ساخته چنانچه اکنون مملکت ایران را که مجمع اهالی [illegible] شیوع مذهب اثنی عشری
از جمیع ممالک اقطار با امنیت و معموری سمت امتیاز جهان والا از دوران حکایت این خسرو دین پرور بر صاحبان
و مذاهب دیگر کم و شاهد حرکات این مدت همین بس که چندین پادشاه و شاهزادگان ممالک در حضرت خلافت
مقیم بوده و میباشند چنانچه محمود میرزا و فیروز الدین میرزا و کامران میرزا و قیصر میرزا شاهزادگان هندوستان
هر یک بکرات علی اختلاف الاحوال و الاوقات رو بدین آستان آورده و [illegible] بعنایات
و حمایت شاهنشاهی بر اضداد خود فایق و بممالک موروث مستولی آمده رایت استقلال افراشته اند و بعضی [illegible]
و همچنین شاهزاده [illegible] داراب میرزا پسر احمد شاه و شاه زمان پسر تیمور شاه در بلاد ایران [illegible] حمایت علیحضرت [illegible]
و بشمول عواطف خاطر حضرت شان ممتاز شده ملوک ممالک روم و فرنگ و هندوستان و غیره نیز از ابتدای دولت ابد
آیت را همواره دست مودت و مؤالفت باب حضرت شاهی میکوبند و همیشه ایلچیان معتبر روانه درگاه و از انواع
جواهر و نفایس [illegible] که در قوه تعداد [illegible] حضور [illegible] میدارند از دولت انگلیس [illegible]
خلافت مقیم و علاوه بر آنچه برسم ارمغان انفاذ دارند [illegible] حضرت [illegible]
در هر سال از زمان برسم استمرار از خزانه عامره [illegible]
و غیره نیز مکرر ایلچیان وارد و تحفات [illegible] حضور انور [illegible]

فرمایشی که کارگزاران دولت علیه را بهر یک از ممالک ایشان باشد و در طی پرلیغات مطاعه بحکام و نواب
هر یک از ولایات انها اشارت رود و اورجوع اذن از دولت خود در سر انجام آن اقدام نموده [illegible]
نور دولت روس را اگرچه در مبادی احوال بعد از انگیزی بعضی سرحداران با دولت ابد قرار [illegible]
خلافی ظاهر آمد و چنانچه در تواریخ مبسوطه نظم و نثر مذکور است چندین سال [illegible] محاربات و مجادلات فیمابین متحقق
بود و مقاتلات شدیده و مطاردات عدیده من الطرفین صورت وقوع یافت ولی بالاخره بواسطه التماس
اولیای دولت انگلیس آن خصومت نیز بموافقت تبدیل و بنای مواخات بوجهی محکم استحکام پذیرفت چنانکه
[illegible] که از آن دولت ایلچیان بقید مرتب بدربار جهانمدار وارد شوند و از نفایس [illegible] و طرایف
و بپایه سریر تخت آسمان پایه بگذارند از طرفین الشرف نیز مکرر ایلچیان معتبر مأمور شدند و در روم مؤالفت
بوجهی [illegible] منظور [illegible] ادای مناسک حج اسلام و [illegible] حضرات ائمه انام که همیشه اهل تشیع
تقیه و التباس [illegible] و خراج [illegible] در غایت صعوبت بود [illegible] آنها [illegible] در جمیع
[illegible] روم [illegible] بازرسی و دست سلاطین ایشان برسر عموم آن مرز و بوم [illegible] از آن [illegible] قیصر روم
[illegible] حضرت [illegible] در میان [illegible] و اگر امپراطور روس [illegible]
[illegible] خدمت حضرت [illegible] و فرمانروای [illegible]
حضور [illegible] دولت [illegible] افزوده و پادشاه فرانسه از قرب [illegible]
دیر [illegible] خویش [illegible] مفاخر [illegible] خوارزم

از خوف رزمجویان سپاهش همواره در مخاوف خاری و خذلان گریزان طنطنه کوس سپاهش طنین هراس تن
قهرمان قاهره انداخته و آوازه نوبت قورش را خاقان ختا آویزه گوش عبرت ساخته با این جلالت دولت
و جلالت حشمت و بسط سجایا سخا و جمع مراعی خفا که هر یک مستلزمات کبر و استغنا را مایه تمام تواند بود شیوه
رفت و تواضعش مقتضای اخلاق و در رشته این جلالت طینت با عموم خلق سیما فضلا و اشراف چنان منعقد گشت
که هر آفریده که یکره در گلشن حضورش راه یافته با دامن سحایب تحسین جان را از شمیم خلق کریمش معطر دارد و هر کس
باری از مشرب طبع همایونش زلال عاطفت چشیده تا زنده است از حلاوت لطف عمیمش شیرین مذاق و عمر گزارد و خرد اعلام
انام خدمتش را بجان طالب اند و صغیر و کبیر خلق دعای دولتش را مواظب و مترقب مواهب فیض کمال طبع سلیم و سلیقه مستقیم کامل
از بحر خاطر اقدسش لآلی آبدار کلام منظوم آویزه گوش صاحب کمال می‌آید دیوان اشعار بلاغت شعارش صحیفه فصاحت و
کتاب بلاغت است از قصاید و غزلیات و مراثی و رباعیات و قطعات تا کنون چهل هزار بیت جمع آمده اگر چه اراده حقیقت تکمیل
منتخب و اگر رسم تذکره نویسان تمام اشعار نگارش بایدی بایستی مرقوم گردد و لکن چون نسخجات متعدد از دیوان اعلیحضرت در میان
عوام زبانزد و متداول است شرح غیرت ارباب بصیرت را بزیارت آنها موکول و در اینجا تیمنا از هر نوع چند بیتی زیب اوراق
این کتاب مستطاب میگردد

در تاریخ ۱۳۶۸ ملک کتابخانه مجلس اهدا گردید

محمد علی کریم زاده تبریزی

ای قصر رفیع آسمان فرش
بر روی زمین نمونهٔ عرش

عرش است تو و بر زمین مکانت
محراب ملایک آستانت

از آنکه شده حب[illegible] نی
در قدر نظیر عرش از آنی

آراسته قصری از بهشتی
نی قصر بهشت از تو خشتی

تابان مهر و مه تمامت
در رشک ز خشتهای بامت

زین چشمهٔ آب خوشگوارت
از کوثر و سلسبیل عارت

زان آوزه شد طراوت اندوز
گیتی به عمارت تو هر روز

حوران ز بهشت سر برآرند
سوی تو نهان نظر گمارند

زآئینه تمام تن صفائی
ور پیکر شه جهان نمائی

گر زانکه ز عکس شاه بهرت
زین ره شرف است بر سپهرت

زافروخته لعل و در و یاقوت
تابنده ستاره ز هر سوت

آنها ز زوال جمله رسته
با زهره بهی قرین نشسته

تا زهره و ماه را قران است
تا چرخ مدار اختران است

بادت به جهان خجسته [illegible]
وز آفت حادثات رسته

در صدر تو شهریار را جا
شاهان بدرت همه [illegible]

زهی خجسته بنای مبارک نهاد و مبارک عمارت خجسته بنیاد والتی لم یخلق مثلها فی البلاد کوی فرازنده سپهر رتبت به پیکر پرنیسا همه تن طیره افزای پیکر مهر با فروزنده مهر رتبت از غایت علا پایه برد ای پایه سپهر عالی عمارت است که معماران نقش نگارش از خشت خجسته و فیروزی طرح بنا ریخته و دست مهندس قدرتش برای تسویه جدران قویم میزان طبع مستقیم خطوط دقیقه دقایق انگیخته آفتاب جهان نمایش از همایون پیکر پادشاه جهان نماینده جو هر جلالت و مناظر خلد آسایش مناظره آن منظر میمون اساس جان جهان بستگام جلوس خسرو خورشید افسر ممدت جاه آفتاب است و از عکس طلعت خورشید مثال شهریار سپهر جهت نگر مطلع آفتاب عالمتاب تا این همایون قصر بهشت آیین آیین انجام یافته بهشت برین از نظر رضوان افتاده و قصور بهشت برای نظاره مناظر او قصور دیده حیرت از دور گشاده و صفای صفهٔ بارگاهش سر بخجلت بر دل ایوان بهشت کده نشسته و خرگه فیروزش در فضای فرح افزا فرشش فیروزه رنگ افرشته یا فرض روضه [illegible] از سواد سپهر نهادش منقش الوان بهائی سپهر صفحهٔ بهار را از پرتو [illegible] جدا رشش [illegible] از شمسهٔ [illegible] دایرهٔ شمس نظیر آب [illegible] نمود و از [illegible] رواق کردون [illegible] آسمان قطعه لاجورد اندود در روش همین سرکه با مر شاهنشاه جهان [illegible] جهانبان [illegible] افسر دین گاه خسرو خورشید تخت فلک بارگاه بانی معالی همم عام معمور عالم فرازنده رتبت دارائی دارا ممالک کشورکشای خدیو خردمند خواقین خدم ملک ملک آرای رعایا حشم مطلع اشعهٔ آفتاب جلال مطمح انظار الطاف خداوند بیزوال ؛ عبد اقبال شاه آسمان دربار کیوان [illegible]

که کاخ همتش برتر نشست از کاخ کیوانش * شهنشاهی که باشد در گه بخشش ز در و تیغش * بیکدم بحر عمان یکی
چنین ابر نیسانش * بعهدش جمع شد اسباب عیش و خرمی آنسان * که جز در کاخ خوبان نشنید کس پریشانش * بیایدی
که سایه جبهه بر درگاه او شاید * شود هر صبحدم طالع ز مشرق جبهه تابانش * صارت ربایع الارض فی ایامه
معمورة الاطراف والارجاء * فاضت ایادی منّه علی الوری * فیضا کفیض المزنة الوکفاء * عمود العدالة و عماد الدین
غوث الاسلام و غیاث المسلمین السلطان ابن السلطان ابن السلطان و الخاقان ابن الخاقان ابن الخاقان
فتحعلی شاه قاجار لازالت دولته مرصوصة بارکان الدوام و اطناب علالته ممدودة علی الایام الی یوم القیام
سمت اتمام یافته و آفتاب همتش از بهای یوش خسرو کامکار بانجام آن پرتو التفات تافته است قصیده
تعالی الله چه زیبا قصر و دلکش خانه گردون * که از دم سوی سپهر زده خور حسن ریشانش * فزون از قصر رضوان است
در زیبائی و زینت * اگر رضوان گزیند بر درش آیین دربانش * زهی عالی بنائی کز علو شان زند دایم
رواقش با رواق چرخ اعظم لاف همشانش * فزون بس منظرش با منظر چرخ آمد از رفعت * کواکب
نظر کش بنگر رفعت بانش * ز رنگ لاله آسا خشت صحن ایوانش * چه خوش نهر رفته بنگر در دل خیابانش
میانش جدول آبی روان نهری که از خوبی * سزد سلسال اگر نامش نهی ور کوثرش خوانش * اگر پرسی ز تاریخ بنایش گوی که
بود تا آسمان باد این بنا با عز شایانش * آفتاب ذات همایون پادشاه جهان زاینده الشرف است و از قمر
طلعت شهزادگان جهان آرا مطلع اختران دیگر از هر طرف در آن بزم طرب اقتضا نشان ریاحین گلستان سلطانی
شمیم ریاح زرفت خاقانی شرف تشریف همایون پادشاه بسط عوارف چمنهای ظل اللهی کبرد الثری از باب

وظل الامان

وظل الامان ونیل الامانی در آن فضای بهجت افزا نسیم ریاح روح پرور و تبسم بتان پری پیکر
سجع موزون عوانی صاف صهبای ارغوانی کانها نسیم الصبا و زمان الصبی و رجع القیان صیحو الالحان
اللهم خلد ملک بانیه و شیّد ارکان مبانیه   شرح حی بر در بقعه شریفه امامزاده لازم التکریم
واقعه در سبزه میدان بر احجار منصوبه ثبت و منقش شده سبب تعمیر این رواق گردون طاق و مرمت
بنای فلک رواق که مدفن فرزند فرستاده خلاق علی الاطلاق و فرزندزاده رسول انجبه اخلاق
امامزاده واجب الاحترام الحسن بن علی بن جعفر بن امام موسی الکاظم علی روحه و روح اجداده
الطاهرین الاف روایح الرحمه والسلام است آنکه بار پادشاه دین پرور حق شناس خدیو خورشید
سریر فلک اساس عالم معمور جهان باسط بساط امن و امان آفتاب اوج خلافت و اقتدار سایه آفتاب پروردگار
السلطان ابن السلطان ابن السلطان و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان السلطان فتحعلی شاه قاجار
لازال دولته ضمانا للامان بر راه اتفاق شرف عبور بدین سرزمین افتاده برای ادای نماز جهان پرتو
فیوضات خداوند بدنیاز بدین بقعه بادت خیز نزول و بعد از ادای مراسم عبادت اقدام متعدیه ایام
و انام تعبد معبود علام را آن مسجود خاص و عام بتقدیم سجده قیام و در حین مراقبه بین النوم و السنه که لم
لا تاخذه سنة و لا نوم بدین معنی الهام یافته بودند که اگر امامزاده خیده پیمون رضات جدا از سر
بهمت ظل اللهی جسد ... و معمور است ... تعمیر اید ... فیوضات کامله ... قاهره خواهد بود
در آئینه مخیله خاطر آفتاب نظیر شاهدان مطلب حسن صورت پذیر می آید شاید احدی از دیگران باکاخ ایوان

نسبت بدین عرض اقدام نموده باشد بعد از تحقیق معلوم میگردد که از ملهمات بوده بدین موجب اراده این
همه تصمیم همت همایون افتاده هم در آنجا بامتحان و اطمینان خاطر ضمیر مهر تنظیر میگردد که چنانچه تا روز دیگر خبر معهود
بر حسب اقتضای رای چهر نمود معروض افتد جلالت شان این امامزاده تعیین و این ظن بعلم قرین خواهد شد و حکم تعمیر این
بقعه حسب الحکم خواهد رفت از اتفاقات در اول صبح روز دیگر همان خبر بر حسب منتظر معروض مقربان درگاه
آسمان مقر آمد بحکم اشرف اقدس نفر بنضا مقرر گردید سرکار از اهتمام موتمن و معمار متعهد صاحب قرن
بتقدیم این مهم مامور و بوجه منظور معمور گردیده بر آثار خیریه این خسرو بیهمال چند وجها در عرصه جهان اثر بخش
ضمیمه آمد.

قباله نکاحی که در مزاوجت شاهزاده کامکار حیدر قلی میرزا نگارش یافت

عقد لآلی حمدی که عقد انامل اوهام از عد مطارح عدادش عاجز آید و درج درر شکری که در ازای [illegible] خداوند
بی‌پایانش بس کم بها نماید نثار کردن شاهد ستایش شایسته بازار نمایش فرمودن الذی لم یلد و لم
یولد و لم یکن له کفوا احد که در حریم تعالی شبیهش عقل کامل را مجال مرور نیست و پیرامون پرده تجلی جمالش خیال
خردمندان را عبور نه عناصر اربع را با تضاد طبایع بمحض قدرت الف الله بین قلوبهم رابطه امتزاجی چنان
داده که هیچیک را بی وجود دیگری صورت نوعی صحیح نیابد آبا علوی و امهات سفلی را با تخالف مواد بحکمت
سبحانه لهم الرحمن و ذا عقد از تب طبعی چنان رسته که موالید ثلث به جهات اربعه از دوران قهر وجود نماید برای
آنکه سعود کواکب را در مناظر ورفعنا بعضهم درجات منظر تفرج آید ارباع جهان را در هر بهار بلا نهایت وانبتنا فیها
من کل زوج بهیج آراید و تا ساکنان قصور ... هم ان الارض را منظر نظر ابتهاج فرمود هر شب ساحت سپهر را

بچراغان وزینا السماء الدنیا بمصابیح زینت افزاید زیبا عذاران متکئین فیها علی الارائک را
بمشاطگی انا جعلنا ما علی الارض زینة لها آراسته رعنا خرامان یطوف علیهم ولدان مخلدون را
پیرایه یحلون فیها من اساور من ذهب و یلبسون ثیابا خضرا من سندس و استبرق از زر و در بر تو رش
نهالان بستان را بنوای نوازش او رقص و سرور لعبتگران پرده آسمان را بیاد قبول او
جلوه ظهور از دار النعم اتممت علیکم نعمتی عموم انام را صلای کلوا من طیبات ما رزقناکم در داده رابطه جوانان
من حیث لا یحتسب بسامایده و ارزانی لکم مائدة من السماء در پیش نهاده خلاق و لقد خلقنا الانسان من سلالة
من طین که قابلیت نشئتش سلاله امشاج بشر را ارشیمه ثم جعلناه نطفة فی قرار مکین پس از ترتیب تبلیغ ثم خلقنا النطفة
علقة فخلقنا العلقة مضغة فخلقنا المضغة عظاما فکسونا العظام لحما پوشانیده به تجسم انشاناه
خلقا آخر جلوه ظهور بخشید فتبارک الله احسن الخالقین نقشبند و صورکم فاحسن صورکم که ماشطه نقش صورت
بدیع آن را در حجله یصورکم فی الارحام کیف یشاء بعد از آرایش نزد حسنا پیرایه لقد خلقنا الانسان
فی احسن تقویم پوشید الیس الله برب العالمین تعالی الله عما یقولون علوا کبیرا و لم یتخذ ولدا و لم یکن له
شریک فی الملک فخلق کل شیء فقدره تقدیرا از بدو ابداع روح افزای فیها صلوة و رحمة که غایه طراز بشارت
نشهد انک لرسول الله آید و نمایم عبیر آسای تحیة من عند الله مبارکة که مشام ماکان محمد ابا احد من رجالکم را
بشمیم و لکن رسول الله و خاتم النبیین معطر دارد و بحجره بزم محرم محفل آن خلوت او ادنی محرم حریم
ان هو الا وحی یوحی غازه رخسار والضحی شمع شبستان واللیل اذا سجی سرمه دیده ما زاغ البصر صاحب عجب ... بار

والشمس القمر صفاء صفه واصطفیناک علی العالمین سریرآرای ذی قعوه جمشید ذی القرنین تمیز واسطه عقد
ارتباط آب وخاک عیش از ازدواج امهات عناصر وآبا را افلاک نتیجه مقدمه والله جعل لکم من انفسکم
ازواجا وجعل لکم من ازواجکم بنین وحفدة موضوع قضیه رب هب لی من لدنک ذریة طیبة محمول آل الله
والذین معه اولئک هم خیر البریه سیما زوج بضعه عذرای والذی خلق نسبا وصهرا ورهنه مکانا علیا که در کارخانه
بعدل الذی سبات وکیل مطلق مراتبه حوران کلما قضی فی الارض حلالا طیبا را کفیل از حضرت عز سلطنت
پیمانها را بیاض رنگ‌آمیزی کار رخ العاشقین کلانکه رست وگلزار شریعت غرا را با چهار تیغ شیرزبر آب ورنگ
طره شاهد دین بعطرآمیزی حلق کرمش غالیه گون نخل امامت را فروغ وبها از اخلاف طیبین او الذین
یومنون بالغیب ویقیمون الصلوة ومما رزقناهم ینفقون که هر یک [illegible] ازواج مطهر ویدیم جلیهم
طلا طلیلا را مصابیح فروزان ودر مناظر فی الغرفات آمنون متکئین علی فرش بطائنها من استبرق و
جنا الجنتین دان اسلاف خاندان یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت را اخلاف صادق وشجره طیبه ابت را
التی اصلها ثابت فروع موافق اولئک علیهم صلوة من ربهم ورحمة از آنها یکی امام مهدی [illegible] آخرت من عنده
علم الکتاب وجای [illegible] شده دنا ملکه واتیناه الحکمة وفصل الخطاب آوازه نوبت امامتش در شش جهت
جهان رفته ودست زمان خلافتش دامان آخر الزمان وجود همایونش بقای جهان را باعث وبغیب [illegible]
وامانت امامت را انتصاب استحقاق وارث وبت بیت امر وزرات او عرض ارتقای
خلق چون در ازل خلق جهان ذات مصطفی بالشاهد سلطنت صوری آن نخبت مصطفی [illegible] نظر نظران

یکچند پنهان مانده حتی توارت بالحجاب بحمد لله الذی لم یتخذ صاحبة ولا ولدا که در زمین غیاب از مصدر
امامت حذیوی بخطاب انا جعلناک خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس مخاطب آمده که عالیشر عروس
سلطنت را بصداق صدق استحقاق وکابین کرامت ذات وشیربهای شمشیر آبدار بعقد دوام در آورده
ذلک فضل الله یوتیه من یشاء بغیر حساب ودایه مکرمتش رفاه ابنای وجود را در بسیط زمین مهد معدلت
گسترده متکئین فیها یدعون فیها بفاکهة کثیرة وشراب در عهد ظلم زدایش شیر را با غزال جز طرح معارفت
نیست والطیر محشورة کل له اواب در زمان طرب افزای ایشان که لباطرش شکر [illegible] عندهم قاصرات
الطرف اتراب ایوان اجلال او را مهر فروزان غلامیست زرین قبا فاذا هی بیضاء للناظرین حریم قبابت را
ماه تابان یکی از کنیزان کم بها لونها تسر الناظرین نهید را از جمع مطربان بزم همایونش شماری فانها کان
من الغابرین [illegible] را در منبر خطیبان ایام دولتش [illegible] ولکنه کان فی شیع الاولین کیوان [illegible] چرخ
بدربانی او دیده بدارد وهو بالافق الاعلی بهرام از بیم [illegible] خاطر نبندد که او حکم درو [illegible] تیر را اگر
هوای [illegible] در کاشر [illegible] قلم [illegible] سر بر خط فرمان دارد وکان ذا ابله سرور اسپهر را
اگر از در بندد که از [illegible] چراغ صباح [illegible] چاکرانش تاج زر بر سر گذارد ولقیهم نضرة وسرورا السلطان
الاعظم والخاقان الاکرم الافخم مالک رقاب الامم مولی فر النوال مناص ملوک العرب والعجم باقبال شاه جمشید
رفیع [illegible] فال سایه پروردگار [illegible] قاجار رب خلد ملکه ابدا ولا [illegible] فی حکمه احدا این شاه دین پناه
تا بشان الامر [illegible] الایات [illegible] والصابرین [illegible] بادکم احفاد خجسته نهاد را الذین انعم الله علیهم [illegible] باتباع

فانکحوا ما طاب لکم من النساء امر است فمن ابتغی وراء ذلک فاولئک هم العادون و بر سبیل ادای تبلیغ

النکاح بازدواج ازواج مطهره کاربند یزوجهم ذکرانا و اناثا و ذلک الا تعولوا و لهذا در زمان

قوی نیر فرح استیناس فیها منافع للناس چون ارباع سلطانیه کتاب جنت بر تو و اصابها و ملاک

انه کان منصورا مخصوص آمد امر همایون از مصدر و ما کان امر ربک حتما مقضیا تهیه اسباب سور عروس بزم

سرور شاهزاده آزاده بهجال نو خجسته آیین فرخنده فال پرتو آفتاب جلال قمر ازلی سحاب سلطنت غصن درخت

و اقبال بهار بستان دولت بیزوال جوهر شمشیر جهانداری خسروی بازوی بخت بیداری دره درج ... لالای دری درج

برتری بلند اختری نوباوه حدیقه سروری اشرف صدور یافته فی ساعة مبارکة عقد مناکحه شرعیه با حجری صبیه اوفق

بالعقود در محضر علماء الذین یعلمون الکتاب تحقق پذیرفت فیما بین شاهزاده مشار الیه بالتعظیم و مخدره پرده حجاب

بانوی حریم حجاب مریم عهد خدارت بلقیس عهد ستارت محجوبه حجاب عصمت مستوره ستر عفت بصداق

فلان و حرر ذلک فی شهر جمادی الثانی من شهور سنة ۱۲۲۲ من الهجرة النبویة صلی الله علیه و آله

دیباچه قباله بیع مزرعه موروثه مبارکه

حاصل حمدی که از مزرعه مبارکه قلوب مؤمنین حاصل آید و محصول شکری که از کشتزار ضمیر موحدین حاصل شود

بذر اراضی ستایش مالک الملک است که بدهقانی لطف عمیمش مزرع آمال عموم انام خرم و با بار فضل جسیمش

کشته امید خواص و عوام بخضارت توام است و خروارها معدود صلوات زاکیات در خور نعت رسولان

که انبیای سلف بخوشه چینی خرمن دانش گوش انبارهای سعادت اندوخته و بارقه برق عنادش خرمن وجود منافقان

سوخته و دانه‌های گرانبهای درود و تحیات و صلوات شایان دامان منقبت باغبان باغ وفا و کیلکار خانه کبریا

که هیچ جانی در راه تولایش مورث اشرف باغ جنان و مصالحه دل در طریق تولایش موجب تحصیل

روضه رضوانست و اولاد امجاد او که افشاندن حب ایشان در زمین ضمیر موجب رفع عصیان و به

بغضشان کاشف ایمانست صلوات الله علیه و علیهم ما دامت الدنیا مزرعة للآخرة ببقائها علی الدنیا.

خطبه ... فاخره دایره مرتب ... مبارک قدر

الحمد لله المحمود الواحد الاحد الملک السلام السلیم الصمد سامع دعاء الصلحاء مصعد اعمال السعداء

الله لا اله الا هو عالم الاسرار عماد لا عماد له مالک الالحاح و الاصرار و السلام علی روح محمد ممدوح

ملائکة الملاء الاعلی و علی آله اولهم و اولاهم صغیره و صاریة حامل لواء الحمد و الولاء و اولاده هم

لمن لک الندا و اولاه اللهم ود اوداهم و عاد اعداهم و سلط حارس ملکهم ما لک سلکهم و هو

الملک الاعدل الاعلا سعد سماء السودد و العطاء کاسر کسری اکاسیر المصر و القطوس طارد معارک

رؤس الروم و الروس ملک ملوک العالم مالک ممالک المکارم و الهمم فتحعلی شاه قاجار حرس الله ملکه و

ماله و ما له آمال امال ما له و اشمل الله له الدوام و الکمال و الله هو المسئول لکل سؤال

خطبه که بر عنوان عریضه بسم الله الرحمن الرحیم سیادت نسب قید فرموده شده

الحمد لله الذی اصطفی سلالة ائمة الدین بالسیادة و جعل السیادة سلما لصعود سماء السعادة الذی

خص ... بالرحمة و العطاء و اله الخصیص بجمیع مراتب ... و صلی الله علی سیدنا محمد الذی ...

بخاتم الخاتمیة و افتخر بنسبته سادات العلویة والفاطمیة وعام وصیته علی شجرة حدیقة الولایة والفتوة

التی اصلها ثابت وفرعها فی السماء و اولاده و اهل بیته الذین کان حضور ولائهم بالطهارة چنانچه شرف خطابهم

خاطبهم الله تعالی یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا و سلم تسلیما کثیرا کثیرا

شرح درج در عرض دعای حضرت جهانبانی که به نتیجه دعا علم زده از آغاز الالفاظ شرح زبان لکن آنکه باقیه مجاورات رضا ...

این دعا جابر ابتر اکه در الفاظ عبارتش از آتش کنز المرش قبولا شاید و فتح الباب رضا فی مجرّد شایستش

در معراج طلب حجب احتجاب حیز ارتقای مطالب بدست اجابت گشاید بر حسب حکم همایون و امر قدر شعور نوابش پادشاه

باداد و دین خدیو سنگ اعتقاد معدلت آیین آنکه دعای دوران بقائش سبحان ملا اعلا را اوراد صباح و مسا است

و تقدیم مراسم تقاضای حیاة خواقین جم دستگاه بر درگاه فلک جاه جبینه فرسا جوش ثوابی خرج حشمتش از سهم

تیر خوشش کمر ارادت و قضا را در اجرای مهام عظام برای قدر آثار او عهدنامه ایام دوش تمکین رشتن از تعرض

محذورات عذر امانت معوذه خلق جهان را در معرض عوارض تعویذ بازوی جان در عهد دین پرورش شاه خاکی

از فرط عبادت طیر اقبال بر صوامع افلاک شدن زان کفر رو ریشه در دامان جهان از آلایش معاصی ایل کال دین

نجاتش پاک از رسیف مسلولت و ذکر مکارم اخلاقش قدسیان را زیبنده اذکار قبول استفتاح ابواب مرام

اگر مفتاح سحاب دست گرببت زدای اوست و در عهد شریک مکارم چنانچه مقالید استحاجت تمشیت تعهدات است آورده

قدح قبال مربیانش همواره از رزیع حصول آمال لامال است و از قدح حنانه زوی خفض تحیت بدخواهش جز تیغ آتش

نکال عفو تو به پذیرش مجرمان را با حرف جرایم از خط باز خوانت چیرت و سده سدره نظرش از احتجاج حز و در بر کمتر بقار

جهان جامعه صغیر و کبیر را و بندگی اوست که در توسعه رزق رقبه جمله جهانیان آمده و جنه مطابعت است

که در دفع کید و قایه آمر جهان گردیده باهیبت شده اهل شهری را شایده شمشیر شاه شرر رویت هلال فتح و نصرت نیز رسید

و سالانه سالار ملکی جدید از روی استکانت روی بدرگاه جهان پناهش نهاده پرتو مصباح معدلتش عرصه جهان را

از ظلمات ظلمات پرداخته و شعاع مقباس مرحمتش جهانیان را در روح رحمت انداخته بجون خواهر سادات

علوی مصر حمایتش زیاده سنگ دهای طغاة کوه ستم است و برای انتقام آل رسول اثمر از ضمیر قدرتش

دیده چون تیغش چراغ طور حجت قایم علیه السلام دیو افسونه زای جهان را آیت سیاست او باطل السحر جاریات است

و وشات جهان آشوب ربان حبل المتین شهامتش زبان بند ترهات اقوال هر کوچک که با خطر حمایت

او از مادر زاد از آشوب ام الصبیان از آفات ایمن زیست و هر بنده که در راه خدمتش او بارادت

جان سپرد از تعدی عدیله معاصی فارغ درگذشت در زمان دولتش هیچ آفریده نالان عسرت ندید در عهد

عدالتش کس به مظلومی نشنید چنانچه قضا در دستگاه همی بکفایت افلاک تسعه تو بخت همت شاه الله

و اگر قدر با جرای امری با عشرت معمول مشاورت سوی تدبیر علیه سلطان السلاطین حاسر ثغور الدین

طمطام البطش و قاهر الاقدار سلطان فتحعلیشاه قاجار لازال غیثا للانام مجیبا للمرام

بالدآیام با برج الایام تعلیم اقل کتاب زین العابدین کاتب سلطانی سمت ارقام یافت با مسئول اهل

حصن غرص در بارگاه اقبال است و حرر ذلک فی شهور سنه ۱۲۲۵ من الهجرة النبویة صلی الله علیه و آله

صورت نامه جهانی که در جواب نامه سلطان محمود خان خندکار روم مصحوب سید عبدالوهاب سفیر الدولة فرستاده شد

بسم الله الرحمن الرحیم

ستایش و ثنا پایان قبول و سپاسی نه درخور ادراک عقول ساحت کبریای سلطانی را سزاست جلت
قدرته که نظام ممالک آفاق را بروابط وفاق بین الملوک مربوط داشته و برای آرایش بلاد و دار
عباد بیان سلاطین معدلت نهاد لوای اتفاق افراشته تا بمیامن شوارع دین آیات تالیف قلوب دارایان دین پرور
کرده و بتشهیر معالم اسلام شهریاران اسکندر شوکت را بعهد موثق در میان آورده خلفا اهل تحت نصیب خلفا
عهد وفا دارد تا بیضه اسلام از تطرق خلاف مخالفین مامون ماند کشور خدایان خداپرست را در ممالک موروث
اشتراک بخشید تا ملک ایمان از رخنه شرک پرداخته آید با شعار شعایر شرع و تشریف جهات نامیه ارتباط داشته
با بیان امارات ایمان سفرای ابن محاسن کمالات رسالت را بکلمن ذات همایون رسول آیت بینک افزوده که مصطفای روضه
رحمت از شکر شکوفه شفاعت امت وصول مدارج سعادت از اخلاص سلوک طریق طاعت او بزبان نبوت اولاک کتاب
کرامتش کافه است و باشارات تشریح معجزات شمشیر دلیل وانی را که برشاخ قتیب چون جعبه صبا بر ارباب رسالت
دردها نگردیده است و باشارت بنان شجره نبات اثمار طرب القیاد و ثبت رسل هاشمی نسب صدیق انصاب تسمیه احمدی
لقب ختمی خطاب محمد رسول رب الوهاب که روایح روح افزای درود و نسمات تسلیمات معهدها و عطر روضه
رضوان نثار و بخور تربت عنبر سای آن جناب و آل و اصحاب او باد و همه مصابیح مشکوة الهدایه و مفاتیح
ابواب الولایه غیرت غمام الکرامه لیوث کنام الشجاعه با بسط روابط المجد و الجلاله حافظ ثغور الدین
عن طوارق الافه و المخافه بدور نصر باضیا آنها الافاق شموس تشرق من مطالع الاقبال شوارقها بالاشراق الی الاسلام

و ملوک الدین علیهم صلوات و رحمة من الله رب العالمین اما بعد در روز تنای دعوات که از مخزن اجابت واسطه تحریر
موافقت آید و لالی انجم بهای تحیات که در بها و صفوت وشاح صدر صداقت شاید هدیه بزم همایون و تحفه محفل میمون
پادشاه بهمال با فرهنگ خسرو خورشید تاج آسمان اورنگ دارا فر دارای دربار خدیو خردمند خوب الطالع سلطان سلیم
النفس حمید خصال خاقان مصطفی صفت محمود فعال آرایش اورنگ و ارائه دارای دیار ملک آل عثمان باسط بساط لطایف
و جمشید کسری کشور کرم و کامکاری فرازنده رایت برتر صاحب نوبت اسکندری فاتح ابواب نصرت و ظفر عرصه
عرصه فیروزی و فرقان اسکندر مکان معظم خاقان سلیمان تمکین جمشید حشم سلطان البرین و خاقان البحرین
خادم الحرمین الشریفین حافظ بلاد الایمان کاسر جیوش البغی و الطغیان السلطان محمود خان ابن السلطان عبد الحمید خان
لا زال بسعد الله ملجاء للانام و سیف سطوته سدا بین الکفر و الاسلام داشته نگاشته توجیه محبت بمسکر دود در سر تکاپوی
در موالیان این طرف فراکشش خاطر بیتراز نسیم اقبال و از بجدا اکاه بهار اقبال ترشح سطرات آنجانب نجابت
الجوانب غایت ترقب طرح صداقت اشتمال بود بمدد آسمان و داد و عطر بوستان تمنا و فیر همایون نامه خجسته نهاد
مصحوب عالی جناب سیادت و نجابت فضایل نقابت باقیه بزم نشاط و قریب منور آگاهی سلاله دودمان سیادت
جامع اسباب سعادت سفیر بی نظیر دقیقه یاب المجد و المفاخر و الادب سید عبد الوهاب ضیا افزای انجمن
وصول و زینت بخش خاطر مولف موصول گردیده نامه درج بود مشحون بلالی آبدار بدایع بارج محمج
و صندوق مصابیح جواهر الفاظ الرشیقه واسطه عقد البلاغه لالی حروفه الوثیقه وشاح صدر الفصاحه مبانی
بلاغتکانه بیان دلایل مرصوص و دلایل براقه بالنصوص الواضحه منصوص کتاب لوان اللیل بهمی مشتبه

لفت بالغ تحریر که تمادی بابکار المعانی وعونها وعیبان لفظها لکن کهف رغم خرامان عبارتش را پیرایه
موافقت در بر بود و عذرا عذاران الفاظ پیچش نگارش از حسن معانی مضمّات در زیور اگرچه بعید الملک الاکبر عالم
در بوستان این دولت جاوید اثر از حسن خار بیگانگی و خلاف بکلی پیراسته و هم مرور ازمنه و اوقات گلبنهای یگانگی
یکانگی و ائتلاف آراسته آمد ارکان قویم کاخ موالات قدیم را استحکامی تمام است و بدین واسطه رشته آیین را
نظام الکلام و لیکن از حسن مراودت و مکاتبت این و آن تبازه نضارتی و استحکامی چندان باقیه که از این پس صرصر
خلاف را بر ساحت آن دست و از تیشه اف واضداد بنیان این راستی نخواهد بود و انشاء الله المغیر موقوف معاودت جناب
مشهور موالیان و مولیان حضرت محمود خان افغان خواهند کرد در تحت عالیجناب سفیر مشار الیه نیز در ادای رسوم سفارت و اجرای
قواعد رسالت و ابلاغ و دایع موافقت و اعلام معالم مواحدت اعلام جهاد افراشته و دقیقه از دقایق تحقیق و مصیب را
مهمل و متروک نگذاشته بسیر نخست اندیشهای صورت جیش عقده مصالح مملکتی که به بستیاری تدبیر صایب باز شده
بوجوهی مرغوب فراهم آورد که او را از ادوات سفارت آگاهی و مکارم حسن خلوص را و آن دولت علیه ثوابی تمام حاصل چون از راه
و فور اتحاد از دولت جاوید بنیاد سفیر معتبر بوزید بتوقف در آن حضرت مامور و چون عالیجاه فلان را از این جانب مورد تقریر رسوم
این قصد صدق معلوم مسطور گردید مبدا آنچه در ارکان رکین شرایط است پیوسته مفتاح نجات فاتح ابواب موالات و مبانی اثبات
مهام علیه در این سرور بر چهره مولیان این دولت بخجسته آثار بنمایند تا مروت و داد در انجام کسب پیوند و تا لوام جهانداری و دولت پایداری
با تابلوی رکت و کامکاری ستا فرقد باد الی الله

۱۲۳۸

نامه شریف نادری ... بیرون ... ازان افغان ... برادران ...

والاحضرت سامی رتبت و الای بنیت پایه کیوان رفعت و مشتری سعادت سلطنت قدرت دستگاه سپهر سلطنت و شهریار نقاوه
دودمان دولت و تاجدار خلاصه خاندان شوکت و اقتدار شهریار نامدار سعادت یار رضا شاه اطال الله بقاءه و ادام ال
مناه و جعل خیرا و خیر آخر او لاه را انوار فیوضات سرمدی روشنی بخش شبستان احوال و متعالید مقدرت بخشیش گشایش ابواب
اقبال بوده بر رای سعادت آرا مکشوف باد که مبشر طلوع صباح بهجت و برید وفود بهجات سنیات نمیر در قی نامه محبت
آیت و نگارش خامه خلقت علامت در خجسته زمانی العنبر محفوف در میان خرمی و سرور و شهود نظاره محبت و ولا
و مضامین مسطوره در آن ابتدا با انتها معلوم رای مهر قرضا آمد فحوای آن جهاد و شرایط موالات و حال که عهود و مصافات الحق از آن
حصن نعمت صحت مجمود سر موجب کمال خرمی و سرور شیر گشت شاربی بار با اظهار رجب کوکب و اقتدار رو و تحف جلیله که دور
رفته بود با ملالت خاطر را عجب آمد و ما ملوک مملکت تعمیر الیمنی مانکه ملکات کمال ادراک و خبر ان خلق حضرت را از معالم ابرار
معلوم رای صایب آرا آمد که از افراد آفریدگان فردیست که بار اخلاص خاطر و علایق ایشان با اخلاص و صدق
مشمول نزول و در اساس تمرد و فتنی و در فراش تشبیه تشبیه و کمالش را از نقص نصیبی بنابر اقبال عالمیان را درجه
حصول رفعت و کمال ارتفاع درجت و غایت ظهور اضافات و نهایت اضواء اشعه سهو و حضیض حضیض زوال و زوال کسوف
و کسوف سحاب حجب چهره پر بها و نقاب عارض بر ضیا و کاسر ارکان ارتقا و خافض اعلام اعلان و ما جهان افروز
بر نور ماه با هیچگاه و گاه گاه تا حدی بدر نخشید و مزید ضیا و قرب ضیا از قید محاق و اوج اشراق
و ظلمت خسف و کلف کلف جرف سام بلا و سهم صدمات غایت گران یکان را در پایه در سرپنجه و ... رسانیده
نیت و ... بلند پایگان را پایه ... بازنه عقد بر بود و نیت سعادت و نیز معلوم است که حدوث حوادث و نزول ...

خواص مخصان را واجب و جمیع امور شعات دارین مزوم تحمیر ترتیب مصاحبت اگرچه بظاهر در قصور کسری و سرور
کسر و قصور سروی نمود ارکان اعتبار معنوی را از زانتی کامل حاصل آمده و چنانچه در نظر صورت نگران چشم از لطف
ظاهر پوشیده لهذا ارباب حقیقت را خبر عین غیبت به روزگار دولت ایشان محفوظ نموده و هم از خفایای الطاف ایزدی و از لطف
خفیه از آن تجدید نوبت احتشام و تجرید سیف انتقام و ترتیب اسباب اقتدار و تمهید مصالح انتصار آنحضرت ترقب دیده
شهامات و اتماما یوخرهم لیوم تشخص فیه الابصار اکنه سابق تمیس در سیاق تنمیق بوقوف عطیه طلعت العرب انحضار الحرام حرمین
الاشرفین عظم الله لها الشرف نموده و باعلام عبور ازین مخالفات از میقات ملاقات غایت منیات مشعر خاطر را
صفای سرور افزوده و در مروه محبت ادای شعایر تحبیر را با شعار تقدیس لبیک بر و دعا تشخیص نزول از رتبه لازم داشته بوده از انتظام
سلطنت عظمی موشح خضوع کبری معتمدی و وقوف عرفات تعارف و حامل طرایف تلطف قاصد کعبه استقبال و امام منبر خطبه اجلال
داشتیم و هم در طی فرمان همایون بر زمزم چشمه سلطنت و شهریاری در شجه منیر انجناب خلافت و جهانداری فرزند ارجمند محمد حسین میرزا و آگاه
خبر آن را متقرر همانداری کار دان معین و با معدات و معدودات لازمه روانه نماید که در ایام معاودت میان قرب و کوکب آنحضرت را
راهبری و هدایت و دلالت بوده در منازل و مراحل ممالک محروسه که در حقیقت متعلق بانحضرت است مشابه بیک خدمت اقدام نماید
و بدانچه از آنحضرت ترسد در ترقیم سعی تمام لازم دانسته عجالة خان میرزا را از اعلام مراتب طایف تحیات الی الحضور وطی المعاب اقدام

نامه که نیز شاه عباس در جواب نامه حیدرآباد نوشته بادیان مرزیح خراسان و مشرف حضور نوشته ایم با شاه ترکستان منصوب حسب احکام جمعه شریف در هرات

فرزند مصباح مشکوة شوکت و کامکاری فروغ صبح ابتهاج فجر سلطنت و شهریاری عین سلالة معالی زبده خاندان مکارم حسب اللطیف
رایات جاه عظمی محکم آیات فتح اضحا پادشاه معظم شهریار کرم رکن الدول الاسلامیه عون السلطنه المصطفویه شاه حیدرآباد لازال

بحضره مرفوعه و الاعوام بذکره موضوعه و بعد برای تحقیر مقصد مکشوف باد که در این مجمع و اوان ببضوف بهجات
پیوسته که کارپردازان دولت را اسباب تحمل مساعدت از هر جهت آماده و ابواب سعادت و اقبال از هر طرف
بر چهره مقصود گشاده بود آستشمام روایح اخبار گلشن احوال موالیان مطلوب ضمیر و ضمایر تحریر طالب کتب ابتهاج نغمات
ولهای تحقیر تحریر صحیفه المعتاد دخنت مبالغه با بلاغ سفیر خیر ساو تقریر عزت و سعادت مآب فطانت و درایت مآب
عمده الاعیان خیر الحجاج والمعتمرین حاجی محمد شریف به تبلیغ سراپرده بر وجهی بلیغ در حضور پرسرور شهود نموده و مستورات
معانی مسطوره را حجاب نقاب سطور بر چهره شاهدت معانی گشوده حاجی مشارالیه نیز در موقف حضور آداب ادای شوق را
صورا مستفرعه الاصول پرداخت و تقریر رسوم مصادقت در معرض شفقت از مقالات کاشفه شهود صادق و ارد
شهود منتظم مهام آن سلطنت محکم جهت جامعه اسلامیه غایت مامول و بر مسرت و شادی خاطر مشتاق مبانی
افزود و بنیه ضمایر دوستانه که مستلزم تقریر رسوم موافقت و تشیید آیات معاضدت است بحاجی مشارالیه اظهار فرموده اکنون که
قاصد طریق معاودت بود اعلان سرایر محبت و اعلای اعلام موافقت ترقیم این رسیله دوستی لازم افتاد و مکنونات خاطر را که بسفیر خبیر
مشارالیه در انجمن حضور مشافهه گفته معروض خواهد داشت مقتضای آداب تحریر آنست که گاه گاه بمفتاح خامه مکاتبات
فاتح ابواب مکاتبات بصحه برجوع مهمات ملک که روابط خصوصیت را تشیید داده ایام سلطنت فرجام بکام باد

نامه که بسامان شاه سلیمان از زبان ملفوظ خلد از قادر فانی بپادشاه انگلیس مرقوم شده

تکون زدای سلطنت آرا میر ایام چمن گلشن الفت و اتحاد را از آب و رنگ از رشحات سحاب خامه خلقت نگار صحف و ستان
و داد و قوی بنیاد را از اهتزاز نسایم نامه نگاری حضرت و تازگی کالت استکمال رسم وفا و وفاق درین اوان مسرت سیاق

نگارش این نامهٔ مهر ختامه متضمن افتاده و در طی آن بدست مصافات نقاب از چهرهٔ شاهد مدعا براین وجه برگشوده شد که در این
پیش که امیر الامراء العظام مقرب الخاقان میرزا ابو الحسن خان از آن دولت ابد مدت به اظهار مراتب اتحاد و دوستی مأمور بود
چنین معروض داشته بود که هنگام حضور او در انجمن ارم نظام گوهر نثار کلام از خزانهٔ ضمیر آن برادر والا گوهر بر رشتهٔ مقال انتظام
یافته بود که ایلچی جمیل الالقاب والا جاه دولتخواه کارآگاه سر گور اوزلی بارونت ایلچی بزرگ آن دولت بهیه از خواص مصلحت خواهان قدیم و اخلاص
آن دولت قویم است اگر چه در مدت توقف ایلچی مشار الیه در ایران و در حضور ما بوده است مطابق گفتار آن برادر والا شکوه در حق او
شبهه از چهرهٔ شاهد ادعا نموده و مراسم فطانت و آگاهی و محاسن ... از او ظاهر و ... الوجه در عرصهٔ ظهور جلوه
نمای شهود و غایت آگاهی و دولتخواهی او ... آمده بدین وسیله ایلچی مشار الیه ... در اکثر مهام رجوع
رای او معتقد خاطر است و به موجبات صوابدیدهای او را معاینه ... و رای آن برادر کرم ... چنانچه در باب مصالحه با دولت
روس البته معلوم رای آن برادر والا گوهر خواهد بود که ... تا انجام این مهم ... و مراد ... دولت
اختلاف شروط صورت پذیر نیامده اگر ایلچی ... در همان اوان ... انجام
مقرون گردیده لیکن چون مقصود کلی استرداد ولایات متصرفه بود و امر مصالحه موقوف ... سفرای جانبین
معاودت نموده تا در این اوان که ایلچی ... به ایران آمده یقین ...
معروض داشته که سردار روسیه بر تعهدات رد کردن ولایات متصرفه روسیه ... ایلچی ...
نموده است ایلچی مشار الیه اعتماد این تعهدات مصلحت وقت ... مصالحه دانسته به انجام مقرون افتاده و ...
صدق قول ... نسبت به دولت علیه ... بود که درین اوان که ... روسیه ...

... از عساکر روس در گرجستان معطل نبوده روانه و در اتمام کار فرا آنچه معین باشند و چه آن
مصالح مهام آن دولت علیه نبوده بدون استرداد ولایات متصرفه مصالحه صورت انجام نمی یافت ...
مسطور ... آن برادر کرم لازم است که ان شاء الله تعالی تمام درباب رد ولایات مزبوره که ... روسیه ...
نقصان کامل وارد ... تا ان شاء الله تعالی بنای مصالحه مستحکم و قرار این عهد ابد الدهر مستقر ماند ...
ایلچی مشار الیه شروحات ... آن دولت بهیه نگاشته است توقع آنکه همواره ...
... گردیده مهمات ... را اعلان دارند باقی ایام سلطنت ... بکام مستدام باد

نامهٔ ... شاهی در جواب نامهٔ امپراطور روس در خصوص ...

بعد از ستایش ... که ... زوال ...
بتقدیر ...
هر کس ... تحف ...
مجسمه ... پادشاه فلک بارگاه خورشید افسر ... فرخنده سیر ...
فرزند ... مصباح دولت ... روس ...
ضمیر ...
...
و ... آن برادر والا ... جهانداری بود ... الانواع اند ...

ایت گشت مراتبی که در تاکید قواعد مؤلفت و موالات لمیتین و تشیید مبانی وداد و اتحاد گشتین بیتین نگاشته کلک

مصافات و رشته بود بعون الله تعالی از بدایت قرار مصالحه مبارکه عاقبت بدوام و پایه استحکام آن نحو که بر عموم جهانیان

روشن و مبرهن است از جانب این دولت ابد مدت محوطه منظور بوده و دقیقه از شرایط این عاطفه مجمل و مهمل نمانده است حق مقام

حیف و افسوس است که از استعجال امیر اطور که موسس مبانی این وداد و امری اسباب تقابل این ... که داله و اکنون که آن کار اولاکو

او رنگ جهانداری مقرر و پس خصوص مروت و مکتب در ضمیر ترتیب معجزات از حضرت مؤلف و وداد چنین که آن حضرت

دقایق شرایط مصافات ذات البین از جانبین علیتین مرعی آمده و شاید چون در خلال شیوه بتواند صورت مشروح بیابد

در هیچ باب بغیر سابق الذکر را غرم معاودت بود مقتضیات اتحاد و ائتلاف مکاتب این زمان خلق خسته را از لوازم نموده شیوه موالات

قرضات در سواده ابواب موالات و مکاتبات را مفتوح و با ارسال رسل و رسایل مرجوع حمایات باشد که از آن تحکیم مشید ذم

نامه همایون شاهنشاهی در جواب در خان پادشاه بخارا و غیره بعد تحریر و تسطیر یافت در زمن

خجسته غصن دوحه دولت فرخنده نخل نخیل برکت مبارک فرقه صباح ملکداری ماه فروغ صبح شهریاری شاه امری آیات

دولت منیف حافظ آیات ملت حنیف لقاء و سیمای معالی انتساب سلاله خواقین مکارم حب نبرا که اقبال اسلامیه میمن سلطنت

فرزند مقام سلطنت فرجام بهادر خان و فقه الله بکمال الاخلاق فی منهج السلطنه والوفاق بعد برای تحکیم قرضه مکشوف باد

در درونی خجسته و اولا الصنوف مهمات مسر چه که کار پردازان دولت کامکار ساعدت آثار و طلوع سعادت و اقبال ... خاطره

کشاده شمام روایح اکاهی ... بوستان احوال ... مطلوب خاطر و حصول مزید مسرت لطف خاطر ... متوالی قصری

مطالع انظار ضمیر خلقت ... و صحیفه مرضات ... عنوان مرطبه بلاغ ... شهابت ... حب ... ...

عمده الاعیان والاشباه قلیچ بیک پیک والا شیر در حضور سرشته شهود و شاهد مستوراتت معانی مسطوره از جانب سطور جهت ...

و معاینت گشته نفیر مشار الیه نیز در موقف حضور و ادراک آداب کمال چاپکی و تکاپوی را فصول کامله پرداخت و تقریر رفاق از رفیق

اداب ابلاغ از تقریرات لازمه تمهیدی بتمهید ... حقیقت اطلاع از مناظم مهام آن سلطنت و تحکیم وجوه میعاد اسلام

و التیام غایت مطلوب بود بر مسرت و شادی خاطر مهر آمود افزوده و شهود مراسم موقوف و مرقومات از جانب سلطنت سمات

باقتضای مراتب عهود و موالات تشیید ارکان اداء مت عهد مواعدت نمود و چون مشار الیه را عزیمت معاودت جهت

جزم آمده اعلام سرایر محبت را الحاج مشار الیه بواسطه حصول استحصار در بجز حضور عالی التفصیل مشهود خاطر شده و مبانی

مواعدت و تحکیم باقتضای مرادات از جانبین سمت ترائید خواهد یافت ملزوم رسوم وداد و مقتضای ضوابط اتحاد و ... ...

و ... مفتاح مکاتب فاتح ابواب مراودت لهذا مهمات را در طی صحایف ... اعلان دارند تا به ایام سلطنت ...

نامه همایون شاهنشاهی بامیر اطور مملکت مرتوم و مصحوب عالیجاب میرزا ابو الحسن خان ارسال شده

آغاز سخن و ختم از ستایش پادشاهی سزاست که دلها را یگانه را روابط یگانگی از او پدید آید و ابدان منفصل را اتصال قلوب

به تالیف او افزاید چهره شاهد ممالک را غازه نظام از وفاق ملکداران ساخته و کلش جهان را به معاقد اتفاق خسروان آذر

معاقد و نقش پرداخته مواد مختلف المزاج را بقوت حکمت صورت امتزاج چنان داده که انفکاک آن بتصور در نیاید

روح و جسم را بتمام اختلاطی چنان بهم داده که از افتراق آن هیچ صورت بدیع جلسه سلطانه و نظم ... و در ... ... افزون

از نقطه ... از ... روان ... و ... روشن روان ... بهم داده و بعد ... نسیم تسلیه ... اتصال ...

و ... ... روح افزا ... روشن افزاید و ... ... تحیه ... مسکی ...

[illegible]

بوستان موالفت فطرت را بگلهای ظهور مراودات نامه بصد آب و رنگ آراید عظمت حضور و بخور بزم ارم رسوم دستور دارا

فیروز شهریار خصم سوز داور کامکار زیدار دولت بیدار خسرو خورشید اقتدار خدیو محمّد آرای برادر معظم مکرم امیر الامرای اعظم اکرم

ممکلت نسبه که آوازه نوبتش چرخ صیت نوبت تنبک ... بلند و آیت لقبش همچون دولت نام بلند ارجمند باد و دست معتمد مفاتیح

باطن فتاح باب مراودت صورت حسن ... که از آنجا بر مراسم مهر و دوستی بهمین ... صحیح ظاهر و ملاقات صوری

بل اغلب آنست که استماع اوصاف و تواتر ذکر اخلاق زیاده مهیج مواد اشواق و محرک سلسله وفاق و وفاق حقیقی آید ...

همواره اوقات بآوازه خلق گزیده و اوصاف پسندیده آنجناب برادر والاگهر سامع صدق را بهجت ... آید و ذکر

فتوت و نام نیک آن شهریار نامدار از هر روزنه یک شنیده ام غایبانه راه و رسم ... را بانجام بیوده ... سلسله

آمد شد خبر ... بر ... نامه ... صادر ... عالیجاه ... بابلاغ مامور و تشریح فصول ... در این

بزم حضور ... مراودت ... فواید نامعدود ... خواهد ...

ارتباط قلوب ... آن برادر کامکار ... خواهد رفت ... نتایج

نامی ... نهال مراودت ... خواهند کرد ... ایام ...

نامه همایون شاهنشاهی بخواندگار روم بعد از وقوع مصالحه جدید دولتین علیتین در شهور سنه ۱۲۳۸

آغاز ... و ستایش و سپاس خداوند کار ... قدرت که ... آغاز و انجام ...

بنحو انجام ... آغاز ... مواحدت ... تقرب ... عبادت ... شد ...

و ادیان ... اسلام ...

باد ... روز ... نامعدود ... زینت و بهار ... ذخیرت ... تا آید ... انجم خدم و

حشم ... خدیو ... ضمیر ... کیوان سریر بهرام غلام فلک احتشام سلطان البرین و خاقان البحرین

ثانی اسکندر ذی القرنین ... الشرقین خادم الحرمین الشریفین حافظ بلاد الاسلام ... الظلام

سلطان محمود خان که تا جهانست جهانش بکام و مدام عشرتش بجام مرام ... باد و داشته ... آرای ... تیرا

میدارد و که اگر چه از آغاز کار جهانداری ... آفتاب جهان افروز ... جامع ... اسباب ... ائتلاف

دولتین علیتین ... اعلام ... الصلح ... ممکلتین ...

نامن معاشر ... معدلت ... سلاطین ... تخمش ... طرفین ...

طرفین ... نفار ... پاک ... اتفاق ... انجمن ... فروغ افزون ...

مرفوع و صیت موالفت ... مسامع جهانیان ... دیده ... مصفای ...

... شد موالفت ... نموده و گوش ارباب هوش ... ان نوای ...

او ... شنوده ... حمد و سپاس و نعمت و منت خدایرا ... پروردگار ... خداوند ... که اکنون ...

قدیم را از تجدید معاهدت جدید پیرایه نو در ... موافق سابقه ... وثوق تازه ...

اکر ... اجوال ... سرحد داران طرفین ... صحاب وفاق

فرو ... چنانچه ... خلاف ... تخطیط ... مطالع ... صلاح

... فروغ ... اقبال و آفتاب ... افزون ... پرتو افزا ...

امالت بر یک انس عهد جدید تمهید قواعد مراودت و مکاتبت مستلزم افتاده و درین اوان سعادت اقتران
که خاطر دریا مقاطر شاهنشاه خیال مواحدت منظور و ارکان کاخ اقتدار را اساس اتحاد و وفاق مستور شد ترتیب
اسباب مصافات و افتتاح ابواب موالات و تسطیر نامه مؤالفت آیت ملزوم افتاد و فصول آن بابلاغ مفرد آمد
لوازم قواعد اتحاد دولت که گلشن مواحدت را باهتزاز نسایم مناجات نامی نهال اخضرار داشته اعلان معالم و کارها را
مهد عهدات درستی و صفا داشته باشند ایام خجسته فرجام دولت و جهانداری مستدام باد برب العباد

نامه نفیس شاهنشاهی بامپراطور روس که اتفاق داد در آن حایز شان مصحوب مقرب الخاقان میرزا محمد علی شد بدر ۱۲۳۶

ستایش و سپاس پروردگاری را سزاست که در تمهید مناظم جهان از اقتدار سلاطین جهاندار نموده و ترتیب مصالح امور جهانیان را بسلطان
وفاق جهانداران شوکت اقتدار فرموده و برکات این ثغور عالم شهود در سوالان امین گماشته و بابلاغ مصالح جمهور انام
سفیران باتمکین را برگماشته و بعد صحایف مشحون بشرف تحیات و تحایف دعوات بیحد و نهایات اهدای نام
خجسته و تحف محفل سرور و سوپسالار پادشاه مسیحا با فرهنگ خسرو و خورشید کلاه آسمان اورنگ دارای سکندر لوای
سلطنت دستگاه شهریار ملک آرای انجم سپاه فرازنده رایت جلالت و اقتدار فروزنده مصباح شوکت و ضیا دادار فرخنده
اقبال فرخ بال برادر نیکو خصال امپراطور اعظم روس ... افسر داری چون جمشید مرتبت ... آرایش سالار ...
ملک آگاه قدیم باد داشته شکوفه های الفت و صفا بسیار ایم ... خزینه که مراسم موالات ... مناظم
روزگار و پرتو آفتاب صفا فروزنده ... قطعات ... و از آنجا که مواد مؤالفت ... مضاعف ...
ارسال مراسلات ملزوم همت موالات داشته ایم هر یک ... برابطه نگارش مخابرات ...

گلشن این مصافات را آب و رنگ جدید افزاییم و از ریاض مواحدت از هر باب ابواب استحکام و ام
گشاییم لهذا درین وقت عالیجاه مقرب الخاقان میرزا محمد علی را که از خواص خدمتگاران دولت منظور نظر عنایت و عاطفت
میباشد برسم سفارت با مواد المقصود بجانب ... شده ایم و در قوم ... مشاطه خامه بر چهره ... نامه نگاشته ایم مراتب
مضامین مسطوره ... ضمیر ... و عالیجاه مشار الیه نیز ... مقرر فرموده ایم ...
از آنجناب نیز معلوم ... مراتب ... محبت ...
گشوده ...
در انجام آنها مدارج اتحاد ظاهر و مشهود گردد ... ایام سلطنت فرجام بکام باد

نامه همایون شاهنشاهی در جواب نامه پادشاه ... پادشاه ... ۱۲۳۰

حمد و سپاس و شکر فزون از قیاس پادشاه یگانه را سزاوار است ...
مبرا و ذات مقدسش از وصمت تغیر و تشویر مبرا ...
پرورش ...
نام آوری ...
چمیران ...
فرزند ...
...

معنوی نماید و نسمات نفایح تسلیات که با مجاری نسیمی با صبا چین خلعت دلکشش و داد عطر مجمر حضور و بدیهه بزم پرور و هر

افزای انجمن سلطنت سرآرای بزم جلالت پادشاه جهان افسر فلک بارگاه شهریار ملک پرور انجم سپاه شکوه با کوکبه جهانداری

و اقتدار فسحت ربع مسکون ... برادر والاتبار ... فلک دستگاه ... محبت ... عارض عذرای ...

مینوسیم که اگر چه ... استماع ... سلطنت ... محبت ماثر ... اخلاق و ...

کامل ... جهان ... کلشن ... وجود ... منبع ... اندازه

... الدوشی العلیه ... سلطنت ... نامه ...

ممهد قواعد تعزیت و تبریک ... مراودت ... افتاده ... کامرانی ...

و درین عطیه ... خواهد فرمود ... موافقت ... اسباب ... همواره طریق ...

و مکاتب ... مجامع ... سلسله موالات

نامه ... به امپراطور روس مصحوب ... محمد حسن خان قاجار

حبذا ... خداوندی ... جهان ... جهانداری ...

تقریر ... شهریاران ... حصول ...

او ... اسلام ... جهانیان

مردی ... نهانی ...

و محاسن ... چون ... ضمایر ...

رب و ریاست بزم همایون و تخته مخدرات مرسون پادشاه فیروزبخت با فرهنگ خسرو خورشید تاج آسمان

اورنگ فارس معارک فرزانه و فرهی شهریار کشور فر و فرماندهی ... فیض سروری ... آسمان ... اختری

آفتاب ... جلالت ... برادر کامکار والاتبار امپراطور اعظم روس که ... همواره ... دوام ...

سلطنتش ... جاوید ... جام ... مرفوع ... ملک ... آرایش ... میدارد که چون ...

... علامات ... چون ...

... تجدید مراودات ... مکنون خاطر ... مقدمات ...

مراودات ... سعادت اقتران ... خاطر ...

... لازم ...

رفیع ... محمد حسن خان قاجار ... ابلاغ ...

حضور لازم ... فرخنده فال ... اقبال ... ممالک ...

اتحاد و ... مقتضیات ...

و ... مرغوب خاطر ... جهان ...

... ملاحظه ... معطوف ...

و از آنجا که ... خلوت ... مقام ... خیال ... جام ...

... منظور ... منظور ...

مراودت را مفتاح سازند و در این وقت که به مسامع محبت پیمای خاصه ... خاطر به لحاظ افتاد چند راس از آنها را که در پیشگاه
نظر شان اعتباری بود به تکلف از ... سرکار خجسته آثار منظور ... که در ... مرغوب ... اعلا
و بدین ... مصحوب ... الیه به پیشگاه حضور ... اقتضای کمال اتحاد ... در ... قبول ... مزید
رسوم ... نظر التفات ... ترقب ... که ارکان مواحدت ... استحکام افزاید
و جهات ملوکانه ... رقم دارند که در انجام آنها کارگزاران ... مواحدت ... شرایط

رقیمه‌ای که ... فرزند ... میرزا ... به شاهزاده ... نوشته شده ... ایام ... جهانداری ... به

جناب شوکت و حشمت و جلالت مآب ... عظمت و نبالت ایاب ... سلاله ... شهریاری
خلاصه خاندان ملکت و تاجداری فرزند مقام ... فیروز الدین میرزا ... الطاف الهی مؤید و منصور ...
مبتهج و مسرور ... معلوم رای صداقت اقتضایش باد که صحیفه ... صداقت و وثیقه آثار عقیدت ...
مراسم یکتا دلی ... مراتب ... در بزم حضور و انجمن ظهور ... کامل ... مدارج
آنجناب موجب مزید توجه خاطر ... آمد ... که در ... صداق ...
ساخته تحقیق معلوم ... مراتب ... ملحوظ انظار ... مزید ...
العلیه ... قرار ... روانه گردید ... التفات ... خاطر ...
در ... مقاصد آن فرزند مقام ... احتشام ... خاطر ...
... مطالب ... اوقات ... مراتب ...

تا در اشارت ... مدارج توجهات خاطر ... ظاهر آید باقی ایام به کام باد برب العباد

عنوان نامه‌ای که ... شاهی ... به محمود شاه ... رقم شد چندانکه انتظام دنیا و دین و قوام ملت و دولت
منوط ... معاضدت سلاطین مظاهرت خواقین ... مطابقت آرا ... و موافقت افکار ... منوط و مربوط است
گوهر ... محمود ... تابان اختر برج سلطنت و شهریاری درخشان گوهر درج دولت و تاجداری نهال سرافراز بوستان ...
و اقبال زلال روح بخش چشمه ... جلال ... افسر و اورنگ ... دانش و فرهنگ پادشاه ...
لازال مرتقیا علی مدارج الاقتدار زینت افزای افسر دولت ... سپهر شوکت ... صواب ... باد

رقیمه‌ای که ... به کامران میرزا ... رقم شد همواره کوکب بخت بلند اختر آسمان سلطنت و شهریاری ... گوهر
عمان ملکت و تاجداری سلاله ... خلاصه خاندان ... خلافت ... فرزند مقام ... کامران
میرزا ایده الله تعالی ... کامرانی و اقبال طالع بوده معلوم رای ... باد که آن فرزند مقام ...
... اقبال همواره ... دولت ... صدق نیت ...
... بوده ... مضافات ... التفات ...
اوقات که ... کوکب آسمان خلافت و شهریاری ... سلطنت و تاجداری فرزند ارجمند ...
میرزا ... مملکت ... داشته‌ایم ... آن فرزند مقام در سلوک ...
بدولت ابد ... خاطر اقدس ...
در هر باب ... آن فرزند مقام ... داشته‌ایم و ترتیب ...

بفرزند معزز الیه تأکیدات بلیغه در معاضدت و معاونت آنفرزند مقام رفته و در انجاح هر گونه مآرب و مقاصد
موافقت و مواخدت ماذون و مامور فرموده ایم و هم درین ابواب بامیر الامراء العظام رضا قلیخان ایلچی او دیگر
خدمتکاران خراسان اوامر موکده نافذ گردیده با اظهار مکنونات التفات خاطر این رفیع نامه لطف آثار سمت ترقیم
باید بهیچگونه عواطف استظهار کامل حاصل داشته هر گونه مهمی که روی نماید بفرزند معزز الیه اعلان نموده در سلوک طریق یکجهتی
و موافقت مزید مساعی مسلوک دارد و گاه و بیگاه مجاری اوضاع را بحضرت خلافت مرجع داشته بارسال ذریعه جواب
بتحریر آیات بپردازد و مرجوعات مسئولات الفاقیه را التضمین مضامین مطلق قرین سازد تا انجام مقاصد

اوایل رقیمه بافرمان شاهی که در جواب باید ایام اقتدار پاینده باد در باب فتح خوارزم مرقوم شده

جناب مستطاب شوکت نصاب جلالت انتساب جمهور کفایت سلاله دودمان شوکت و اقتدار که تا عرصه حشمت ابد
بالت کوهر یکتای فرماندهی ملک خوارزم لازال جلیلا سپهسالار فرمانروای ورفع بارزو بوده پیوسته مقیم و کرم
با اقتدار باد و بعد مکشوف رای مطابقت پرایش میداریم که نگارش کلک صداقت آئین نامه مواقت تضمین
از ملک پروری معدلت آیت بزرگ و ابواب نصرت و فتح از هر طرف بر چهره گشای نزرکه
مصحوب فلان نجم ... حضور جلالت شعار ورود ... مضامین ... آن گلشن ... الالا تمام منظور این

رقیمه اقدس همایون در جواب ... بوده فاق بود و بر نکته ... خاطر ... میر علی خان ... مرقوم

جناب جلالت مآب جوهر حسام شجاعت و دلاوری صمصام نیام جلادت و کندآوری ... القاب
سامی حشمت ... رتبه ... فرخنده ... مرتبه قتلغ ... امیر غلام ... مظفر ... جناب ... الذی

و التفات پادشاهی معین و مدد کار بود بطغرای اعلام شاهی مفتخر و مباهی باد که معروض خان الصدق عنوان و ذریعه آداب
ترجمان را اظهار مراسم صدق ارادت و اعلان مراتب خلوص عقیدت را نگارش کلک خوانا لصدق نگار نموده در ثانا که بعنایت
و افضال حضرت مالک الملک متعال و نیروی تایید خداوند لم یزل و لایزال ابواب فتح و فیروزی بر
بر چهره بخواهان دولت روز افزون قاهره گشاده و سحاب ظفر و بهروزی را دشمنان شوکت ابد مدت را اعتبا آورده
نسر رایت عقاب پیکر در فضای جهان و عالم آرا آیات گشاده و همای همت قضا از بهوای ملک ستانی و کشور گشائی دراعلای اوج
مصر علیحضرت سپهر منزلت رسیده تب غنایم شهود ... شکان ... شاد در ... جلال ... تایید ... کان
حریم بساط جلال لازال مورد الوفود اقبال گردیده مراسم مصاعدت ... جوئی و مراتب حسن عقیدت ... چکری بحب
بر پیشگاه ضمیر منیر ... حضرت آلهی و مطلع اشراقات الطاف بر وجه احسن و اوضح و روشن
و بصورت مستحسن لایح و مبرهن کرده و از نفایس آن ولایت ... بموجب تفصیل ارسال داشته بوده هم بمحضر عالی
... که در پیشگاه حضور شرف موقع ... آنکه ... بعد ... بود ... در آن
استظهار و اعتصام بدین ... تا بد فرجام ... طراز ... صدق ... بازگرد و نواب ... نیز ...
گذرانده عاطفت خاص التفات خسروانه اختصاص داده و ابواب لطف از هر جهت بر چهره تمنا و آمالش گشاده ایم
الحمد لله و المنه ... خلافت جهانبانی از فرق ... شرف ... سعادت ... دولت ... کری
کشور ستانی از ... لازم ... اقدس ... نموده ... برافراز ... فیروز ... مورث
... سکندری ... عرصه عالم را زیب نظام داده ایم آسمان جلال سرور ... قبله اقبال

وحریم کبریس کردون اساس نامداران دوران راکعبهٔ آمال آمده هرکس بقدم صدق راه میابد بجانب این

دولت ابدمدت پیموده دولت برعارض آمال خود کشوده است و هرکه از روی عقیدت دست توسل بدامن ارادت این

حضرت زده عزت و سعادت ابدی حاصل نموده حال خدیو بیمنجانب آبا عن جد باحضرت خلافت پناه حسن ارادت داشته

توجه و عاطفت خسروانه از برای پیشرفت مقاصد و آمال ایشان بحکم تسلیم انشاء الله المعین بوی وافی اوفا از پرتو آفتاب التفات

شاهانه مترقی مدارج استقلال و کامرانی گردیده از آنحضرت بیکران عاطفت سلطانی که بهر مراد و حسن خواهد نمود و قرهٔ باصره

خلافت و شهریاری میرزا امیر را والی مملکت خراسان در طی فرمان جداگانه مقرر داشتیم که بهر سه مقام آنجناب از [illegible]

اعانت و امداد در جانب [illegible] و تقرر مغزی الیه اعلام نماید در جانب [illegible] آنجناب از هر جهت بلوازم محبت و علامت اقدام

و رسمی از رسوم از ادجهات متعلقه بآنجناب متروک نمیدارد و باید که آنجناب باکمال استظهار امیدواری الطاف پادشاهی از دارحال اگر امر

محمود و مندوکار [illegible] بنظم جهات [illegible] پردازد و قشون عجب آن کر بنجد و در اتفاق [illegible] مسطر اعلام [illegible]

نامهٔ [illegible] در جواب نامهٔ پادشاه انگلستان و هندوستان بحسب نگارش یافته [illegible] شهور سنه

ستایش و سپاس خدایرا رواست که فلک دوار [illegible] بنا خداوندی [illegible] وجود [illegible] شهود [illegible]

قطره [illegible] بهتر از نسیم [illegible] غیب [illegible] ساحت [illegible] و در [illegible] و پیمان [illegible]

جهان را که بکف ارادت کردار [illegible] ناظم مصالح [illegible] روز [illegible] تولید [illegible] خلایق [illegible]

و تجدید [illegible] اشیا [illegible] الاثر [illegible] صفات [illegible]

[illegible] حضور و [illegible] سرور خسرو [illegible] کشورگشا خدیو عدل پرور خرد [illegible]

بهرام جنگ فلک شتاب زمین درنگ بلنداختر سپهر شهریاری فروغ افزای مهر جهانداری محمود شمان

دمعصو [illegible] پادشاه ممالک انگلستان و هندوستان که تا جهان بکامش باد ساخته مکشوف رای

عقده‌گشا میداریم که بهنگامی که چهره مهرورزان دولت فروزان او بهجت و شعاع تابنده بتقدیر

تقدیر خداوند قدیر باضمیر تدبیر منبع اسرار حضرتین یکرا [illegible] نامه میمون [illegible] رسیده مولف

مصحوب فلان در انجمن [illegible] الفت [illegible] از شروع مودت تضمین شرح [illegible] ابدقرین

آمد [illegible] عبارات [illegible] نگارش استشمام [illegible] قدیم [illegible] مشام خاطر را عطر مواخدت جدید

افزود [illegible] معطا [illegible] مشکین مصافات بود گلزار [illegible] شکوفه [illegible]

مژده [illegible] غنچه جدید از گلبن [illegible] جاوید بشارت افزای خاطر مواخدت [illegible] اتحاد [illegible] جمهوری [illegible]

[illegible] تهنیت مولود مسعود [illegible] حصول نعمت بهجت [illegible] این نامه موالفت [illegible] نگارش [illegible]

[illegible] بجهات [illegible] خصیرتین [illegible] مقتضیات [illegible] که همواره [illegible]

سحاب مراودت و مکاتبت حضرت افزای حدیقه [illegible] بوده جهات [illegible] رجوع [illegible]

نامهٔ همایون [illegible] در جواب [illegible] که در انجام [illegible] مواخدت [illegible] **کارگزاران [illegible]**

[illegible] که [illegible] پیراست که [illegible] جوش [illegible] پادشاهان [illegible] شهریاران فلک [illegible]

بدربار [illegible] مقصد [illegible] اتصال قلوب [illegible] لطف [illegible] اتفاق [illegible]

کامل [illegible] ممالک [illegible] انتظام [illegible] اتفاق جهانداران [illegible]

پرداخته و درد دوری را دوا و روایح رحمتی فزون از حد حصا نثار روان رهبران طریق رسالت و سفیران راه هدایت و صفوت باد
صفا فزای روان اتباع و پیروان ایشان باد و بعد نفحات نسایم تسلیمات که با هزار عیسوی اعجاز رهبا رستان روابط معنوی را
تکمیل مراودات صوری رونق افزاید و نسمات نفایح تحیات که انفاس مسیحی آبیاری بوستان مؤالفت و فطرت پرداز چمن الفت
دوستان را آید عطر افزای حضور موهبت نور پرسر و سرور و افزای محفل سلطنت سیر آرای انجمن دولت پادشاه با فر و فرهنگ والا دستگاه
شهریار ملک پرور انجم سپاه خسرو روشن رای کامگار ذی حشمت پادشاه نامدار بلند مقدار برادر والا تبار امپراطور اعظم روس که دولت
دوستی را بانی و بهوس بود داشته به محبت از عذرا عذار آن نگار پرده کشف میکردیم که از انجا که گلشن ولا از رشح غمام
مراودات آب و رنگ گیرد صفحه حاطر صبح منیر سلسله مراتب را به تقریب تحیت خجسته نامه های بیشمار و ارسال ترجمه های موثق شرح رقم میدادیم
و بامعونت عنایت پروردگار رایت سرافرازی دولت ابد مدار را آنچه باید بعون نتایج و عنایات متوالیان حضرت حق تعالی آثار آن تمهید محبت
خاطر ما همیشه مشتاق ضمیر انور خجسته نامه خلت علامه در سلک تسطیر و سمت تحریر درآمده بود طلوع آن در رسم دستور
مامور داشتیم انشاء الله الودود از تمهید قواعد اسلوب تیر اندیشی مبانی یگانگی آن حضرت کامکار و همین استعداد خواهد بود که
وکالت زمام مهام دولت به مراودات و روابط الفت خویش شد که شود و در جمیع جهات محکم باشد و استحکام پذیرد
لیکن ایام دولت خویش و تمامی انظار اعزه را در مؤالفت و مصادقت آن دولت ابد بنیان یگانه و دائم آستانه قوت دارد انتظار تقدم است والا
عنوان نامه همایون شاهی که به پادشاه ممالک پرتگال سمت نگارش یافته فی شهور سنه
بعد از ستایش پادشاه بی نیاز و ستایش پروردگار بیهمتا و نعت رسول صلی الله علیه و آله و مدح خلفا و اولیا علیهم السلام و ثنای شیر
ادعیه که به اظهار مکنونات خجسته مشهود گردیده است سرور و مرفوع خاطر خجسته نامه ضمیر خسرو و پادشاه ارجمند خجسته گوهر والا گهر مکرم سلطان

دولت و اجلال بلند اختر آسمان شوکت و اقبال کرم برادر دولت بسی الفت شمول پادشاه فلک دستگاه
ممالک پرتگال که مفاتیح اقبالش گشاینده ابواب کامکاری و مصابیح اجلالش فروغ افزای بساط تاجداری
میداریم که بتکرار و تواتر محاسن اوصاف و محامد اخلاق آن پادشاه والا جاه زیب صفحه شهود و وقوف
القاب نامه همایون شاهی به ولیعهد دولت انگلیس سمت رقم یافته در شهور سنه ۱۲۲۱
تا مهر انور را در ارجا سپهر خضر مسیر دولت جهانتاب است تصریف ایام در سیر منازل افلاک است و در خجسته بدر شهریاری
فروزنده پرتو مهر جهانداری فرخ نجمی دولت و اقبال فرخنده سعادت نشان نهال شمامه اقبال ضیای آفتاب عالمتاب
نهال فرزند محبت شیم ولیعهد والا برادر کرم را به مسند کامکاری مقام و مجاری اقبال او بر وفق مرام باد و بعد معلوم
ان محبت فحوایش میداریم که چون مراتب محبت داشته ایم که گاه گاه از ارسال مکاتیب و رسایل که وسیله استحکام حال
و دلایل استعلام اوضاع محبت شمائل است به تمهید کارسازی رسم موالفت پرداخته ایم و از رشحات سحاب اقلام محبت ارقام
روضه التیام را خضرت تازه بسیار زیم خصوص در این اوقات که از نقش فرزانه گلدسته ارادت داریم و منظور آنکه شطری از محضر خاطر آیین
قصه برادر محبت ما به خط ختام نامه نگاریم و این خبر مسرت اثر قیم و در شرح یگانگی شرع قیم محبت آنکه در بیت والا اکبر
و اسباب کمال وقت پذیرد و توقع هاست که زیاده شود و خبر ورود مزاج کهنسال نیک شاید خاطر ما سپری گران آید
نامه همایون شاهی به ولیعهد انگلیس مرقوم شد تا زمان را مدار است و زمین را قرار مسند اختر اساس شهریاری
نشین کوهر عظمت تاجداری فرا فروع اجلال زیور اکلیل اقبال اختر سپهر سروری بر جبین برج شوکت شمع بزم جهانداری
فرزند محبت مآب فرزند مکرم ولیعهد برادر فخیم را زمان ابد ضمان ز زمان عزت بوده به خواهش ضمیر منیر فایز باشند

ولیعهد معصوم ای خجسته فرزند عزیز باد که از آن زمان که در گلشن یگانگی تازه نهالان مراودت را از دو سو بهم پیوسته

و در انجمن حقیقی بانو خطان مکاتبت پیوند الفت بسته‌ایم خوشتر نیست که گاه و بیگاه ارباب مراودت را بامداد مدد

خامه ای چشم و قطره مداد مکاتبت را از طراوت تازه نمائیم قبل از این هم نگار چه فلان روانه بود ایضا عنوان نامه دیگر با

تا انواع گلشن و انسجام مبدا آرایش چمن بوستان است و اوراق نامه و آیات خامه افزایش مهر گلستان فرزند ارجمند خجسته

سپهر شهریاری درخشان پرتو مهر تاجداری طرازنده تخت اورنگ فرازنده بخت و فرهنگ برادر مکرم محب … سعید

دولت ابد پیوند انگلیس محمود دوستان و محسود دشمنان باد عنوان نامه … شاهزاده … بولیعهد انگلیس نوشته شد

تا هر بهار گلشن گیتی را از نو طراوتی و نوبادگان گلشن را از باد بهار زیب و نضارتی است گلشن اقبال و روضه … اجلال

خجسته بهار بوستان جلالت و اقتدار نهال برومند حدیقه شوکت و حشمت … پرتو خورشید خلافت سعد سماء سلطنت در درج

دولت و تاجداری در برج … برادر کامگار … ولیعهد دولت بهیه انگلیس در عهد … دولتش با بد

با دولتهای خلود و دوام مشحون بود مکشوف رای … عنوان نامه … شاهزاده انگلیس ارسال شد … گلهای … انجمن چون

عهد دوستان و نفحات دعا … بخش نسیم بوستان الهی بزم … سپهر … خسرو عدل پرور جود

گستر خدیو دارا … سکندر اثر فروزان نجم ذروه سلطنت و شهریار درخشان بدر اوج دولت و تاجداری شهریار

کامجو کامکار بخشنده … آسمان خسروی بادشاه … ممالک انگلیس … و هندوستان که بهمه … مراد

و کام هواخواهان و دوستان باد ساخته … جهان آرا میدارد عنوان نامه دیگر … شاهزاده انگلیس نوشته شد

قبل از سپاس خداوند بیهمتا و پس از ستایش یکتا خدای دانا و پیغمبر … صادقانه … نقش … ایزدی

انجمن حضور و تحف حرم محفل ارم دستور خسرو خورشید خوی خوب خصال خدیو خردمند خجسته خیال ابسط

بساط بسالت … سپهدار کشور کرم و کامکاری والی ولایت ولا و وفا دارای دیار درایت … فروزنده

فانوس فیروزی و فرهنگ آراینده اورنگ آرزو و … بخش … پادشاه فلک …

در رسیدن جنرال کرابدوف ایلچی ممالک … و هندوستان … روس …

و در دار الخلافه طهران بواسطه تعصب مذهبی … عوام کشته شد …

سپس … پادشاه … که اختلاف قضایای قضا … الحکمة …

تواند و حدوث مظاهر امور را القدرت کامله بود … مصالح مستور میدارد و صلات … روان

رهروان طریق سفارت و سالک مسلک … تعاقب الدهور و الاعصار و … الملوک

ساحات الافلاک و الاعصار و بعد رواحل دعائی ساعی مراحل قبول و مطایای … محمول … شمول

انفاد جانب شریف اهدای حضور منیف علیحضرت کیوان رفعت بهرام رزم ناهید بزم پادشاه فلک … خورشید

شکوه شهریار آسمان بارگاه ثوابت گروه آرایش افزای اورنگ سلطنت و جهانداری فرمانروای ممالک شوکت و …

اعظم سلاطین … قدیم … افخم خواقین دولت قویم امپریه امپراطور اعظم ممالک روسیه … داشته …

چهره کشای عارض شاهد موالات … کردیم که جنرال کرابدوف که برسم رسالت وارد … خامه …

مبانی اتحاد و تأکید قواعد محبت و داد مصروف … بزم موالات کاشف … آمد …

… مستور …

معاودت تصمیم فقاد و از جانب امنای این دولت معدات مسافرت او تمهید و تقدیم پذیرفت از انجا که سررا

اخفای قضای تقرر حز مقدر علام علمی صحایف مکنونات مصالح اوضاع در پرده غیب مستور و مخفی مقدار عزت

او سهام حوادث مجیب مظنون هیچ ضمیره مکنون چرخ طراز رقمی ادوار آسمان با اطلس شهب نوازل غرب و شرق

مقدمه منظوری و نه منطوق مقالت مذکور از متکافی معاید دوران قطعا پیچ فنون ز تحقیق اوضاع و قعود

نصیب اسباب سانحه قرین منتظر و مشهود لایزال اندوک ابدا آثار خواهد ثبات بقه ایام حجسته فرجام سلطنت و جهاندار

ان احسن ما یفتتح به الکلام حمد من حسنت بکلامه الاحسن ختام الاسلام و هو الملک الموفی الودود الامر

او داته بالقاء العهود حمده معهودا بالدوام و الاتصال مکلا امن من وصمة الزوال و سمة الانتقال اصفی صحایف الایام

من التصحیف بصفح صفایح المخالفة من السلاطین و اصلح ما فسد من مهام الانام تبالیف اسباب موالفة الخواقین

البطا یا ذی الامن حیطا یا ذی حوک المعالم و اجری سیول العاقیة فی الاحیان با نامة عیون الفتن حجة لعرده

بالملک ابرة بالبرهان و الاستمراء دقیقه ملکوته بان الملوک من العالطة و الا فرا احمده علی احمع من

الدو تنسیر اولا بالاسلام ثم بالنقض ارکان سوالا بتجدید عهد الانتیام و صلی الله علی رسوله المبعوث الی الثقلین

اعلام رسالته فی الخافقین محمد رسول الله و علی اله و اولاده و اصحابه الذین معه و هم اشداء علی الکفار رحماء بینهم تریهم

سجدا یبتغون فضلا من الله و رضوانا سیماهم فی وجوههم من اثر السجود و علیهم سرادقات رحمة من الله المحمود و علی

و نسیده غایة المجهود و بعد تجدید پرور کار محبت و ترتیب تسلیم رسل تجدید تحایف دها اللهم باسترداد الفه

فرزان

فرون از مدارج حد و احصا بدیه بارکاه انجم بهاء و شهنشاه انجم چرخ علای پادشاه با فر جاجندیو فلک شکوه

اسکندر دستگاه خسرو مهر سریر فسر دارای ملک آرای دین پرور جاس ایک سرور ملک محالک قیصر شهریار

بلند خسر آسمان اورنگ جهاندار جمشید جاه فریدون فرهنگ سلطان البرین خاقان البحرین جامع السعادتین

خادم الحرمین الاشرفین سلطان محمود خان خواندکار ممالک فسیح الاقطار روم لازال ایران مملکه ممدود داشته

برای جهان آرا مکشوف میدارد که از انجا که بعون عنایت خداوند جهان سنن سنیه پیغمبر از جانبین جامعه پیشین

ابدار ارکان و ارکان اتحاد شوکت علیشین امر استحکام و استقرار از ترتیب اسباب مراودت و مرتب ملزوم ارتجمی میان

مستشیلا درین اوان سعادت اقتران بتجدید عهد الفت درین بنا و بسط از سطور مؤلفت پیدا و لازم نمود و تمهید

مدکار این عهود در سیر قدیم بتقدیم مکاتبی جدید ملزوم رسوم موالات اتحاد مبانی افضال خداوند لایزال محروسه

ملک ایتلاف از طرق هر کونه جانب اسلاف مصون و مملکت محروس مرضات ایزد و فود جنود جهان که بقیام مور

در بستان خاطر خیر کلمات ذکر بستان شکفتکی آغاز نماید و از پرده پیدار غیر او آرباد محبان مقتضی اسماع آل

نیابد نشاء آن حرم ضاعف سعادت جوانب هم فن نیز اسباب انواع بهجت مهیا و ساحت ملکت و اقتدار از حدوث هر کونه

مناقض مخلا و مصفا خواهد فرزندان سعادت میمنت و تعهد اتحاد پیوند عباس میرزا در حق اعلام نامه قلادار ریاسات ضمیمه

مقاصد صادق داشته مدار معتمد از خود فرستاده در بار قیصر ساخته معلوم است که جرت اتحاد درین ابد شمه مدار این نکته قدیم موصول

درجات حصول خالیه هم ملزوم و قواعد مواحدت و مقتضی مراسم مؤلفت آنکه جدیده لقاکار ابر او پیش عنام قلم نامه نگار

تعیین رزنان فرایند اهتمامات مکانه از دو طرح ارجاع دراورند تا در تقدیم این شرایط کریم تقدیم یابد تا و ایام سلطنت و فرجام

۴۰

نامه همایون در جواب نامه پادشاه جدید انگلیس جهانداری و ملکداری سرانجام باد بر العباد در خصوص فوت شاه سابق و جلوس خود در ربیع سنه ۱۲۴۳

بعد از ستایش پادشاه حی لایموت و درود سالکان مسالک عوالم ملک و ملکوت شحنهٔ شاهانه ارادت آکش امیر اویند
از عوارض عنبر ابهر اهدای بزم ارم نظم جمیل اختر آسمان دولت شین گوهر عمان سلطنت طرازنده اورنگ شهریاری
فرازندهٔ آستان تاجداری افسر تارک جلالت و برتری زیور پیکر بسالت و نیک اختری برادر والاتبار فرهنگ پادشاه
والاجاه ممالک هندوستان و انگلستان و فرنگ بر ارباب [...] ایم که نامه کدورت آغاز مسرت انجام و مکتوب ملالت فاتحه
بهجت اختتام در انجمن شهود و شاهد مکنونات قضایای تقدیر و کاشف قناع شاهد تجدید سلطنت ابد مصیر آن شاهنشاه کمال
التمکین را در عیان ابدا و نهایت انبساط کوششی جهان ارا از آن شنوده سانحهٔ عظمی و حدوث حادثهٔ کبری آن خاقان خطیر اخبار ملال
حصول و از جلوس میمون آن برادر فرهنگ بر سریر سلطنت و شهریاری مقرون مسرت کامل شدیم منت خدا را که
اگر نخلی از چمن جهانبانی به باغبان قضا از پای در افتاده نهالی برومند در منبت آن آراسته گلشن سلطنت قایم و
ثابت بماند و چنانچه کوکبی از درخشش به اقبال تأثیر حرکات افلاک به حضیض زوال انتقال نموده نیر تابناکی در اوج بسیط السما
رفعت و شکوه تمام [...] را پای اقامت نهاده **رافعه** همراه آن شکر که او گذرانده کار گذشت تمام کار [...] کامکار گرا
نظری [...] شرط و [...] نگاشته و میل خاطر را تجدید عهود و مواثیق ضمیمه اسباب موالات داشته بود [...]
و نزدیک ظاهر و نزد دو دولت خلاف و موالف لایح و با هر آمده [...] عظمی را ابد و عهد [...] ابد
در ارکان قصور [...] و قصور بروز نموده و پیمان یگانگی را از ریشه افتاده [...] و رسوم [...]
و بعون الله تعالی [...] رشته این مواعید [...] و کند [...] گسسته نخواهد بود

و نیز عهود قدیم منظور نظر درستی تجدید عهود و موالات نصب العین همت جهان‌آرای اعلان مدارج الفت
و اظهار تعزیت و تهنیت را این نامه یگانگی آیت مرقوم افتاده نزاید رسوم موالات از جانب جلالت تکامل [...]
ضمیمهٔ ارسال رسل و رسایل متوجه نهایت مطلوب خاطر محبت تخمیر جهات ملوکانه را یاری و لیالی و وقت ابدکاره اعلان
خواهند داشت و مقتضای شرایط اتحاد و در جواب رسالت‌ها در انجام و اتمام مهمات اهتمام خواهند [...] و الکلام

نامه همایون در جواب نامه امپراطور روس مصحوب جنرال [...] سیمونیچ وزیر مختار نگارش شد

از حمد خداوند بی‌نهایت و درود سفرای طریق رسالت هدایت تحفهٔ تحیات [...] اهدای بزم ارم [...]
پادشاه والاجاه فلک شکوه خسرو خورشید کلاه انجم گروه آرایندهٔ اورنگ جهانداری و شهریاری شهرستان شهریاری [...]
کامکار [...] امپراطور ممالک فسیحت مسالک روس که دستگاه تدبیرش ابد پیوند و [...] ملکش از جمله [...] داشت
موالات [...] کیش شاهد مصافات می‌کردیم از فرخنده نامهٔ محفوف صنوف بهجت و فرخنده اوان [...]
صنوف مسرات [...] اهتمام [...] ایران و روسیه و دوام [...] غایت مطلوب می‌شد مشاهد شهود و مصافات
مرغوب خاطر مودت اسلوب بود نامه خلت نگارات و نمیقهٔ یگانگی آیات مصحوب عالیجاه رفیع جایگاه [...]
فطانت و درایت [...] ضمیر [...] ضمیر جنرال [...] سیمونیچ [...]
اندوخت ابد نظیر در حضور [...] کاشف حقایق مصافات و صفا [...] موالات گردید [...]
عطرافزای دماغ خاطر و [...] مودت نگارش [...]
نیز [...] سفارت [...] آیات [...] گردید

ضمیر مودت تخمیر را از حسن این موالات مسرتی بی اندازه حاصل و ظهور این گونه مصافات موجب صفای قلب مؤالف
شاه فرستاده هدایای دوستانه و تحف نیکو نیز با ابلاغ مشارالیه سمت وصول مقبول طبع یگانگی موصول آمد عالیجاه مشارالیه
بعد از ادای آداب سفارت و انفاذ مراسم رسالت حسب قرارداد بدار السلطنه تبریز معاودت و در رعایت دقایق مؤالفت بشیر ملاحظه
شرایط اتحاد دو سلطنت اعلامات موکده و تقریرات مشیده بمضامین ابواب فتوح مصباح شکوه برومند فرزند ارجمند سپهسالار
ولیعهد دولت آسمان اقبال عباس میرزا رسانیده از آنجا که فرزند معزالیه در انتظام اتحاد و تشیید بنیان خصوص مراتب ظاهرست همواره در تلاش این
اتحاد و ترتیب اسباب تزیید مصافات و تمکین این بنیاد و ترقی و تشیید آیات موالات را با اقدامات لازمه مواظب خواهد بود و چون
اعلان حسن ضمیر و صفای خاطر دوستی تخمیر در کارها و اوضاع واقعه ملزوم همت چنین بود نگارش این مودت نامه مقتضی آمد رقم آنکه
ادامت اسباب مراودات همواره منظور نظر محبت بوده با ارسال نامجات نامی خضرت افزای حدیقه موالات آمده و
جهات ملوکانه را اعلان که در انجام انتها شرایط مواحدت معمول افتد باقی ایام فرخنده فرجام سلطنت بکام باد

نامه همایون که در شهر ذی حجه الحرام سنه ۱۲۳۱ در جواب نامه پادشاه انگلیس سمت نگارش یافت

فراز ستایش پادشاه لم یزل و لایزال را سزاست بخشنده ملک و مال تحیات افزون از اندازه بزم ارم مثال پادشاه
صاحب جاه و فرهنگ خسرو خورشید فر آسمان اورنگ همایون بهار بوستان سلطنت مبارک گلستان تاجداری پاینده
سریر شوکت و اقتدار آرایش افسر ملکت و حشمت برادر کامکار سلطنت پاینده باد و بیچاره گان کلک اشتیاق و بلند ساختن
داشته مشهود رای ملک آرا داریم که فرخنده نامه مهر از راه دوستی و اتحاد نگاشته کلک دبیران بتاریخ بیستم رسیده و آمده در
متفرقه مضمون و شادکامی اسباب سرور از جهت امداد و الوف فتوح برچهار اولیای دولت تیمنا باز کشف احوال

دوستان فرخنده اقبال غایت مطلوب خاطر بوده و مشاهده مکاتبات خلت علامات نهایت مقصود ضمیر مودت
سیر بود در انجمن شهود شهود و مضامین مؤالفت قرین آن مبین آیین مؤالفت معهود گردید بیم عبارات سرآمد آتش
خضرت افزای گلستان اتحاد قویم و رواج مضامین ارتقای صفحات مشمول موالات قدیم آمد از انجا که شعور دولت
مواحدت باعث حصول سرور منبسط گشت و ضمن اشارت بر بشارت اتفاق اوقات سعادت آگهی شده برادر کامکار داشت
بگانه تاثیر نقوش مسرات پی پایان بر لوح ضمیر نگاشت دراین یگانگی آیات اظهار مسرت بحضور مشمول حکمت ماندم
فرزند ارشد سپهسالار ولیعهد دولت قاهره آیت در رفع مخاصمات اوضاع مشرقی زمین این مملکت مندرج شده بود معلوم آمد
در لشکر عیب نبین از غایت اتحاد در حکم دولت واحد و سرور و ملایش در حسن نظام و اختلال بسیگر راجع و عاید آمد
و منت خدا را که امروز ثروت مغایرت بین الکریمین مرتفع و اسباب یگانگی و یکجهتی از هر جهت مجتمع آمد بوجهی
در نسبت بسفیر صافی ضمیر نیکو تقریر ایلچی انگلیس آبد نظیر مرور شرح احکام عطوفت نیز در مرتبه اعتبار او را افزوده اند
اشعار رفته بود چنین حقیقه در پیش علیشیر سمت اتحاد حفظ و مراسم مصلحت و احترام مشارالیه در ازدیاد و مواد موالات
جانسین نهایت ظهور یافته بارانیر از این راه در رضامندی خاطر بمکتوب محبت و بر مدارج نکته دانیها و دقیقه یابیهای آن سفیر ارجمند
محمول افتاده و معلوم است هر قدر از برجاه و منصب ایلچیان مقیم این دربار افزایند بار اسطوب موجب مزید مؤکد و ملاحظه این
اسلوب خواهد شد تشیید مبانی اتحاد و تمهید ازدیاد اسباب تیسیر نرخ نیسانیدار از این نامه مؤالف نهاد سمت تسطیر در
ترقب و ترصد آنکه همواره رسوم محبت را منظور بارسال مکاتبات مودت مسلک تشیید ارکان اتحاد ناتحضور رسیده و جهات
ملوکانه را بی ثروت مغایرت فرزند دگانگی ارجاع دارند و انجام انتها را از نظرات مراسم موصولت امثال زبیده اند ایام بکام باد

نامه سمیانی که در جواب در نامه شاه محمود افغان نگارش یافت

کوکب طالع سعود و گوهر ذات محمود خجسته کوکب آسمان سلطنت فرخنده گوهر عمان دولت مصباح مشکوة
شوکت مفتاح ابواب جلالت برازنده مسند سروری افرازنده رایت جهانگیری آرایش اریکه فرماندهی شهریار جلال
شاه والاجاه فرخنده اقبال محمود شاه لازال محمود از مطلع سعادت تابان و طراز فهرا اقتدار درخشان
باد و بعد مشهود رای خورشید ضیا میداریم که در صرف زمان آیات فرخی از تصاریف آتش‌بار و خلال اوان
خالی از خیال اختلال نقصان که کارپردازان دولت را خاطر از مکمن محیلات ملک پرداخته و کار و تحولات ان با نسبت
بر وفق مقصود خاطر ساخته بود صداقت نامه محبت ختامه مصحوب عالیجاه عزت همراه امین جان ابدالصمد خان در انجمن شهود شاهد منیر از معارفات
و شرح دقایق مودت کرده عالیجاه مشارالیه تقریر کرده در بزم ارم نظام مشرف و بتقریرات شافی وافی ابلاغ مقاصد منظور آمده
در برخی خواهش در امر تجدید معاهدت را تمهید را تمهید مشمول شد و باشتمال جمیع کرار از پرده حجاب جلوه شهود نموده که از قرار نامه
رسم معاضدت و قلع موانع استقلال آن شوکت را ملزوم همت معروف داشته ایم و در مقام ارتفاع توقف مهر خیرخواهی مشترک
تکفل ساخته ایم و بعون الله تعالی رعایت انجام را نیز منظور داریم و مقتضیات آن را در مواقع خود ظاهر می‌آریم در وقت هم بر رقم کمال
به تأکید آن را عزیمت معاودت بود لهذا مقرب الخضرت العلیه نصرالله خان غلام پیشخدمت خاصه را بجهت ایجاد امور مذکور
کوکب سپهر خلافت و اقتدار خجسته فرزند نامور ارجمند میرزا والی ممالک خراسان مرقوم و در کتابت بامعه رقوم کرده مصالح امور
رفع غوایل نظام اندوکت هرگونه توقف و معاضدت معمول و در ابنه شرایط اهتمام و عنایت مبذول داشته و
توجه ضمیر موهبت را لهذا بجهت الصمدخان را حکام مقرر و معلوم از سلطنت فرموده مشتمل نموده ایم و اقامت خود آماده حکم ما را

نامه که در جواب نامه امپراطور روس بعد از معاودت نواب خسرو میرزا از پطربورغ مرقوم شد

جهاندار خدائی را سزاست و ستایش سزاست که مناظم آفاق را بوفاق خسروان معدلت آیین تقریر فرموده
ولوای آرایش عباد را در فضای رفع عناد ایشان بدست حکمت برافراشته و بعد درود و دعوات مستجاب صنیع سماوات آلای
درین جهان شایسته بزم ارم نظام پادشاه با افسر کلاه خورشید تخت آسمان خرگاه افرازنده رایات سلطنت و جهانداری
افرازنده مشکوة شوکت و شهریاری شهریار کامکار امپراطور اعظم ممالک روس نامه بدست مرضات محبت و علاقه
عذار موالات سیکرده در فرزندی خسرو میرزا بعد از آنکه در حضور مستلزم السرور امپراطور کامکار آمد نوازشات
معاودت نموده در مجموع ملاطفات آن نسبت با و مبذول افتاده و جهت بهیانه از آنکه شرح عنایات مهر و ماه
درجات فخر و جلال و داد و وداد و مطلع دوستی تتجه بود ابلاغ نموده و شهود مبرا بر آن که علاج آباد و قوام
مشعر و خوب مزید عنایت و ثبات عهود موهبت بدان نسبت بدان آمده و شد خدا را که بجهت وفاق و دوستی اتفاق
معمول سلاطین آفاق است و فواید آن عاید عباد خداوند خلاق و تذکره آیات موالات و تعزیرات ابواب محبت را
تسیل این نامه خجسته ختامه لازم نموده و ترقیم این سطور برای جلوه صورت ائتلاف داعی آمد طرز و رسم مصافات
و مقتضای عهد موالات آنست که همیشه کاه بسته دل قلم مشکین هم ارباب فرح را تحریک از دین و نغمه سرا آید

همه و دستان موالات را در پرده رجوع جواب تقاضون مخیر سرایند آمده بر نام

کارگزاران از طرف مرز و بوم مراحمت مشهود

نزدیک و دور آمد بانی قلم فرخ را سلام

رسید همایون شاهنشاهی که در مقام اعلان دولت [illegible] بجناب شیخ محمد حسن امام جمعه دار الخلافه مرقوم شد

جناب قدسی مآب قدوسی نصاب شرایع و محامد و معارف انتساب فضایل و فواضل و عوارف انتما جامع المعالم الفروع والاصول عالم لجوامع المنقول والمعقول قدوة الماجد المجتهدین عمدة افاخم المتبحرین مفخر معاشر الموحدین مرجع عوام المسلمین الشیخ الاریب المؤتمن الشیخ محمد حسن حفظه الله من طوارق الحدثان جامع فاضلات و مجمع معالی صفات بوده مکشوف ارجمند آرا باد که دیگر مراتب را از صحف اشعار جمیل براحوال آنجناب سعادت مآب انبساطی تازه حاصل گردیده و اشواق خاطر بفیوضات صحبت لازم السعادة بغایت کمال رسیده درینوقت که از خاطر آنجناب مکارم اخلاق و اظهار مراسم ثبات و اشتیاق نگاشته [illegible] رسیده حسن مساق داعی آمده در مطاوی آن اقتضا کرده [illegible] دین اولیاء رایات نصرت طراز اسلام تجدد اعلام کفر و ضلال افراخته و جا بجا بدین مقابله کفار ضلالت قرین اختیار کتائب منصوره مسلمین را با دراک ثواب جهاد و در تمام مقاومت اشقیا را اقتدار مستقبلین قبله قتال را در مجالسه [illegible] اثواب قیامت بر هر فرد از فرق مسلمین و علمای اعلام دین مبین از فرط اعانت و اقدام ضرور [illegible] منبر [illegible] تقریر شعایر شرع مبین بنصرت مجاهدین علی حسب المقدور محکوم و مامور فرمایند معلوم آنجناب سعادت مآب [illegible] حکم و جاهدوا فی سبیل الله را [illegible] بترتیب سپاه [illegible] و باستعداد [illegible] فضل الله المجاهدین علی القاعدین [illegible] آناء اللیل واطراف النهار متقاعد نخواهند شد [illegible] و باتصال علم خیر ابراز [illegible] در جمعیت و انفراد [illegible] خواهند [illegible] و غالب اوقات [illegible] سمات را با معطوف و حسنات [illegible] اعلان که در [illegible] منتظر [illegible] علیه [illegible]

رسید همایون شاهنشاهی بجناب سلطان العلماء حاجی میر محمد حسین امام جمعه و جماعت دار السلطنه اصفهان [illegible] رقم شد

همواره مصباح وجود مسعود جناب قدسی مآب مصطفوی انتساب مرتضوی آداب فضایل و فواضل نصاب جامع المعقول والمنقول حاوی الفروع والاصول مقتدی معاشر الانام مرجع افاضل الایام سلطان العلماء حاجی میر محمد حسین امام جمعه و جماعت دار السلطنه اصفهان لازال مفیدا مفیضا ضیا افروز مشکوة افادت و افاضت بوده برای معارف مکشوف باد که درینوقت عبا بجستوای شرایط حقیت حاوی موجبات عبادت و از تعبیه دقایق صنعت مظهر عبادات عباقیت از هدایای بلاد کابل و کشمیر در همین نزدیم حضور ارم نظیر سعادت وصول یافته چون از دامان حلیت [illegible] ترتیب پیراهن شبیه کوتاه و بسیار بکمال محاسن بغایت مستحسن طبع همایون شهنشاه بود در نظر انور از آنجناب سیما از اوقات ادای فرایض در مجامع مؤمنین سزاوار نمود و لهذا با هدای آن [illegible] پیرایه پوشش پیکر لطف و مذکر خاطر آنجناب بترقیم این [illegible] رساله [illegible] آیت شد معلوم [illegible] حقیقت [illegible] حلیت و وصف از جناب سعادت مآب اغلب اوقات ملبوس عبادت آنجناب و مدار التزام در جبین عبادت توجه ضمیر [illegible] ان بهره از ثواب خواهد بود و هیچگاه [illegible] بتجمعیت نفسانی [illegible] اقدس اعلی [illegible] باید و دعاگوی صادقانه اعلان [illegible] نمود که در انجام آنها [illegible] علیه [illegible] باقی ایام [illegible]

رسید همایون که در فوت مرحوم مبرور آقا سید علی مجتهد بجناب آقا سید محمد خلف آن مرحوم مرقوم شد

جناب سیادت و نجابت و معارف مآب افادت و افاضت و عوارف انتساب ناصب اعلام المعالم والمفاخر کاشف اسرار المحامد والمکارم سلالة صلاب السادة والسداد جامع ابواب الهدایة والرشاد زبدة المجتهدین مرجع المسلمین

انیس سند اللبیب والحبر النحریر الاریب آقا سید محمد لازالت اصول معالمه مستغرس حدایق الشریعه و شرایع
الحکمه شاملة لاشاعة شعایر عشایر الشیعه را لمعات مصباح وجود از مشکوة افاضت ضیا افزای محافل اقران
بوده برای معارف سپهر انکشوف باد که در شهور موسوم مع علیه افتاد که طاوس باز پس جمعیت رب غفور یعنی
خجسته روح سید سعید مبرور از مفحص شبستان طوبی لهم و حسن مآب پریده و بنفیر نفس قدس رجوع ارجعی
صفیر ارجعی الی ربک راضیة مرضیة شنیده اگرچه آن مرحوم را بتمحض فطرت قدسی وقوع این واقعه که باب رجوع
مقصد اصلی و غایت آمال و در سلوک صراط المستقیم کمال النفس وصول قصوی مدارج کمال است و لیکن ما از
فیوضات انفاس قدسی اساس آن عالم کامل و مجمع البحرین فضیلت و فضایل امواج افاضاتش جاری و عادات
رسوم علوم و معالی در معالی وجود و جود علومش از عالم معدوم و بر لبیان ما معلوم افتاد شعر
وما المعالی والعلوم موتة فمع المعالی والعلوم سلام و کرام خلق را که خلق کریمش کریمه ان اکرمکم عند الله اتقکم
رسمی است تخلقوا باخلاق الله بوده قاعده آسایش اکرام است از دست رفت و پای قامت از راه مانده شعر و کان
مقام للکرام جبایة فلم یبق من للکرام مقام شمع سیلاب این دار سپنج همای عیش و فضایل اکبر معطله گشته و لوای
تعطل و تعوق اجابت شده و عوالی فاضل را از شرب عین بحیات التعلم و تعلیم باز داشته شعرا اعلام علوم بر مطموس
و خاطر ارباب علم بحاجات ملالات مخوف است اگرچه بحاب آن حیات جبلت بشر از این قدمه منزه است
تا اثر و تمیز تحصیل کمالات که معلوم ارباب معارف آراسته است پر از خانه زینت پرکار و سواد در معنی کمال
خیرات و قربات افراد حسنات را اثر قرار اینها گو نوابد اکلکم الموت در بروج مشیده پرکز خشن علمش

و احاد موجودات را از سر حد و لکل اثیة اجل بحجت لیستقدمون و لیستاخرون تجاوز جایز نه شعر
فلا العلم مشاع و لا الجهد دافع و لا الملک یفدیه و لا المال ینفع آفتاب زندگی پی زوال زوال
گرفت و عطیه عمر بر عوایل عین الکمال کجاست دیباچه دیوان ایجاد در خاتمه کتاب نبوت ختم تمام خطاب
انک میت و انهم میتون مختوم شده و بر سر فرد جریده موجودات در طی طومار اعجاز از تعلیم حکم کل من علیها فان
القاب نافذ رفت پس سزاوار آن بلکه ناچار چنان است که حلقه خط صبر از بداق تسلیم گوارا دارند و بغنیمه خاطر ابواب
شرایع و ان صبر تمام از غرقاب ملال باحل فهو خیر الصابرین رسانند از خزانه انما یوفی الصابرون
بهره یاب فواید لا تمالون ما تحبون الا بالصبر علی ما تکرهون آیند شعر صبرت وکان الصبر منی سجیة
فحسبک ان الله اثنی علی الصبر انجناب سعادت مآب را نیز ملزوم شعار اخلاق آن است در طریق اصطبار قدم
اجتهاد ثابت داشته بنشر اضوا علوم محیی رسوم افاضات آن مرحوم باشند و جهات را از اصطلاح و شرح حالات
اعلان دارند رسید باز آنچه در جواب مکتوب جناب قدوة المتقین آقا شیخ عبد الصمد شهید ترقیم یافته باب السلام
احمد الله علی ما حمده الحامدون واقربا من محمده لعبر العام و الحاکم من الدهر احمد المختار من الاخیار
واله خیر آل واشرف الابرار و بعد کشف نقاب جناب توجهنا بالوجه الاحسن لوجه الشیخ الکامل الفاضل المحقق العالم
العامل النبیل جامع لصحف العالم والمعارف ناشر معارف العالم بالعوارف اسحاق و للفضائل الجلیله اسحار الفضایل
الجمیله علامة العلماء الاعلام مفخر الفضلاء الکرام مجد امجد المجتهدین سراج صراط کبیر مرجع الاقاصی والادانی
الشیخ الموحد الربانی لا زال محمود العواقب ثم انه قد وصل الینا کتابکم الکریم و ظهر علینا ما هو فیه من التسلیم

والتكريم براع يراعكم آداب الترجيع بالبراعة والبلاغة وبلغ بلوغ الاداب من رتبة الصدق والصداقة
قد وضح ما صح فيه من الرعاية ببدايع الآلاء واعلائها لنا بالوثوق عليكم في ابلاغ الود واعلاء الولاء وفرح المجد
الكامل المجد لجمع الفضائل والفواضل سلالة الفضلاء العظام نخبة العلماء الاعلام العالي بالمعالي والعلوم على الاشباه
الشيخ عبد الله المستعد بحضور محضرنا البهي واجرى له ما اجري من التلطفات كما هو عليها حري وستعف جمال كم
من الاحوال والاوقات وشرح ما يشرح الصدر ويصفو من صبابات بالكم بالموالات والمصافات ونعرف
وثوقا بكم ونعتمد عليها ولكم والله هو الموفق المعتمد لنا ولكم وما ذكرتم من عزميتكم على المجاورة في العتبات العالية وفي حكم
بادامة الدعوات وثباته منا على الزيارات حلا واخذنا ما لا غنيمة ثم غنيمتنا فذلك من شانكم فمن الاحقة
غير بعيد ونحن على ذلك شهيد ونعلم انكم من اولياء الدين وكنتم لمصالح المسلمين مجتهدين ولما كانت الدولة
القوية اقوى مصالح للدين القويم ففي اجتهاد الدعاء بذلكم ان تستقيم فعليها حماية بيضة الملة البيضاء البيض
الصعفاء وعليكم تمهيد حماه الادعية لتجيبا بجليا وعلى الله لنا النصرة ولكم التوفيق وهو خير ناصر وشفيق ولما كان معينا
ان تظهر وجوه توجهنا اليكم بانى التقريب وتلقى ما يليق من ارادتنا بكم على البعيد والقريب والشيخ المعزز المعز
عازم بالاياب وعزيمته تبذكرنا اياكم من محاسن الابواب فتسرنا بتميمة التميمة وجعلنا لكم بتوارد الا ورواد
والاذكار لما تذكره انيقة والشيخ لتشهد ما شاهد منا بكم ويذكر ما ذكرناه في شانكم والفضائل التي حضرنا عاين
من غير عنايا ما اليكم تكيبون ثم ان خواطر ضميركم لعناية خاطرنا عليكم تنطقون وترقب منكم بالمواظبة على الدعاء
وتحميد التحيرات لدولتنا العظمى وان تذكروا ما عند ادراك الزيارات وتطلبوا منا ما بالكم من المسئولات

لتبير الا الاعاف ثم عنوان رقيمه كه بجناب شيخ احمد در تعزيه بعبارت فارسى تحرير يافت والسلام
احمد الله على ما جعلت لاحمد المختار من الاولياء واكتسانا لباس الولاية لاصحاب الكساء ثم اذاقنا حلاوة
حب حبيبنا وصديقنا الصديق سحائب لعصابات السحاب في رياض التحقيق والتدقيق كشف حقايق العوارف
بالمعارف حلال غوامض المعارف والعوارف صاحب محاسن الاخلاق ومحاسن اصحاب اوايل العواطف
والفضائل الشيخ العالم العامل الفاضل الكامل من السحق والالباب بحجة الله الشيخ الكامل احمد لا زال رايات
اعلام الدين مرفوعة بعلومه وشعائر الشرايع معروفة برسومه در وقتى كه از غزوات در غلب على [illegible] حاضر در ركاب
مجتهد الزمانى ملا احمد نراقى [illegible] جناب قدسى القاب حامد القاب
معارف انتساب جامع مجامع المعارف والمعالم كاشف حقايق اسرار العوالم قدوة المجتهدين زبدة المجاهدين مروج معالم شرائع الاسلام
مفخر العلماء الاعلام ملا احمد جزاه الله تعالى باعلاء معالم الجهاد والاجتهاد ووفقه بالنصرة على اعداء الدين
بالرشد والارشاد در احفظ خدا از سهام كيد اعدا حافظ وحارس لعبه كشوف اراى معارف پيرا بوده كه اگرچه
بخصوص [illegible] رتبت [illegible] اعلام [illegible] تحقق باخلاق [illegible] بصفات [illegible] كرام
از لوازم صفات [illegible] بخدمات شريعت ومعاونت اسلام [illegible] شريعت واجتهاد در [illegible]
مناظم [illegible] ملتزم ذات [illegible] در اجراى اوامر [illegible] بامضاى قضاياى
شرع [illegible] تقديم مراضى حق [illegible] اقدام [illegible] مقدم داشته
ودر [illegible] بر ترويات اعمال [illegible] احتراز [illegible] شريف

موروده اقدام و اهتمام در مدارج غیرت ملت ظاهر کرده اند که همگنان را مایه عبرت آمد در این صدا[ت]

دولت جد و اجتهادی داشته اند که مارا موجب خجالت گردید متعجب [illegible] طبع در [illegible] خدا مستحقر

و مشاق مشکله را چه داعیه تکلیف مستکفی شده اند در موقف غریب التکلیف ایشان معروض عموم گشت

[illegible] حسن اعتقاد و کمال [illegible] مراسم دین داری و صدق شعار آنجناب افزود و از این راه

از جانب همایون با تمهید مقدمه معذرت در محاورات آنکه اقدامات رفته [illegible] تازه رونق در مقامی که

از مقام ادای [illegible] عنان تکلف والتفات مبیت ملاقات فضلاء عظام بجانب قصبه ابهر معطوف افتاده

و در آنجا عالیجناب فضیلت مآب شیخ الفضلاء والمجتهدین ملا محمد و دیگر اصحاب آنجناب مستعد حضور [illegible] انعام

و شمول تلطفات به جد و اشها گردیدند جناب آنجناب را در مجمع ایشان خطاب نمودیم و بر حسن اجتهاد آنجناب

مزید استحسان فرمودیم معلوم است ایشان را اجر شبهات فرائض مثوبت زیاده معلوم ذات حقوق صدقات

بقدر مرتبه صدق منظر خاطر ملاحظه ملزوم مستفاد است انشاءالله تعالی مجازات آن از جانب حسن قضا و

درات عظمی مبذول و ممدوح خواهد افتاد و مقاصدی که آنجناب را سعادت مآب اثر در طریق سعادت اعلان دارند

تا در قرائن اشارت علیه [illegible] باقی الایام سعادت فرجام افاضت مستدام باد

۱۲۳۶ در یکی از غزوات جهاد که فضلاء ممالک حاضر بودند و جناب آقا سید محمد مجتهد همراه [illegible] بودند در جمعه شهر ربیع الثانی

در قزوین برحمت خدا پیوسته از سبب این خبر و تعزیت جناب آقا سید مهدی برادر اکبر ایشان مرحوم مرقوم شد

همواره وجه مسعود عالیجناب قدسی القاب سیادت و سعادت انتساب فضایل و [illegible] حقایق و معارف [illegible] دافع الظلام

قدوة الفضلاء العظام مرجع معاشر المسلمین زبده اماجد المجتهدین آقا سید مهدی سلمه الله تعالی از [illegible]

و نوایب محفوظ و محروس باد بر همه مکشوف رای حقایق پیرا باد که از آنجا که بمقتضای آیات باهرات

و مفاد احادیث و اخبار زاهرات [illegible] انقراض مخصوص قوت مقدس حی قدیر و ما سواه را در معرض فنا

از اشتعال و ارتحال لابد و ناگزیر است در این اوقات بمقتضای قضای مقدر و تقدیرات پروردگار داور

غریق بحار رحمت خداوند غفور سید سعید مبرور آقا سید محمد تغمده الله بغفرانه و اسکنه بحبوحة جنانه

مدت معهوده حیات منقضی و زمان موعود اجل مقتضی آمده بمقتضای ما تدری نفس بای ارض تموت در دار السلطنه قزوین

از دار فانی غریب سرای جاودانی نمود و نفس قدسی اساس ایشان را از ندای ارجعی الی ربک اطمینان کامل

حاصل آمده داعی حق را اجابت و موالیان را قرین [illegible] و ملالت گذاشته انتهی از این قضیه هایله

ذات همایون را از زیاده ملال و کدورت حاصل و نهایت تاسف مقرون خاطر مهر [illegible] آمد اگرچه آنجناب را

وقوع این واقعه بس ناگوار و از هر کس ناگوارتر و اندوه زیاده بسیار افزوده لکن از آنجا که از مدارج

مثوبات صبر شکیب آگاه و تاویل آیات و اخبار را که بدین اجر و ثواب [illegible] معارف همراه

نایره مصیبت را از زلال اصطبار تسکین پذیر و بمزید جهاد در طلب مغفرت برادر آن غریق بحر رحمت الهی

تشحیذ خاطر خطیر خواهند [illegible] از وقوع قضیه مزبور برعایت رسوم احترام در هر یک از ممالک محروسه

عموم اقاصی و ادانی بخوبی شایسته مراسم تعزیت معمول داشته نعش محفوف رحمت را با [illegible]

[illegible] عتبات عالیات مشرفات که مشرف فیها اشرف شرائف التحیات والتسلیمات و [illegible] مسعود را

درین واسطه دوستانه افزایش خاطر محب آیات داشتیم طریقه مصادقت را از مقتضیات آنکه حکام آن گان
جا بدر رسوم دعاگوئی و خیرخواهی باشند و باعلان حقایق احوال خیر مآل عنایت اقبال صفحه طراز رجحان ستانه
اینده و مسئولات اللاحقه را اظهار که آثار علیه بانجام انهار رهد و باقی ایام افاضت فرجام مترام
رسیده بایان بهره در جواب رقیمه عالیجاهان آقا سید محمد و شیخ موسی مجتهدین عتبات عالیات مرقوم شده
همواره ذات حمیده صفات عالیجاهان مقدس القابان فضایل و فضیلت مآبان حقایق و معارف اکتساب آگاهان
شرایع و مکارم آدابان جامعی الفروع والاصول مجتهدی المتقین المجتهد علامی العلماء الاعلام زبدة الفضلاء
العظام مفخر المجتهدین مرجع المسلمین السید السند المعتمد آقا سید محمد و الشیخ الاکرم آقا شیخ موسی لازال
مفیدین مفیضین بحقیقت افاضت و افادت لجه بر این حقایق قضایاشان مکشوف مشهود باد که مکتوب
مرغوب و نوشته مصادقت اسلوب آن عالیجاهان مشحون بکمال آداب در حضر شهود بهجت اکتساب شرف سیر و صدای قبول
و دعاگوئی و شارح دقایق محبت و خیرخواهی و باعث مزید عقاید و سلسله جنبان احیاد است از ان در تحصین مشعوبات
اندیشه ای آمده مضامین صدق قرینش هیچ اشراق خاطر و مقرر فرید نیت ضمیر مهر تاثیر گردید
در خصوص ظهور و ثبوت صداقت و ارادت جناب جلالت و وزارت و امارت مآب کفالت و کفایت و درایت
آداب وزیر بی نظیر مکرم مشیر روشن رای مفخم دام اقباله وزیر دار السلام بغداد نگاشته و مدارج اهتمام مشار الیه
در نظام مهام مرجوعه و توقیر و تجلیل فضلا و علمای فهیم و رعایت زوار و مجاورین و مراقبت احوال قوافل و مترددین
ضمیمه مطاوی سطور داشته بودند علی التفصیل معلوم رای مهر نظیر و مدارج توجهات و تفقدات شاهانه در باره جناب مشار الیه اضعاف

پذیرآمده و مسئولات معروضه او را نیز مقرون بمدارج قبول داشته اهم انشاءالله تعالی وزیر سابق الالقاب مراقب
ادامت و ازدیاد مراتب مزبور خواهد بود و بر تفقدات شهریاری خود درباره او روز بروز خواهد افزود در باب تعدیل
نعش فرزند مبرور که نگاشته کلک اظهار و وزیر مشار الیه نیز مستدعی گردیده بود اذن همایون شرف صدور
آمد در باب دیگر مطالب که نگاشته بودند بر حسب اشارت علیه امیر الامراء العظام دولت خواه صداقت فرجام مقرب الحضرت
مؤتمن السلطان امین الدولة العلیة مکنونات خاطر مهر آثار را بان عالیجاهان نگاشته بر طریقه انیقه مصادقت مقتضی است
در حکام کان ان در تمهید مراسم مودت و دعاگوئی ذات سعادت آیت مراسم جهاد مصروف داشته علی الاتصال
مضامین جناب دعوات وافی را که زیارت در هر یک از روضات مطهرات بار آمد که آنچه مسئولات را در طی اعلان
در انجام آنها اشراق علیه رهبری باقی ایام افاضت فرجام بکام باد رسیده بایان بهره در جواب مکتوب جناب مجتهد العصر
میرزا ابو القاسم قمی ... مرقوم شد
... ای دیگر مرقوم شد
همواره ذات خجسته صفات جناب قدسی القاب افادت و افاضت مآب حقایق و شرایع نصاب مجمع الشرایع
مخزن البدایع جامع مفاخر الفضایل صاحب محامد کمالات صاحب اذیال مکارم الاخلاق مقتدی الآفاق بالاستحقاق
مرجع الاسلام امام الانام علامة الاعلام مجتهد الایام میرزا ابو القاسم ادام الله تعالی ظله زینت بخش انجمن عافیت و
باد و بعد مکشوف ضمیر صواب نمای آن جناب ارادت میدارد که مکتوب محبت اسلوب آن جناب که هر سطرش مخزن لآلی حکمی و
هر سطرش مخزن صدری پاک و در آینه فروی آن منتسبات محبت ابراعادی و گوهر لاالا مشکلات مودت را معطی

دوایر سطورش هر گز جز از حلقات و تقاطع حروف عقده گشای دل ارادت مایل در شگفتگی بیکران از نسایم مودت شمایم
اشواق ساحت خاطر ارادت ذخایر در اهتزاز و دیده امید در انتظار خبر سلامت وجود مسعود آن روشنی بخش ابصار بصیرت
باز بود و صحت پیکان الفاظ و مضامین [illegible] تحلیفش شیوه ضمیر همه سمات افتاد و اشتغال خاطر معتقدان را اعلام داشته
بودند که العیاذ بالله بدان وجود مسعود حتی موعود نزدیک تب و از آن پس از دوری آن شمع جمع [illegible]
انجمن سرور دوستان تاریک احوال الله تعالی و انا الیه راجعون این چه افسردگی تلخ و تنگنای تب و لرع
دوستان ناگوار شد چنین چیزی پسندیده نیست بهمه آنچه از نحوست خداوند جسم و جان در این [illegible] فال
بدان صوب صواب پوشم و سعادت ملاقات آنجناب را از درگاه [illegible] چون دیگر تمام [illegible] آنجناب معتقدان
دیرین رفع غیبت دوری زودتر و در نزدیک وقوع این حادثه در از کرم خداوند امید و در [illegible] عفو اکبر
بشرح بتقصیر گرفتاران [illegible] حکایت ثواب صحیح [illegible] بروایت احادیث و آیات مقرون شده بود
قریب بشصت سال است که آن بدبختان [illegible] به جدار جدال کشیده و بسط ادعیه و [illegible]
و تضییع نفوس و دماء و تخریب [illegible] که دیده اند حال که توبت [illegible] گرفتار [illegible]
هر کشور [illegible] شعر
حبیب [illegible] مضروب [illegible] اگرچه عفو [illegible] خشنودی خداوند
و بمعنی مستفاد از مفاد احادیث و اخبار [illegible] و لکن نه هر عفو [illegible] العفو عند القدرة
و بجمیع آیات و اخبار وارده در ثواب عفو و فضیلت [illegible] شرایط

خواهد بود که آن دشمن در این مادّه مستحق نباشند مقصر در تشیع هفتصد کس پیش و همه مستوجب عقاب [illegible] اعمال
خویش اگر آنجناب ضامن شوند و کفیل ثواب موعود گردند [illegible] شرح لفافه مهر شریف مختوم داشته
ارسال دارند ضامن اجرای عفو در قیامت شوند اگر این عفو ثواب مترتب نیاید و گذشتن از جرم
هفتصد نفر از بندگان خدا موجب عفو جرایم یک بنده ضعیف نگردد حسنات اعمال خود را بدین [illegible]
ورقه ثبت بر آیند تا ما نیز همان وثیقه را در پیشگاه حشر حجت خود ساخته اکنون از عقوبت ایشان بگذریم اگر
آنجناب بدین مادّه راضی شوند نامه ضمان را فرستاده تا ما نیز در زمان خط امان دهیم و الا فلا
و این ضمانت را چندان وزن ندانند مثل تفاسیر بحکایت ذی الکفل و کنعان مشحون است
کنعان کافری خود پرست بود و بضمانت ذی الکفل از عذاب جحیم رسته بنعیم جنت پیوسته آنجناب را که اعلم
علمای احمدیت شهادت علمای [illegible] از ذی الکفل [illegible] و نه که خدا را بیگانه پرستیده ایم
در جرم فزون از کنعانیم با این جرم که هستیم منت خدایرا که خدا پرستیم خدا را بیگانگی پرستیده ایم
و خود را بنده ضعیف [illegible] هرگاه با همه ذل بنده که از عصیان دشمنان خود در سر خود سر بر بودند بکریم
ضمانت عفو خدا [illegible] لوا تا از جرم ما دوستان و بندگان سعادت ما را از آنجناب توقع در این [illegible]
بر جرم جمعی از مسلمین [illegible] آن تعدی اسلام عفو آورده و با [illegible] نیز او جهاد کفار تصمیم عزمی [illegible]
و استوار کرد [illegible] فتح و نصرت اسلام هم بر آنجناب [illegible] مأمول از آنجناب چنان است که در این [illegible]
مجاهد در جنب [illegible] کفر و زر اسلام است در [illegible] مستجاب دعوات [illegible] اوقات [illegible]

که بمناسبت مداخلت انوار و ظلام مقام دعای غلبه و نصرت اسلام آثار زیاده نقصان نمانده و وقت خود را صرف
دعای فیروزی لشکر اسلام نمایند در انشاء الله المعین کفار ضلالت شعار بقید گرفتاری درآیند و سکنه ارزی
حمال خیرخواهی ایشان را از احوال امنای آن حوالی آگاهی داده بودند و قلمی داشته علمای آن بلاد را بعضی عوارض تحصیلات
رفاهیت و بیان سبب اغلب اوقات مصدع جناب سیادت‌مآب شده تحقیق حال معلوم ارباب معدلت قصبات ...
کجات قم چهار رستاق حلاق و غلبه ولایات آنجا نزدیک نسبت اعلام نمایند منظور جناب کرام ... اول
حوالات اگر صد تومن در تحصیل ... نه بدانجا رسیده تدارک و تلافی آن پرداخته مبالغی کارگزار عمل اند
پادشاهی جهان را به تفضل شرف عز ... اعمال عمال و احوال ملوفین ... قائم و استحکام ... صحبت ...
همه روزه ضبط و صحت ... الاسلام و در جوع مهمات سیم ... که بجناب ... المجتهدین ... سید محمد ...
شاهزاده شیخعلی میرزا ... معدلت ... امر آمده بود ... نگارش یافت
همواره شکوه افادت و افاضت از مصباح ... جناب قدسی القاب قدوسی آب مصطفوی ایاب ...
انتساب فضایل و فواضل نصاب حقایق و معارف اداب مقتدی الانام مرجع الاسلام ...
والمجتهدین والفضلاء ... الشریعه البیضاء حاجی سید محمد ... افزا بوده
از معارف ... که قبل از این ... آصال ملایر و تویسرکان بدیار معدلت ...
از تطاول و تعدی کارگزاران فرزند ... شیخعلی میرزا شکایت آغاز ... و در معرض ...
رفت ابدا ... انجا که ... مبانی سلطنت ... قواعد شریعت غراء ...

قوانین جهانداری بسط مهاد رفاه اهالی جهان ... تحقیق حقایت ... و تصدیق و تکذیب مقالات ...
بدانجناب سعادت‌مآب که امین آیین شریعت شریف و ناصب اعلام احکام ملت حنیف است پسندیده شد منصوص ...
و آنجناب ... از امعان انظار در عواقب امور اطوار ... ارباب ... آنجا یا ربایا ... شروط و حدود
چند بفرزند ... اصلاح احوال رعایا و برایا دیده وثیقه مضبوط بر شروط و قیود ... تعهد ... فرزند ...
و فرزند نامدار ... و دیگر فرزندان و ... دیوان اعلی ارکان باد ای شهادت اطلاع ...
مرقوم ... خط ... شروح ... و ... بدیوان ... تسلیم خلاصه شروط ... آنکه ...
... شد ... فرزند ... ولایات ... که ... رعایا ... ساله
بوده ... چه ... نقد ... حواله و اطلاق نموده همین مبلغ را ... بهره ...
ملایر و تویسرکان توزیع و تقسیم ... فرخانه مبارک ... سپارند که حکام ... فرزندی ...
داد و ستد ... موافق قبوض و بروات ... نمایند و ... نقد و جنس ... مطالبه ...
بهمین مبلغ ... خالصه ... که فرزند ... فرزندان ...
مال دیوان موافق ... برآمده ... مقاطعه ... و ... خالصه ... رعیتی ایشان جزو
مقاطعه ... و بر رعیت ... نکنند و از خالصه ... دیوان ... مطالبه ... را
مخصوص ... دانسته ... اجاره ... دیوان ... هرکس ... قرارداد
موافق ... فرخانه مبارک ... تصرف نمایند ... که در ... سنوات ... اند

جز بطریق رضا و اجرت موقوف دارند از طوایف زندیه هر کس در آنجا باشد به اهل ولایت بتوطن ایشان راضی
نباشند و آب و ملکی در آن ولایت نداشته باشد اخراج نموده بجای دیگر روند در باره اشخاصی که برعایا تطاول [illegible] مدت
مدار آمده شکایت اظهار نموده اند متعرض نگردیده هیچ مواخذه و بازخواست ننمایند بلکه نهایت رعایت از ایشان
منظور و تدارک تعدیات سابق که بر ایشان رفته بشود هر گونه بدعت و اختراعی که بر رعایا تحمیل شده باشد موقوف
داشته من بعد [illegible] از وضع بدعت محرر نشده باشد کوچ و عیال احدی را از رعایا و غیره بعنف و تکلیف بدون آب و آبادی [illegible]
دکاکین صباغی [illegible] ارباب احتساب آن [illegible] با مالک بوده دخل ننمایند [illegible] فصل اعظم نزول
حکم مخصوص نداشته بهر جا و بهر منزل که خواهند نزول نمایند و باز رعایت این شرایط از رسوم [illegible]
نموده موجب سخط جناب اقدس آسمانی و منافی رای جهان آرای پادشاهی است تحریر و تعقیب [illegible] در تکمیل [illegible]
و دعای دولت روز افزون نهایت اهتمام لازم شمارند و بجهه [illegible] مصالح ملکی و مصالح [illegible] پایدار [illegible]
مصادر و موارد در جهانداری [illegible] امین الدولة العلیه العالیه بر حسب امر [illegible] متعهد [illegible] روانه
که مبلغ [illegible] ترتیب و تقسیم نموده [illegible] هر جا و [illegible] نفر و هر کس را معین و ثبت [illegible] آن نوشته بیاورد
و بدیوان همایون بسپارد [illegible] آنجناب سعادت نصاب [illegible] طریقه [illegible] بمقتضای مراسم دیانت و [illegible] غرا
بنحوی که منظور داشته اند متعهد [illegible] روانه ولایت [illegible] که [illegible] رعایت عموم شرایط [illegible] تعریف
واقع نشود و در صورت ظهور خلاف [illegible] دارند [illegible] اطلاع [illegible] حکم عزل [illegible]
وامضا و رفع اهانت و ایذا [illegible] و برایا که ودایع [illegible] باشند بشود [illegible] مرضی

شروط نوشته در تمهید اسباب دعا مزید جهد لازم شمارند باقی ایام افادت و افاضت مستدام باد

[illegible] بجناب سلطان العلماء حاجی میرزا حسن امام جمعه و جماعت اصفهان مرقوم شده

همواره مجموعه [illegible] مقدس القاب سیادت و سعادت نصاب فضایل و فواضل اکتساب حقایق
و معارف [illegible] علامة العلماء العظام [illegible] جامع المعقول و المنقول حاوی الفروع و الاصول
مقتدی معاشر المسلمین [illegible] حاجی میرزا محمد حسن امام جمعه و جماعت دار السلطنه اصفهان لا زال مفیداً
مفیضاً [illegible] افاضت [illegible] مکشوف [illegible] در سفر سابق هنگام نهضت موکب نصرت
مطابق آنجناب سعادت مآب حضور داشته و فیوضات انفاس قدسی اساس ایشان بدرقه موکب
نصرت همعنان آمد بدین [illegible] سفر سعادت اثر بکمال خوبی و خوشی گذشت و از اوان نهضت تا زمان معاودت
بعون عنایت [illegible] در فیروزی و [illegible] رسیده و جمله را [illegible] حضور آنجناب داشتیم در این نهضت میمونه
بنا بر [illegible] اطالت اوقات صحبت حضور [illegible] مناسب نبود [illegible]
عزت [illegible] عالیجاه [illegible] الامراء العظام [illegible] خان
ناظر سرکار عالم مدار را [illegible] مهام [illegible] خاطر
نقاشه کلک تکلیف [illegible] آنجناب [illegible] قدر [illegible]
در روز عید فطر از آنجا حرکت و چنان روانه کرده که در هفتم هشتم شهر شوال وارد دار السلطنه و بهره اندوز حضور
گردیده [illegible] نهضت موکب نصرت آیات معاودت نمایند و کماکان [illegible] دعا گویی [illegible]

در جمعیت و انفراد ذرتی همین ما را از دعا فراموش نداند باقی ایام افاضت فرجام

رسیده است به علام ولیعهد نواب کامیاب شهزاده محمد میرزا به بعضی از فضلای مملکت آذربایجان نوشته شده

برادای معارف سپرای علمای اعلام و فضلای شرایع ارقام مملکت آذربایجان لازالت معالم معارفهم مرقوم

بین الانام مرفوع و مکشوف باد که چون باقتضای رافت کامله و لوازم معدلت شامله منظور در تقریر مقررات

سلطنت امورات را مناظم مملکت و ترفیه احوال رعیت را جاری و با خواجه چنین فقاوی جامع جمله محاسن و منافع انواع

مساوی شهر در توفیق فرزند ارجمند سعید مؤید محمد میرزا ایده باقبال و امده فی مجده و ظلاله لنا بدرر عالم

آمد همایون دولت بیداری و آثار رقت تکارم از ضمیر منیر اعراش ظاهر نمود و بکمال اهتمام او در پاس مراسم

رعایا و برایا و مدارج تشریع و توزیع در رضاجوئی حق و نیکخواهی خلق معلوم رای معدلت آرا افتاد و او را شایسته

منصب جلیل نیابت سلطنت و ولایت عهد که اجابت مناصب و اشرف القاب و مناقب است دیدیم

تکمیلاً للبذل الالطاف و تتمیماً لذیل الاعطاف چنانچه مرتبه حضرت ولد مبرور او غفر الله علیه و رضوان

مخصص بدید بود بهمان با وی باز بکرامتیم و الطاف مزید رتبت در ترتیب اسباب استقرار و استقلال او

مکارم شیم ابتهاج خاطر نیکخواهان بریا و اصحاب شرع و تقوی اعلان این عطیه عظمی که نسبت بفرزند ارجمند

مبذول افتاده از لوازم نمود این سعیده بخدمت جامع انکات آن مملکت سمت ترقیم یافت تحقیق را

بخواص اعلام و عموم مردم رسانند مراحم شهریاری قرین حال ایشان تمام دارند و در کلام دعا افزایند ایام فیض

فرجام مستدام باد در ... رسیده به فخر العلماء و المجتهدین آقا میر محمد [illegible] حجة الاسلام

همواره بجز تحقق خاطر فیض ذخایر جناب معالی القاب حامد او آب مصطفوی آب برشعور بشارت

زبدة اصول السیادة والسعادة مصدر فضل الافاضة والافادة مبین آیات الشریعة الشریفة مقرر

احکام الملة المنیفة مجدا ماجد الفضلاء و المجتهدین مقتدی معاشر الاسلام و المسلمین آقا میر محمد مهدی لا زال حجة حجت

دار الخلافة الباهره لازال جامعاً لمعالم المعارف و العوارف و مجمعاً لجوامع العوارف و المعارف مطر در ربیع

افادت و افاضت بوده بر رای حقایق آرا مکشوف باد که خجسته مکتوب کریم و مسکر نمیقه منطق رقیم

در محضر شهود همایون شاهد دقایق خیرخواهی و شارح حقایق آگاهی آمد فصول جامعه اش جامع فصص مصادقت

و مصافات و شروح کافیه اش کاشف شروح مؤالفت و موالات ... بکمال اعتماد و اتحاد اتحاد در دعوات

جانب سمات مجبره ابدآیات از فحاوی عبارات بهجت ایش ظاهر و نهایت اهتمام شان در پرداخت

کذب ... برای بدرقه ظفر قرین موکب نصرت همراه از فقرات مکتوبه با هر نمیقی بر رای معارف اقتضا معلوم شد

که انجناب را از جمله خیرخواهان دولت خصوصی خاص صدیق و اثر ادعیه آن ترکت ابدا آثار را متعاقب و متواتر

و ما را نیز مدیح خاطر بجانب انجناب آب از مدارج حصا متجاوز مشیت شده و در غیبت و حضور هیچگاه و در هیچ مقام

از نظر همایون مخفی و فراموش نشده اگر در این ایام مکاتبت مراخی واقع شده بواسطه اتصال

قطع معابر و مراحل و قلت وقوف در مواقف و منازل بوده در تشریف اظهار اشراق خاطر و اعلان

مقتضی مهمات سرا بر ترقیم این همایون سعیده محبت آیت ملزوم بهم التفات افتاد معلوم است که تقاضای

موالات چنان غالب اوقات در طریق دعای جامه و ساعی و تخصیص در مسجد مبارک و اجتماع اصحاب سداد

وصلاح و اوان اوقات جمعه و جماعات بتمهید بدرقه دعا و تقدیم فرایض ثنا اقدام خواهند نمود
و مراقب ترغیب و تحریض عموم اهالی آن حالات در دعاگوئی خواهند بود شرح احوال را بانهای احکام
ادراک صحبت فایض البرکات با مقاصد اتفاقیه اعلان دارند باید ایام افاضت و افادت مستدام باد

فرمان دارائی دار الخلافه طهران باسم نواب مستطاب شاهزاده والاتبار ظل السلطان علیشاه

چون عمده مناظم مهام علیه سلطنت و زبده لوازم نظام قضا فرجام دولت نظم درر دارائی هر دیار و نضد فراید
فرمانروائی هر یک از امصار در سلک کفایت کاملان از رشته انتظام و شیرازه اهتمام کفات ممالک
احتشام است و نوب همایون ما را که در دار الخلافه جهان خلفا بعد سلف به خلافت از اسلاف کرام
حاصل و به نیروی بازوی اقبال در استقلال مهمات مملکت داری استقراری کامل است عنایت نیز جهم
التفات عام و لهذا انحصار رسم جهانبانی و دستور قواعد ملک آرائی و ملاحظه آداب سیاست و صیانت
و رعایت غایت رعایت و ضمانت در اطراف و اکناف ممالک واقعه و صقاع ممالک از بلاد
قریب و بعید و محال تلید و جدید و شهرهای مشهور و معمور و حدود و ثغور نزدیک و دور حتی محکمات قلاع
و حصارات بقاع جمهور هر سرزمینی را بانسب امر هر مرزی را با میرانی بزرگ گذاشته و در هر محکمه حاکمی دانش بهروای
والا و الان نگاشته ایم و از ممالک معظمه هر آنکه بمزید بسطت و وسعت ساحت و شهرت شهریت مباهی
و لوازم التفات در انتظام آن لازم فزوده از دیگری آسمان خلافت یکی را بدر ارائه آن نامزد فرمود
و لعطف آستین خاطر غبار بیزار کلفت از چهره مطالب نشستن ما زده ایم دار السلطنه طهران که اکنون مستقر خلافت

پیرو اول و محط موج جنود اقبال و مرکز دایره دولت و قطب معدل معدلت و بیت الشرف
آفتاب عالمتاب جلالت و عین الشمس ساحت سپهر بسطت سلطنت و بسبب نزول موکب اقبال
منزلت بمنزله سپهر چهارم و نسبت بسایر بلاد چون مردم عین در عین مردم است بمزید خصایص ممتاز
از جمله بلاد مخصوصه بمزید اختصاص است و از حسن بنا و منبای عمارات جنت نما در خوبی جهانی است
جنت خواص حومه انهر حرم شهرت باحترام حریم حرمت سلطنت مطاف شهریاران اطراف است
و خواقین آفاق مکمن فلک بسطت با حتوای کفایات کرامت کهف کافه ملوک اکناف مخزن مخزونات
اسرار خلافت است و مکمن مکنونات سرایر سلطنت و بتتابع این اسباب انتظام امور آن حضرت سعادت
انتصاب اهم مهمات ملکداری و التفات بتمهید مصالح آن خطه خلد انتساب معظم تصمیمات عزایم
شهریاری است بدین جهت حسام شهریاری گوهر زهره و جوهر حسام حشمت باهره و پرتو خورشید خلافت
و اقبال خجسته فرزند مسعود نونهال فلان را که در مبادی مهمات ملکداری همواره مستجمع اصطناعات
طبع همایون و مستطرف طرایف اخلاق میمون است و در نشر اضوا معدلت و بسط انوار نصفت
مقتبس آفتاب اسطع الضیاء مشکوة دولت روز افزون را مصباح عدالت ضیاءست
و ابواب برکت ابد مقرون را مفتاح ممالک گشا نهال اقبالش در جویبار جهانبانی بتربیت باغبان توجها
نمایافته و درخت بختش در گلشن فرمانروائی فرّ فرمانبرداری بالا کشیده و در آینه احوالش غیر از صورت
شاهد شهامت نقشی نمود ننماید و از شمع شواهد اطوارش بر شارع شریعت جز پرتو انصاف نتافته

تارک مفاخرتش از افسر التفات شاهانه آسمان فرسا و بازوی لیاقتش تمیمهٔ عضد دمادم شمس زروز در پرویدن

شاهزادهٔ رضاجوی خلیل طرازا همواره و فرس فراستش سبک عنان بوده و در حلبهٔ زبان متابعت رای جهان آرا بچوگان کمال

ذکاگوی سبقت از همه ربوده از جمله فرزندان عظام باستلزام موکب منصور رتبهٔ اعلی افراشته و بمزید

مواظبت خدمت حضور خود را زیاده منظور نظر شاهانه داشته او را در رسوم عبودیت در تقدیم خدمات قرین کمال

و مدارا در مراسم مرزبانی بمکارم خصال اهتمام از دولت و تمام جهات در معرض ارای جهان آرا بدارای ممالک مرزبانی و دولت

در بدو معامله هذه السنه ایت ئیل خجسته دلیل و ما بعدها ضبط و ربط و نظم و نسق آن کار را بعهدهٔ استقلال فرزند سعید النسب

مفوض و محول داشتیم و قبض و بسط و بست و گشاد جهات متعلقه را بکارگزاران او بازگذاشتیم تا از روی کمال کاردانی

و اهتمام در استعمار ولایت و استرفاه رعیت و استرفاع منافع اموال و استیصال اهل فتنه بپرداز باستقرار

و استقلال اقدام و بسط کف کفایت کف ایادی جهاف و لف مباسط حذف از خواص و عوام نماید

فرمان صاحب اختیاری سرحدات عراقین عرب و عجم بنام میرزاده محمد حسین میرزا خلف شاهزادهٔ مغفور محمد علی میرزا

از آنجا که شجرهٔ طیبهٔ این دولت علیه را اصل استوار در مغرس خلود و بقا ثابت و پایدار و فرع میمون الاصل

خلافت بخلاف طرف فسحت اقطاع ممالک شوکت و اقتدار آمده اگر غصنی از احتمال بر تر کسری حس صدمه آید

شاخی بهتر اثمار سایر دولت برا آن سر برکشد شعر غصون لایض کلما زال ورقه نمی ورقه قد ازهر الملک

نورها و چنانچه کوکبی را در تصاعد مدارج جلال از حضیض الکمال زوال بزوال رسد در ازای آن از مشرق اقبال انجمی نمایان

اتصال طالع و لامع آید شعر نجوم سماء کلما غاب کوکب بدی کوکب قد اشرق الله نورها

تقریر تناسب آنها باین تقریب تسبیب ایراد این تشبیب نیست که از اشبال غاب اقبال و سیوف غمد اجلال

هر آن یک را که ساحت مملکتی کنام حکمرانی و سامان کشوری مسند مرزبانی مسلم داشته ایم عقاب و اخلاف

او را نسلا بعد نسل قلمرو ایالت و امارت وجیاد حشمتشان را مسرح قوایم آبا و وارث باشد

و استحکامی که باقتضای قوانین جهانبانی و استلزام قواعد ملک آرائی در طرف و اکناف ممالک

و اقطاع و اصقاع مسالک ارباب اختیار استحکام داشته ایم اختیار سرحدات عراقین عرب و عجم و خوزستان و عربستان

و لرستان و کرمانشاهان را که عمده سرحدات ممالک آسمان عرض و فسحت ساحتش مصداق و عرضها

السموات و الارض است بفرزند مغفرت نشان محمد علی میرزا روح الله روحه و شملته الرحمة و الغفران مفوض

داشته بودیم چون بمقتضای مقدرات قضا عالم اقتدار بر ساحت جنات اختیار و از بهره‌وری لبراختیار استقرار

جسته و لمعهٔ سنای مصباح سلطنت عظمی و پرتو مصباح مشکوة دولت کبری فرخنده فرزند نامدار محمد حسین میرزا را

آیات شهامت از جبههٔ اقبال اش و آثار فروغ اختر بخت از ناصیهٔ مظهر آیات استعداد و پیمایان بازوی

دولت را نیروی نصرت و شمشیر شوکت را جوهر جلادت بود و در مراتب احوالش غلاقهٔ شاهد رشید شهود و شکوه کمال

در ناصیه‌اش هویدا نامعدود نمود در هذه السنه ئیلان ئیل خجسته دلیل و ما بعدها او را باختیار عموم ولایات متصرفهٔ

فرزند مغفور اختیار و بزرگتری و سروری سایر اولاد و احفاد و منتسبان و متعلقان آن مرحوم برقرار فرموده و بتوجه داشته

در نظم مهام ایشان و ضبط و نسق ولایات مزبوره باستقلال و استقرار اقدام و بهر چه ملزوم لازم مملکت آرائی

اعمال ولایات و رعایت احوال رعایت و تحصیل تقال وجوه و تعدیل مصرف و اخراج برآمد و خرج مقرر آنکه

عالیجاهان عزت و شهامت همراهان ولات و حکام و سرحدداران و رؤسا و ریش‌سفیدان ولایات
و سرحدات مزبوره و سرکردگان و سلاطین و اعیان عساکر مأموره فرزند معزی الیه را صاحب اختیار
کل و حکمران بالانفراد والاستقلال دانسته در مجاری سرخدمت از امتثال اوامر و نواهی او که عیب و سر موئی
و از مقررات و احکام او بهیچوجه تمرد نورزند و عدول از مدلول حکم جهان‌مطاع را موجب بازخواست
عظیم دانند المقرر صدور انجم وزارت و منار دیوان دولت معتمدان اسرار خلافت مستوفیان ممالک
امانت و کتاب دفتر و امانت شرح فرمان مبارک را در دفاتر خلود ثبت و از شائبه تغییر محروس دارند

فرمان امان نامه امیر الامراء العظام و در شهر [illegible] تحریر [illegible] ۱۲۲ **امان الله خان زند والی کردستان بمضمون سابق**

چون از مبدا تا ابد مالک الملک لایزال منشور این نعمت دولت بیزوال را بنام نامی و القاب جهان‌ستان دودمان
عهد جاوید مهد ما در قرار و استقرار جهان باد و اختیار تأیید همیشه‌شان همواره اخوان این دولت بیکرانه را از عوارض
عوارض زمانه در ضمان پروردگار یکانه اند و در نشانهای حمایت شاهانه از تابش آفتاب زوال سایه‌نشین
ظل رأفت ابد نشانه بندگان آستان خلافت را از مخالفت اختر خطرخیز و حیله‌گران این نمایان حضرت را
از محذورات دهر پرخطر خدیو زبردستان دستگاه قضا را بادست پروردگان دولت قضا انتظام دستیار
و در قبض و بسط مقاصد قاصدان خدمت قدر قضا بلکه هادیان نگاه قدر را قدرت کشاد و بستن اقبال
این سده که از امثال را انیس از طرق صرصر زوال داشته اند و شیمه آل [illegible] اوراق
خسروان کمال هر ذره تیمار [illegible] بر دامان این دولت ابد پیوند باعتصام [illegible]

توانا نتابید هر پای که بپا مردی عشق [illegible] در طریق خدمت این شوکت جاوید بنا راه بصدا
جست در وصول پایان محصلان [illegible] بداندیش نیاید رقبه از ربقه رقیت این رواق فلک‌سامی
کردن فخرا و فخرت عشاق عراقی رو گذارش کرنبار منت [illegible] سر بر درجه‌های خدمت
این خاندان سعادت قرین بمهر بنیاد همراه آمده دست آسیب سپهر بیش جهانکاه بزیر نهند جیب همت حق گزاری
حقوق نعمت گذشتگان اسلاف را [illegible] در حق خلاف خلفا بر خلف کرارد و دست [illegible] با دامن محبت
اجداد و آبا و [illegible] و اجداد [illegible] بعد عقب لازم دارد چنانچه رفیع جایگاه تمجید و تجلیل قدرت
فخامت و شهامت و ایالت همراه عقیدت و ارادت و صداقت آگاه امیر الامراء العظام عمدة الولاة الفخام
امان الله خان والی کردستان از بدیت فطرت طینت قابلیتش به تنسیم ارادت این دولت ابد آیت
سرشته و تربیت استعداد مادرزادش از صفحه قابلیت در معرض قبول [illegible] صحیفه خاطر زده در عهد رضاعش
دایه اصطناع این عهد خجسته پرورده و دست تربیت این قهرمان کشور [illegible] آب امتحان برآورده نهال وجودش
در جویبار عاطفت شاهانه پرورش یافته و بر نواقب الطاف از منطقه کلام بیکرانه بر رجحان احوالها و شکل
مرادش از گلشن عنایات خسروی گشوده و شکوفه مرامش از شاخسار تعلق شهریاری شکفته ریاض آمالش بنسیم
الطاف طراوت یافته و مزرع آمالش [illegible] امطار ترحمات خلافت پیرا خضرت پذیرفته تا در اصل [illegible]
عمر [illegible] برد امن عصمت [illegible] دولت قوی بنیاد او گنجه و ناپای رجا در طریق طلب نهاده در راه خدمت این شوکت ابد بنیاد
بمرده پشت [illegible] بر دیوار حمایت [illegible] بر آستان معدلت نموده شیوه حسن ظن [illegible] رشته

کمال حسن عقیدتش ظاهر آمده و با ظهور عکس ارادت کامله مجد اعتماد خاطر مهر مظاهر در جبههٔ ارکان
کاردانان فدویت و راستیش از جملهٔ همگنان پیشی گرفته و در مضمار اظهار چاکری رایض عزیمتش برق طلعهٔ اقران
منقبت حسنهٔ ولات ولایت انیرزن والاشیر زاد آثیر لوث خلاف پیشگاه پیدا بوده و تا بوده از در گردن
بساط خدمت برات برتش در دست لهجهٔ زبان ارادتش گاه و بیگاه در ذکر مناقب دولت روزافزون
پادشاهی باز است و با دای شکرایادی ستایش عذب مقالش در بساتین مسامع مجامع ملکانه و آشنا و ابتهاج
پرداز رشتهٔ حیات را با حبل المتین بی‌رنج ما پیوند معاهدت داده و در تعهد ابواب خدمت برودت حلود
این دولت دست ارادت نهاده است و ولایت کردستان عمده سرحدات ممالک ایران و اما آنجا به
جمیع ممالک این کشور ابد توامان مظاهر عرصهٔ ملکش همه عراق ایسود مصرت است و مسکن اماکن نام کنیم
شیران شجاعت شاهقات جبالش محصوره حصن ... را از طروق طوارق حصن حصین است و جنس آفرینش در روزبت
جهاد و تلال جنابش را از نزول نوازل قلعه خدا آفرین ساخت صحرایش از خرمی با مرغزار ارم لاف مساوات
دم می‌زند و فضای ... در صفا از گلشن فردوس نشان می‌دهد الا آنکه نزهت آن برهٔ صغیر و کبیر همه اوقات
این ... لطیف بد بصفت شجاعت و سمت شهامت مرصوف و مردم جنگ طرب انگیز همه وزنان
تمام غلام و کنیز این خجسته حضرت که از مصر ... بصفوت و صفای طویت معروف هنگامه‌ای ...
هنگامهٔ ... انجمن ... و کاه ... بساط ... در خدمت آستان خلافت با یکدیگر
یکدل و بخلاف و با خلاف اندیشان شوکت ابد اتصاف با اتفاق آماده مصاف لشکر نصرت نشان

روز و شب زمین خدمت و با ستدعای دوام دولت ابد توامان دست دعا در مهبّ اسمان کرا
این اوقات دولت قویم را از بندگان قدمید و نواب همایون ما را منظور نظر مرحمت تسیم رعایت یکان الولایت
بملاحظهٔ قدمت خدمت بعین عنایت ملحوظ و منظور است و اعانت قطان آن مملکت تحصیل مزیت عنایت ارادت
مردم ممت قضا دستور ولایت مزبور بمزید خصایص ... از ممالک محروسه کار اقدس بادشاهی کلانه منظور
ایرالامراشت ایالت بوفور خصایص ... گران خاصه نواب همایون ما را مخصوص مخصوص گشته و قبض ... قبض و بسط
مهام ولایت خان ... در قبضه اختیار معتمد ... شایسته ... نمود و لهذا ... ولایت امر وام
مزبور را بایالت منوض و مخصص فرموده بلوم و بر جبات مراسم شایستگی و کمال استعداد از قرار حکم فرمان
قدر نهاد خط امانش از خطر ... و عزال در دست داده ... مطاع ... کید
حکم ... تق و تغیر را ... قدر مطابق ... فرمان مبارک صادر ... ضنمون ... چاه
مشار الیه ... تجدید مایابد که تا آفتاب این دولت روزافزون فروزنده قطار جبابت ... احوال
او را مطرح اشعه الثفات ... دارم و مادام ... بد معروف ... ارکان دولت
پرتو انوار توجه چراغ ... را روشنی بخشیم ... را در گلشن قرار ... خواهیم
و دست تعرض معترضین را از ... کوتاه ... علی اوراق نیم
و شاد و شکفت و شات را ... ارکان اعیان ... ایالت و ولایت
کردستان ... و ... خاطر ... کریمه ... و ... از ... الهان

دولت علیه مستقر و مقر آنکه مفاتیح ابواب ظفر و مصابیح مشکوة فیروزی و فر در درج دولت بخشیاری

دراری برج شوکت و شهریاری سعود سمای سعادت و اقبال اسود بیشه بسالت و اجلال کواکب آسمان خلافت

واقتدار خجسته فرزندان سعید مدار نهاد شمال قد شمال را در بره و الله اثر الیه و اولاد اشتمال ابد الازم دانسته

و اسباب استقرار آن را در جهات مقرره بامداد دامت قدر استقلال افزایند و در عهده شناسند تحریرا فی شهر ۱۲۳۳

فرمان بانجاح شاهزادگان منوچهر میرزا و کیومرث میرزا که در بروجرد بودند در شهر سنه

سعدین آسمان سعادت و اقبال خجسته فرزندان فرخنده اختر فرخ فال منوچهر میرزا و کیومرث میرزا بعواطف

ایادی و عطوفت شاهنشاهی سرافراز بوده قید اقبال دانسته بدانند که مدتیست مدید آن فرزندان از چهره شاهد

استقامت ذات همایون بدست عریضه نگاری کشف القناع ننموده و بعرض حال از احوال خود ارجحان آرا را

قرین اطلاع نساخته [illegible] رسم نکته دانی را بالمره متروک داشته و لوح قواعد دقیقه یابی را یکباره بر طاق اهمال گذاشته حظ

مشق مکاتبت را باب نسیان نشسته و از تحصیل قوانین مراودت نقش نشسته اند همانا از فهرست کتاب فرست

باب تعارف شان فراموش افتاده و در مکتب تعلیم فطانت ابجد آداب شان از یاد در رفته است از [illegible] ادب [illegible]

آسوده خاطرند و در تحقیق [illegible] مسئلات از حضرت خلافت کامی و قاصر [illegible] که دلیره آن فرزندان

مبذول است این ملفوف فرمان قضا مطاع صادر و مقرر شد که از این پس تقصیرات تعهد را به احسن تدارک نمایند و گاه گاه

بدست عریضه نگاری ابواب توجه را بر روی اقبال خود از همه باب گشایند و مسئلات را عرض نموده متعرف انجام دانند فی شهر ۱۲۲۴

صورت فرمانی که از [illegible] ولایات هنگام نهضت موکب نصرت آیات [illegible] عساکر صادر شده

چمن ها [illegible] قصد [illegible] رایات عزایم شهریاری را ریاح آسمانی نوبت اهتزازست و طایران فلک

پرواز همت خسروانه با هم آهنگ درای نهضت نوا ساز و نغمه طراز کوس حرب و نای رزمی و تفنگ در تک و تاز

رعد صفیر [illegible] کام خروش است و باره [illegible] سیوف صاعقه بار را کاه خرمن اعمار خصوم خذلان [illegible]

سهی سروان رماح را در جویبار روان [illegible] جویان هوای سرکشی بر سر و شجر [illegible] جرأت و مکافحه را موسم

شکفتن شکوفه های شمشیر و خنجر است [illegible] سهام غازیان را در هوای [illegible] شکار آغاز پروازست

و طیور ارواح کینه خواهان در دام اضطراب از سهم کمانداران تیر انداز آنچه بیشه سیماب را دل از [illegible]

به تنگ آمده و [illegible] مردانگی را از [illegible] آسایش و در تک [illegible]

آتش مجمر جمجمه را از شرر شمشیر های آتش گوهرست و در ازای [illegible]

کاه [illegible] صفدران [illegible] دل صف کارزار را از صدر صفحه بارگاه [illegible] و مبارزان برزوبالت [illegible]

رزین برقرار زین نشینند ارباب غیرت و اصحاب حمیت [illegible] قصور قواعد و تقصیر را یکباره متروک داشته

و در عراص غیرت و اقدام قباب خیام کوشش و اهتمام بر زمین [illegible] خیمه سپهر فیروزه فام افراشته اند

سرکش جهاد [illegible] از بند [illegible] و از نعال قوایم [illegible] بر [illegible] زمین [illegible]

نقش ملال [illegible] جدال [illegible] زمان آتش [illegible] روز مبارزت [illegible]

نوق مباشرت [illegible] جدال [illegible] موکب جهانگشا [illegible] سلطنت کبری [illegible] رایات نصرت

[illegible] پرچم [illegible] منصور [illegible] آثار [illegible]

سپاه شرف اصدار یافته باید ان آنچه از تمامی افواج و دسته‌جات ابواجمعی خود را با تدارکات لازمه حتما

و در موعد مرقوم حاضر رکاب نصرت انتساب دارد تحریرا فی شهر فلان سنه ۱۲۲۵

فرمان خانه عالیجاه میرزا تقی خان جواهرباشی و ملک التجار فی شهر سنه ۱۲۲۵

چون از آن روز که جوهری رتبه تقدیر اکلیل خلافت و تاجداری را که گوهر ذات همایون ما زیب و بها افزوده

و پایه اورنگ دولت و فیروزی تخت فرقدسای اقدس ما به افتخار بر فراز فلک فیروزه رنگ بوده

الماس گون حسام اقتدار ما را جوهر جهانگیری قرین آمده و خاتم اختیار ما از آب تؤتی الملک من تشاء

نقش عقیق نگین دره دربهای این مدعا در مخزن خاطر دریا مقاطر مخزون و انجمنی به لؤلؤ لالا در کان ضمیر مهر سیما

مکنون افتاده که از بندگان عقیدت کیش هر آنکه طلای خلوص عقیدتش در بوته امتحان تافته و گوهر جوهر دانش

بجواهر ثمین خدمات شایسته زیور ترصیع یافته بر چهره آمال او را بتابش آفتاب التفات خسروی

لعل آسا سرخ رو نمائیم و حلیه احوال او را بحلیه عواطف شاهانه یاقوت صفت آب و رنگ اعتبار افزائیم

و از آنجا که بنای منقال آمال زلال صهبای احوال عالیجاه رفیع جایگاه عزت و سعادت همراه خلاصه عقیدت و

آگاه مقرب الحضرت العلیه میرزا تقی جواهرباشی و ملک التجار که از بدو ظهور این دولت جاوید بنیان گوهر ارادت

از درج خلوص نیت در صدف خاطر پرورده و بدستیاری غواص عقیدت از بحر اللآلی ظرف قرب ما شده هر گوهر منظور نظر

آورده همواره کمر خدمتگذاری را که سرمایه سعادت ابدی تواند بود بر میان عقیدت بسته و قلاده

بندگی را که واسطه عقد مفاخرت است بر گردن و شاح صدر صداقت داشته است لاجرم دامان عنایت بارش لآلی غلطان

اشفاق شاهانه را شایان و حصباء ساحت آمالش پرتو مهر مراحم خدیوانه همسنگ لعل بدخشان

آمده مراسم نیکو خدمتیش در مدارج قبول درجه انما یتقبل الله من المتقین یافته و حسن مساعیش در معرض

امتحان شرف تحسین در هذه السنه یونت ئیل خیریت دلیل منشور مفاخرش را بمنصب جلیل

خانه مختوم و طومار مناقبش را برقم این لقب معلی توام مرقوم فرمودیم تا در شب افروزی این عطیه عظمی را

برای ذخیره مفاخر ابدی در گنجینه افتخار ضبط و از روی کمال امیدواری بعواطف بی غایات شهریاری

در تقدیم خدمات مرجوعه کمر اهتمام بر میان بندد و جوهر حسن خدمت را بیش از پیش جلوه گر معرض

ظهور سازد کتاب دفترخانه مبارکه جواهر مرقومات را در مخزن جراید ضبط و در عهده شناسند شهر سنه ۱۲۲۵

عنوان فرمان نیابت صدارت دار السلطنه اصفهان باسم عالیجاه حاجی میرزا محمد حسین خلف مرحوم حاجی عبدالله ۱۲۲۵

چون از آنجا که توقیع وقیع خلافت ما بحکم محکم قاضی محکمه قضا مستحق تاج خلود و دوام آمده و جلوس

همایون اقدس صدر صفه سلطنت را بمقتضای استحقاق زینت افزا با شاعت شرایع سپهسالاری و احکام

احکام حق گذاری همت والانهمت شهریاری مقتضی آمده هر یک که از ارکان صراط المستقیم صدق آرا

هر بر بشارت دعوی دعاگوئی در دار الشرع خلوص نیت با تیان عدلین قلب و زبان اقامه شهود

ارادت نموده و اجرای حدود محمدت طرازی را با جنت صفا طرازی سلک اجتهاد پیموده باشد

او را بشمول اشفاق بیضا اشراق بر امثال و اقران رتبه برتری فزوده ایم و در خور نصب تعارفش

برافکنده و اندازه شرف صدارت ارزانی داریم

فرمان تولیت روضه مطهره حضرت معصومه و بقاع و مزارات دار الایمان قم باسم میرزا ... از خلف مرحوم میرزا سید محمد

از آنجا که رسم توقیع تولیت در بقاع و مصاحف ممالک اقطار و قطاع بامضای دیوان قضا پیوسته
و جهانیان از تطاول طوارق جهان در دارالامان حضرت خلافت ... امان ... عتبه ما را ابا عن
سنت دین ... تعظیم روضات ائمه دین و تعظیم بقاع طیبین طاهرین منظور نظر حق بین و مکنون
ضمیر مرحمت قرین افتاده و از جمله بقاع متبرکات و روضات مطهرات بقعه بقیع آسا و مرقد فرقد سای
معصومه مکرمه بضعه مرتضیه رسول و صاحب رزایای عذرای بتول عمه خواتین حریم حرم رسالت
و ربده بانوان حرم عصمت و طهارت اعنی معصومه مکرمه کاندر بر کرام هر کس گزید بندگی او مکرم است
آنکو بوصف مرقد او بر سخن گشت این بارگاه فاطمه یا عرش اعظم است نه مریم و نه آسیه خاتم ورا از آنکه
در قدر پیش از آسیه افزون ز مریم است یعنی ملکات با دری علیا فاطمه بنت موسی علیه و علیها السلام
والثناء و دیگر مراقد و مضاجع امامزادگان عظام و فضلای عالی مقام است که در دار الایمان قم
تشریف وقوع دارد چون درین اوقات میرزا سید محمد متولی بقاع مزبور برحمت ایزدی پیوسته مدارج
استعداد و شایستگی عالیجاه سیادت و سعادت همراه نتیجه السادات والاقام میرزا ... خلف ارشد آنمرحوم
ولد مرحوم مزبور بر لیکاه خاطر خورشید ظهور ظاهر آمده از ابتدای هذه السنه ... دلیل ...
تولیت بقعه شریفه معصومه معظمه و سایر بقاع و مزارات و مقابر فضلای مدفونین بلده و بلوکات دار الایمان
مزبور را بشرح ... مفوض و مرجوع داشتیم و بدین خدمت سعادت پایه مفاخر او را برافراخته و اکابر ... افراشتیم

از روی کمال اهتمام بلوازم خدمت مزبور قیام و در حلی آن تحیات دعای بقای دولت ابد ...

فرمان طبابت خاصه شاهزاده محمد رضا میرزا در عهده سرشته بحر زخار ... طبیب ... اسلام عالیجاه حاجی میرزا نصیر

چون از آنجا که تأیید خداوند بصیر نصیر این همایون دولت نظیر و تقدیر حکیم بی شبه و نظیر معتدل
امزجه انفس و آفاق از تغییر این حرکت جاوید مصیر آمده بقلع مواد مرض فساد در طبیعت جهان جهانداری
مضبوط و شرح رموز مصالح مملکت از قانون معدلت ما مشهود و مضبوط است ما را استعداد و مناظم ملکداری
لوازم شکرگزاری در ... التفات ضمیر و ... توجه خاطر خطیر گردیده که از اصحاب فطانت و ذکا و ارباب حذاقت
و دها هر آنکه نسخه کمال ارادتش مقرون صحت ... المعالج مداج ... مشحون اصح صداقت باید برای
مزاج خاطرش خاطر التفات مکارم و تبرطیب دماغ علاقه‌اش ترتیب مفرح ترتیب فرمائیم و از آنجا که شرح
این فصل تذکره احوال ارادتش ... فسیح جایگاه غرت ولادت همراه صداقت و ...
اخلاص و ارادت آگاه جالینوس الایام ... الفهام حاجی میرزا نصیر است ... اخلاط ...
تعهد این عهد صالح صحت و صعود مدارج قابلیتش از نزول قبول این دولت ... کامل آمده ...
ذخیره جدید افزاید در هذه السنه ... و ما بعدها او را طبابت خاصه فرزند ارجمند ...
محمد رضا میرزا مخصوص داشتیم و مدارج اعتبارش را از ... اطبای مملکت گیلان افراشتیم تا از روی کمال
حذاقت و درایت بلوازم شغل مزبور اقدام و کمال توقف و تدبیر خود را مشهود ... خاطر مهر آثار
دارد مقرر آنکه فرزندان کوکب ... خلافت علیه ... درلت ... فرزند ... محمد رضا میرزا

والا و الا ان مملکت گیلان عالیجاه مشارالیه را حکیم باشی ولایات مزبور و حکیم خاصه خود دانسته مزبورات شغل مذبور را
باو مخصوص و مرجوع دارد و رعایت جانب اعزاز و احترام مشارالیه را لازم شمارد عالیجاهان رفیع جایگاهان [illegible] و صلاح ارکان
مقربا الخاقان مستوفیان عظام دیوان اعلی شرح فرمان مبارک را در دفاتر خلود ثبت نموده از شایبه
تغییر و تبدیل مصون و محروس دانند در عهده شناسند تحریرا فی شهر جمادی الاول ۱۲۲۳

فرمان منجم باشیگری [illegible] عالیجاه میرزا عبد الله [illegible] [illegible] دام [illegible] که [illegible] صادر گردیده [illegible] حسب [illegible]

چون اکنون که به تأیید آفریننده انجم و افلاک و تأثیر سیر اجرام تابناک نیر عالم افروز سلطنت عظمی را
از مطلع کوکب شوکت و جهانستانی [illegible] نور فشانی و شعاع اشفاق خلافت جهانبانی در قطع مدارات عدل
و انصاف غیرت افزای سیارات آسمانی گردانیده آسمان ذات البروج در عروج اختر اقبال بدروه ارتفاع
و اعتلا از مجره کمر اهتمام بر میان بسته و اکر زمین با تمکین تمکین و تقریر رفعت ابد اتصال [illegible] الاتصال در رصد
حصول مترصد نشسته شمشیر [illegible] شعاع انجم حشر شهریار در عرصه جهانگیری [illegible] شهر و سپاه ثوابت شمار
پادشاهی در سیر منازل نصرت سیارات حیات بخش هفت کشور آمده مارا که محیط انوار [illegible] تأیید و مطلع ضیای آیات
خداوند مجید [illegible] در خدای عطایای آلهی و ارای نعمای نامتناهی منظر نظر خورشید [illegible] خاطر خطیر ساطع الضیا که ضیا
افزا اقطاع و [illegible] و از غایت ظهور اظهر من الشمس [illegible] مدارات الارتفاع ثابت است که از موالیان دولت
و پروردگان شوکت ابدیت آیات آنکه از مساعدت اختر مساعد و معاونت طالع [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] دولت استمرار استقرار و [illegible] و [illegible] را باقدام صدق رهسپار شده اند [illegible]

بر مدارج اعتبار شان افزائیم و در تمهید و تنظیم ساعات روزگار شان دقایق التفات مبذول فرمائیم و ترسیم
رقوم این احکام و ترقیم رسوم این ارقام تقویم و تقریر احوال خجسته مآل عالیجاه رفیع جایگاه عزت و سعادت همراه
فضیلت و کمالات اکتساب صدق و ارادت آگاه شیخ الاعاظم والاماجد مقرب الخاقان میرزا عبدالباقی
منجم باشی [illegible] باعث [illegible] صفحات [illegible] [illegible] صدق و [illegible] هواخواهی مرسم و مرقوم [illegible]
و خلفا بعد سلف از جدول مستقیم راستی پای خلاف بیرون نگذاشته [illegible] احکام [illegible] در صورت
استعداد کامل [illegible] کرده و [illegible] با کمال [illegible] درگاه [illegible] خاطر اقدس مجتمع آورده
تجدید [illegible] حقوق خدمات قدیم ملزوم [illegible] والقاب جدید در باب مشارالیه منظور نظر [illegible] آمده
در [illegible] منجم باشی دیوان [illegible] قدر شان [illegible] منصب مزبور
[illegible] که از قرار [illegible] مرقد [illegible] مرحوم [illegible] آقا بزرگ والد [illegible]
و [illegible] بر حسب فرمان خاقان خلد آشیان طاب ثراه [illegible] الرحمه والغفران بحکم [illegible] مشارالیه
تفویض [illegible] و مقرر داشتیم و [illegible] منجم باشی [illegible] متقرر بوده [illegible]
و بر قرار فرمودیم و قرار دادیم [illegible] که از [illegible] و مرور [illegible] در تصرف ایشان [illegible] بهمان وضع [illegible] داشتیم
که مداخل و منافع را صرف مخارج خود و وارث مرحوم میرزا [illegible] متقرره [illegible] باقی و از [illegible]
فراغت خاطر [illegible] منصب مزبور اقدام نماید مقرر آنکه صدور [illegible] وزارت و [illegible] آیات مستوفیان دیوان
دیانت و دبیران [illegible] قدرت مقرب الخاقان مشارالیه را منجم باشی بالاستقلال دانسته لوازم توقیر و اعزاز

لازم دارند و شرح فرمان مبارک را ثبت نموده در عهده شناسند تحریراً فی شهر رجب المرجب ۱۲۵۳

فرمان نیابت استیفای ممالک بنام مقرب الخاقان میرزا آقا نظر فی شهر سنه

چون از آنروز که قلم قدرت شیمای خطوط نفوس ارزاد العباد عالم بر صفحه تقدیر جاری گشت و در دیوان قضا
مضای اعمال انام در مصادر مهام بسیاق مقرر گشت نحت ذاتی قرینه با سر فرد جریده خلافت
و نام نامی اقدس طراز قوس سطر آمد اگر سر رشته کار مملکت و جهانداری بود بقبضه چشمان اتصال و استقرار
یافت و چنانچه جمله اوضاع شوکت و شهریاری بکفالت بخت همایون ما محصور آمد ما را در مقابله این موهبت
توجیه همت والا نهمت بر پرسش فرد جریده جهان آرائی و دستور العمل دستگاه ملکداری و دارائیت
انست که در جمع چاکران هر یک را برای توفیر مرتبه تقرب اسباب استعدادات کامله جمع و کمال مرضی
رای مهر فیض با احتمال زیاده اطاعت و انقیاد در باره همگنان حفظ آید با ارتقای مدارج اعتبارش عین عنایت
شماریم و با ظهار قبول مساعی مکنونات التفات گوناگون در باره او مبذول داریم خلاصه این اجمال تفصیل
احوال چاکر بار فیض یگانه حضرت منیع حضرت عز و فخامت کتست اخلاص و عقیدت آگاه مقرب الخاقان
مؤتمن السلطان قدیمی چاکر فدوی میرزا آقا نظر است که از فاتحه سعادت نزدیک استناد محفظ خلود خدمت راسخ نام
خلوص ارادت محترم داشته و با امتثال اوامر قضا مثال سر رشته نظم و را سر رشته فرمان گزاشته در قبض و بسط
جهات دیوان دیانت اسرار همواره از خیانت و تقلب بر کنار بر تکالیف خدمت صدر بوده و در کشف امور
امانت و کفالت با اهل اهتمام در هم و دقایق نموده و بدین جهات استناد و اصالت استعدادش در هر ابواب خراج

ارادت و صداقت بلحاظ صحت مقرون و طومار تقاضای خدماتش در مطابقه قابلیت فطرت بجایزه
قبول مشحون آمده در ابتدای هذه السنه شکوه شیث خجسته دلیل و هو امیران عنایتش را باضافه
نیابت منصب استیفای ممالک افزودیم و منشور مناظم مهامش را بتوقیع تفویض این منصب رفیع تقریر مقررات
استقرار و استقلال فرمودیم تا در یافت این عارضه را سر فرد جریده مفاخر داشته در تکمیل رسم خدمتگذاری جدی
جدید فرماید و در ملازمت خدمت مزبور از تنقیح محاسبات و تشخیص معاملات و سر رشته داد و ستد دولت
و بیوتات و غیره معاملات و متعلقات اقدامی شایسته نماید و سیاله که بقدر تومان مرحمت از دیوان اعلی
دریافت و بعلاوه مرسومات مقرره ولایات مصروف مخارج خود سازد کتاب دفاتر خانه مبارکه شرح فرمان

فرمان مبارک مطالع ورود حضرت ظل اللهی باب ها فیض را ثبت نموده از تغییر مصون دانند و در عهده شناسند تحریراً فی شهر

درین ایام عید و تجدید سال سعید که جهان پیرا پیرایه جوانی تجدید و ما جویان قوای نامیه ارقام
نوروزی از کارخانه قدرت طراز قامت تمهید آمده با لای برومند بزرگان اشجار از شجر اوراق مطرز
بطراز فاخره خضرا و حلیه اکار شاخسار از ابر آذر متکلف و مزین از لالی پر بها کرده و در حیز حمیر عیان
سرو و سمن را عین جلوه طراوت و بلبلان شیدا را در شهر سندس استبرق ما لهام نظیر و منظر بستان
از جلوه رعنا نهالان نظیر مقام هزاران لعبت بی نظیر و لباس فهما حریر احمر حضرت خلافت نصاب
و مقبلان قایم الطرف و اکناف آنها که از احرار مرحمت حضور بهره یاب یا بقرب حضار حاضر بزم سپهر بنیان
بودند از وجوه اعیان و اعیان صدور و صدور نواحی و نواحی کبار و کبار اعاظم و اعاظم کفات و کفات

اتحاد و یکجهتی امرا و امرای ذوی الاقتدار هر یک بقدر مرتبه و جاه و مقدار پایه و دستگاه از رشحات سحاب سلطنت
فلک پایگاه سیرابی شامل آمال ایشان پیرایه پوشش حصول هر گونه مأمول آمده اما آن که از مستقر دولت
منصور بنظم ممالک و رتق امور و از فرط تقسیم بساط بندگی حضور محروم و مهجور بوده بتعمیم عوائد عیدیه و اشعه عیش رغید
برچیده قریب و بعید تشریف پرورش مفاخرت شان نفوذ امر تشریفات شریفه ملزوم همت اشرف افتاد
آن چاکر فدوی را که از اعیان دولت خسروی قامت قابلیتش را باعتبار قدمت خدمت مستطرز از مزید مرتبت
و مقدار منزل اقتدارش در تقرب حضرت بارفعت بغایت قرب و رتبت چون از حضور دور
دور و در مراسمش لیدام اقدام خدمت حضور بود از صاف رحیق التفات ساغر بزم اقبالش را مالامال
جرعات حصول آمال فرمودیم و بارسال خلعت آفتاب مثال پیکر اعتبارش را زیور مزید افتخار افزودیم
و تا در عرصه مفاخر با افاخر و اکابر مرکب مفاخرت تازد و بر کوکب شهب ثابتات از اشباه و اقران
در معرض معارضت رایت امتیاز افرازد یک راس اسب جهرمی سیر صبا رفتار هامون نورد از اسبان اصطبل
همایون با زین و ساخت طلای مرصع ضمیمه خلعت میمون و نیز الفاظ مقرون داشتیم با جیغه خورشید شمسه را
تشریف پیکر اعتبار و مرکب فرخنده پیکر را پایمرد رفعت پایه اقتدار داشته بشکرانه عواطف شاهانه بجا آورده تقدیم
خدمات شایسته و مسئولات را عرض مزده بمراسم معاف مقرون داند و در عهده شناسد تحریراً فی شهر ۱۲۳۰

مفهوم فرمانات مشتمل بر نصایح کافیه و تعریفات زینت نشانه با فقره بنواب شاهزاده محمود میرزا
بعبارات بی تعقید و الفاظ بطایع نزدیک که بر حسب حکم و دستورالعمل بسمت ترقیم و تسطیر یافته

آن فرزند مسعود از خدمت مرحوم بدفعات مستدعیات تفویض لرستان نموده و در معارف اقدام و اصرار بتقدیم
رسانیده و نظر بشمول کمال مرحمت و شهود اینکه در امر خدمات سابق آن فرزند نظم صعب لرستان از عهده
نظام ولایت متعلقه بخود برآمده و امور زندگی و کارها بر خود رانده نظمی داده بود و بدین واسطه مزید
عقد و کاردانی مشهود نظر مهر ظهور شد و حکومت داده بود و در طی استدعای مزبور بعضی تعهدات دیگر از قبیل
هر گاه امر لرستان با و مفوض شود باستعداد و همراهی که از عهده خدمات کلیه در سرحد عراق عرب
بر می آید و نیز بواسطه استحکام و رسوخ ایشان کار بمباشرت نیابت در ضمن چند سال امر آنجا از نظر مبارک
افتاده نظم و انضباطی بر شایسته چه آن فرزند حسن ثبات بدینوجه است استدعای آن فرزند را مقرون درجه قبول و اتمام
و مهام آنجا را بکفایت او محول گذاشتیم و اگر چه ادعای آن فرزند این بود که تمامی اعیان لرستان
خوانین لرستان پیشنهاد در ترقی و ترفه جمهور امام احوال مزبور شرف یاب خاکپای مبارک در اینجا منتظر شدند
توجهی از آن فرزند داشته شده بالمشافهه الیه از جانب آن فرزند آنها را اطمینان داده همگی را روانه نزد
او فرمودیم در طی فرمان مبارک جداگانه فرامینات لازمه عز صدور یافته لکن باز بپایه قربت دیگر نیک
از روی کمال مرحمت آن فرزند را از حقیقت آنها آگاه میفرمائیم که باید کرده بکار
آنجا لهذا ملاحظه این مرتب را لازم شمارد و در مقدمه هر کار بدو نیک مآل آن را از هر جهت اقدام و اهتمام
منظور دارد و الا آنکه باید آن فرزند معنی را بداند تا در نهاوند بود همینکه در داوری تنها دقیق اتفاق
می نمود و امر گذران خود را نظمی میداد و کار بالکلیه بتقدیم ادب و خدمات جزئیه اقدام میکرد و به تحمل

شعری و ترتیب تذکره می پرداخت مورد تحسین میشد زیاده بر اینها از او توقعی نبود حال استان آن
ولایت که سرحد پنجاه شصت هزار خانوار ایلات همه مردمان کوهی وحشی که غالب اوقات بخودسری
و شرارت بسر برده اند آنفرزند چنان تصور نماید که پیشکشی داده و ولایتی گرفته و باید تدارک خارج بلکه
جلب منافع کلی از آنجا نماید استان و ولایتی که چندان در قید منفعت مالی از آن توان بود و فایده
صاحب اختیاری آنجا نوکرداری و قوت امیدواری و اسم و رسم و شهرت است نه اخذ مال و جلب منفعت دیگر
آنکه استان فیما معظم و لایات سرحد عراق عرب و پس مناظم آنجا از جهات عدیده است بنای
تمهید اسباب انتظام آنجا از ملزومات لوازم سلطنت و مملکت داری است از کارشناسان که هیچگاه صاحب اختیار
محال سرحدیه است بدین اختیار و قوت این ولایات درین سنوات همیشه استعدادی کلی در مقابل خصم حاضر
آماده بوده و خطرها بودن را از این راه محض اطمینان این سنوات کمال ضرورت جهت استعداد جدید و انتظامی
تازه پیش رفت و حال که استان موضوع و به آنفرزند مفوض شد از عهده سرحد چشم نخواهیم پوشید لو که
و تدارک و استعدادی که از این ولایت معاضد عدت سرحد بوده بهتر و خوبتر از آنفرزند خواهیم خواست
و اگر اندک قصوری در آن واقع شود معلوم است چه قدر منافی رأی ملک آرا و آنفرزند تا چه حد مورد سیاست
و بازخواست خواهد شد فرمایشی دیگر این است که اگر آنفرزند دیده و شنیده باشد [illegible] در استان [illegible]
و تحکم رفتار با طوایف آنجا [illegible] یکنوع تعدی و توقعی از آنها [illegible] آنجا بعمل آمده بواسطه این بوده است [illegible]
بقوت [illegible] ولایات دیگر و استظهار بجمعیت و استعداد خارج متهور [illegible] شده اند و اگر [illegible] کرده اند

مردم استان لابد و ناچار متحمل بوده اند و کار آنفرزند چنین نیست بالبته همین مردم استان
خود را مسلط و مقتدر خواهد و معلوم است درین صورت چه قدر رعایت احوال مردم آنجا باید نمود و الا
عایشی نیست آنفرزند از خارج معدودی غلام یا عمله و آدم آشنا بیش با فرضا بجای درست و بند مستظهر معلوم است
در عیت نماوند یا چند نفر عمله و غلام از عهده پنجاه شصت هزار نفر ایلات بر نمی توانند آمد و بتدبیر
اینها با جمعیتی چنان باستیلا و حجاف رفتار نمیتوان نمود و اگر جلب نفعی هم است بطریق ملایمت و دلداری
و رفق و بنوعی که باعث وحشت و خرابی آن مردم نشود باید نمود دیگر آنکه آنفرزند میخواهد در آن ولایت مسکن گیرد
و آنجا را خانه خود قرار دهد و در آنجا عیال داری نماید تصور کند در صورتیکه مردم آنجا خود را از آنفرزند بدامن
و مطمئن کامل نداشته باشند و آنفرزند هم از آنها خاطر جمع نباشد چگونه ممکن است که از آنجا با اطمینان زیست نماید
لوازم و شرایط استان داری آنجا را خانه و مسکن خود ساختن معلوم است چه قسم رفتار است دیگر آنفرزند این تصور را
هم نزد خود نکند که نهاوند را شتم و گرفتند و شاهزاده ها فیض میرزا دادند و در عوض استانی بار کند شد و دیگر
استرداد آن ممکن نیست و بالبته مرا از آن هم از راه پیشکش رد و در مقام خدمت و جلب نفعی زیاده از آن بر
برآید باید آنفرزند حال این باشد که اگر اندک خلاف قاعده از او نسبت بآنجا معروض افتد و سیاست ملاحظه شود
بر حکم قسم سرحد و بر حسب [illegible] آنجا کار از آن ولایت بیش با خطر است و فرزند بر او میرزا و ها بخانه و املاک
حاضر و بر جو و نهاوند است آنفرزند باید کاری نماید در آنجا خود آنفرزند را نگاه دارند و اگر سرافرازی و عنایتی اخلد
دمانه بتعاشی خواهد بواسطه خشنودی و شکرگزاری پنجاه شصت هزار خانوار ایلات باشد نه ترتیب [illegible] و [illegible] فراهم [illegible]

اسباب و آلات و ازین قبیل بوده در عهده شناسند تحریراً فی شهر ۱۲۳۴

فرمان تشریف لایق جناب تحشیدار کمیر در حالی لقب سپه الامرا العظام اللهیار خان قاجار شرف صدور یافته

چون از آنروز که والی مملکت تقدیر جناب قضا جهان را انجمن ستام طالع تحشیدار مرکول داشته و مهر دیوان
تأیید نظام مهام جهانیان را بکف کفایت بخت فرخنده طالع ما بازگذاشته تا منشور فرمانروائی ما بطغرای
غرای تؤتی الملک من تشاء موشح گردیده جمهور طوایف انام را سر اطاعت بپای پذیرائی فرمان ثبت و تاریخ حکمرانی
رایت ان الملک لله یورثها من یشاء زیب عنوان اقتدار آمده قاطبه حشام امم را پای انقیاد در حلقه
اذعان ما نیز ملزوم همت قضا نهمت که آفتاب عنایت ایزدی را سایه منت است فرموده ایم که هریک از چاکران
آستان آسمان ارکان را که بشرط خدمت اسلاف در مضمار ترتیب خلافت قصب خلاف گوی مسابقت از اقران
ربوده و در معرض ظهور انواع استعداد تمام شفاق خاطر مهر شعار آن در خورد سزاوار لقبه باشد بعطوفت بلند
پرتو بشمول مفاخر تازه بنوازه فرمائیم و قامت قابلیتش را بتشریف خطاب خاص شهر خصاص فرمائیم و از آنجا
در ازمان این سبابا از شمایل احوال امیر الامرا العظام شبه الکبرا الفخام چاکرزاده خاص مطمح نظر کلک السعادت
و اختصاص مقرب اسکنا ان اللهیار خان قاجار بر ظاهر و هویدا است شعور منصب جدید ثمرات اعیانات مکنون ذرات
و منظور نظر خسروانه افتاده در هذه السنه وتیره خجسته دلیل او را از منصب لایق چشم تحشیداری
سرافراز و بتعزیز ازین خدمت ارجمند مشعوف و ممتاز فرمودیم تا بنحو شایسته کاردانی و استمام اوست در ازدیاد کلام از
از آنسته ملازم و نظام ... امیر در اقدام و مزید کار او بیدار و خود را مشهور شود در حضرت ... م در عالیان

خوانین و روسا و سران و سرکردگان و ریش سفیدان و اعیان و عموم حشام و طوایف تحشیداری سپاه
و رعیت امیر الامراء مشار الیه را والی بالاستقلال دانسته اوامر و نواهی او را منقاد و مطیع باشند و از حکم
صلاح او تجاوز جایز ندانند و در عهده شناسند تحریراً فی شهر رجب المرجب ۱۲۲

فرمان ترجمان باشیگری عالیجاه میرزا زین العابدین شیرازی شکرزی دولاخ کمترین ...

از آن زمان که رایت اقتدار ما ترجمان آیت فتح و ظفر آمده و ملوک ممالک آفاق را درگاه فلک
پایگاه مرجع و مقرر بر ذمت همت جهانداری لازم افتاد که از بندگان درگاه خلافت و رهروان
طریق خدمت هرآنکه اقطاب اقالیم بندگی را بقدم صداقت پیموده و در ساحت میدان خدمت بر منهج
اجتهاد ثابت قدم بوده برای شناطرازی ذات همایون ما در هر زبانی به لغات مختلفه همت اهتمام
گماشته شرح و بتقدیم رسوم دعاگوئی دولت جاوید بنا هر زبان آمیزی داشته در تقریر مقام عبارتش
زبان خامه التفات را از رخصت عبارت سازی و در مقام شناطرازی اصغای تعریف بلیغه اش از شرف
سرافراز دیدیم و از آنجا آیات این مقالات مفسر احوال عالیجاه فصیح جایگاه عزت و ولای آستان و
اخلاص و ارادت آگاه عمده الاعزه والاعیان میرزا زین العابدین شیرازی است لهذا در هذه السنه

عنوان فرمان میرزا محمد علی خوش نویس از نیکم در زمره کتاب سرکار جهانداری باشد

چون از آنروزه که قلم قدرت سرخط نگار لوح ابداع و سطح صفحه ایجاد قسم و خط خلق و اختراع آمده
نسخه اوراق کتاب این دولت مستطاب شیرازه خلود و ابقا سمت اتصال یافته و طرازی ابود و دوام

توقیع اقبال را طراز عنوان قدر ارادت آمده را تعلیق خاطر خطیر آن اصحاب استعداد آنانکه در تحقیق شیوه
بندگی متحمل مشقت شوق خدمتگاری باشند و در سلوک طریقه ارادت قلم وار سر بر خط پایداری گذارند
در جمع ادوات حصول آمال ایشان انتظار ترقب نگماریم و در ترقی و تکمیل مدارج کمال ایشان توجهات کامله مبذول داریم

اوایل فرمان حکومت بحرین و بندر عباسی و شمیل و میناب باسم صاحب سعید خان امام مسقط در شهور سنه ۱۲۲۶

چون از آن عهد سعید که بنا خدا الله تائید خدای مجید نسیم عزایم ما سفاین آمال دوستان و دشمنان را
در بحر زمین غایت و سیاست که هذا عذب فرات و هذا ملح اجاج روانیر از این نوب برابه ساحل
سعادت و جای در ورطه خیبت داده ما را بر دوست همت جهان آرا لازم افتاده که هر یک از بندگان
ارادت کیش در برای ادای مناسک بندگی قبال این درگاه را امام محراب حصول آمال انگاشته
و سلوک طریق خدمتکاری را امام قافله ارادت دانسته ساحت آمال ایشان را مهبط انوار تفقدات کامله و عرصه
اقبال ایشان را مسقط انظار عنایات شامله داریم و لهذا عالیجاه رفیع جایگاه حشمت و جلالت دستگاه نجدت و شهامت همراه
شهامت و بسالت کشتاه صداقت و ارادت آگاه امیر الامراء العظام سعید خان امام مسقط را این
معامله در بندگی ارادت کیشی و [illegible] آثار [illegible] عواطف خاطر مهر [illegible] لا امال آمده
در هذه السنه [illegible] خدمت حکومت بحرین و بندر عباسی و شمیل و میناب را بعهده اهتمام
مشار الیه محمد مفوض داشتیم و پایه علو جاهش را در مدارج رفعت [illegible] این موهبت افراشتیم

اوایل فرمانیکه در جواب عریضه عالیجاه مستر مالکم خان بهادر ایلچی دولت انگلیس صادر شده سنه ۱۲۲۲

عالیجاه رفیع جایگاه شهامت و فخامت دستگاه جلالت و بسالت کشتاه فطرت و کیاست همراه صداقت و ارادت آگاه
عمدة الاکابر العیسویة زبدة الاماجد المسیحیة مستر جان مالکم خان بهادر پرتو التفات خاطر خورشید مآثر خسروی را
ضیا افزود [illegible] احوال خود دانسته بداند که عریضه اخلاص ترجمه آن عالیجاه مشعر بر ورود فرسنده [illegible] عزیمت
سمت [illegible] و اهتمام در ازدیاد ظهور ارادت و تقدیم خدمت [illegible] مدت در سطور وی او [illegible]
در ابواب ظفر بر چهره چاکران موکب نصرت آثر مفتوح و مفاتیح تسخیر قلاع ایالات منصور کشاینده ابواب
فتوح بود ملحوظ انظار التفات و مضامین صداقت قرین [illegible] الاشعار معروض [illegible] رضایات
گردید مراسم ارادت و [illegible] درایت و آگاهی آن عالیجاه [illegible] معلوم و مشهود [illegible] او در مزید روابط
اتحاد دولتین علیتین برای صدق ظهور و شهود آمد [illegible] آن عالیجاه صداقت آیت را غازه رواق حدیث
صدق [illegible] ارادت و [illegible] دولتین سالک طریق خدمت بوده [illegible]
ما [illegible] اعتماد [illegible] و بنا بر اتحاد دولتین او را در سلک کارگزاران
این [illegible] مخطوط [illegible] در ارتقای مدارج اختصاص [illegible] انتظام [illegible] لطف نظر

فرمان قوللر آقاسی باشی انظار التفات کماشته عالیجاه محمد [illegible] خان قاجار قزوینی

چون از آن روز که دست سلطنت از فرهای فلک فرسای ما پایه عزت [illegible] بر فراز فلک افراخته دستگاه دولت
از پایداری عهد ابد قضا با عهد ابد بنیاد سعادت ساخته ما را سپاسداری نعمت [illegible] همت مردم
حق شناس و [illegible] خاطر خورشید [illegible] افتاده [illegible] زادان دولت و چاکران دربار سلطنت [illegible] آنکه

استعداد خدمت از صفحهٔ احوالش ظاهر و هویدا و قابلیت ماده و شیرمادهٔ فهم و خاطر جوهر آثار آید بخصوص منصب
مناصبش پایهٔ علیا برافرازیم و در استعلای مراتب خدمتش مطرح انظار توجه و ترقیات سازیم و مراتب استقلال چهره‌نمای
شاهد احوال ایشان پرده رفیع کلکاه شهامت و ولات جسر اخلاص عقیدت آگاه ایلچه بخوانین الفخام متقرب سرکار اعلی
فتحعلیخان قاجار قزوینی است که از زمرهٔ خانه زادان مزید فطانت و ذکا منظور نظر انور و جوهر خدمتش جلا
افزای تیغ جلادت جد و پدر آمده در هذه السنه سیلان ئیل حجشه لیله و ما بعدها اورا بمنصب قوللر آقاسی‌گری
دیوان اعلی فیض غایت فرمودیم و بظهور این عاطفهٔ عظمی مدارج عالی شأن را بر اقران و اشباه افزودیم تا بخوبی باید و شاید
واز جوهر کاردانی او سر زده و آید بلوازم خدمت مزبور اقدام و مساعی تمام بجا آورده از اهمال احتراز دارد
و خود را مورد مزید مرحمت و عنایت سازد کتاب دفاتر خلود شرح فرمان مبارک را ثبت نموده در عهده شناسند تحریراً

فرمان همایون در جواب عریضهٔ عبدالله پاشا وزیر فی شهر شوال ۱۲۳۲ **دار السلام بغداد صادر شد بالا مهر حکم**

جناب جلالت و وزارت مآب نبالت و ولایت انتساب حرمت و شهامت اکتساب نجدت و فخامت نصاب
صداقت و ارادت آداب ناظم دار السلام صدقت وزیر صاحب تدبیر یکدل رتبه عبدالله پاشا وزیر دار السلام
بغداد بتوفیقات الهی مشرف و بعنایات پادشاهی مستغرق بوده بداند که معروضهٔ ارادت ترجمهٔ آنجناب در مرور
ایامی که ابواب فتوح بر چهرهٔ اولیای دولت قاهره باز و نسایم شمیم نصرت و ظفر بر شعلهٔ رایات جهانگیری در اهتزاز
بود مصحوب فلان دام بحسن انجام بهار حضور موضحین و شرف تصفح من الفاتحة الی الخاتمه مشهود رای جهان آرای گشت
در باب فصل خصومت و منزوی و دیگر نشانهای اشعار دولت علیهٔ قیصر و استقلال خود در امر وزارت نگاشته بود تحقیق معلوم

و کیفیت مرغوب طبع عطوفت ملزوم آمد و آنچه مراتب مزبور بسیار بموقع و بجا و آنجناب در خور هر نوع
نوازش و عطای پادشاهانه توجه خاطر ما بر استقلال آنجناب در امر وزارت و اقتدار او در نظم امور آنصفحات
بغایت بکمال و حمایت و اعانت او در هر باب مکنون خاطر عطوفت اشتمال است و انشاءالله الرحمن
از جانب اولیای دولت قاهره لوازم اعانت و امداد نسبت بآنجناب مبذول خواهد شد و آنچه از مراسم
ارادت و صداقت و تعهد اهتمام خود در تقدیم خدمات و تنسیق اجتهاد در مصالح مزید اتحاد بین الدولتین
فقرات چند معروض داشته بود باعث تضاعف وثوق و اعتماد خاطر اشرف در بارهٔ آنجناب شده و تعیین مصلحت
که موجبات صدق گزاری دولت را با سر باشی و در ملاحظهٔ مصالح آن جا بدقت مساعی خواهد نمود و بعون
الله تعالی از ساحت سعید مراتب بنظر درستی و قبس انوار مکارم همیشه از پیش خاطر محو نمود در شرف قرب و ذوات
رخصت انصراف دادیم ظهور التفات ملوکانه نسبت بآنجناب بر قلم انیس باین خطاب رتبت و فرحی الدائم
عطاف خاطر مهر اتصاف را در بارهٔ خود باقصی الغایه دانسته چنین داند که هر گونه مهمی متصوری که آنجناب را پیش آید
اولیای دولت قاهره بنجاح مقرون خواهد بود و هر نوع اعانت و حمایتی که لازم شود نسبت بآنجناب مبذول
خواهد شد باید با نهایت استظهار در مهام متعلقه باستقلال و استقرار بپردازد تحریراً فی شهر جمادی الاولی

رقم عطوفت شیم همایون در جواب عریضهٔ صدر اعظم دولت علیهٔ عثمانیهٔ روم بالا مهر احکم

جناب صدارت و وزارت و امارت مآب عظمت و حشمت و جلالت نصاب حرمت و نجدت و نبالت انتساب
فخامت و شهامت اکتساب صداقت و ارادت و یکجهتی آداب اکفی الکفات افخم اجل الوزراء العظام نظام الدوله

والشوکة والاحتشام صدر اعظم دولت علیهٔ عثمانیه را توفیقات الهی کافل احوال و کمال کفالت
مقرون اسباب مزید اقبال بوده مکشوف رای صواب‌نما و مشهود ضمیر صواب تعبیر ملک‌آرا باد که در ذریعهٔ اظهار آداب
صداقت آن جناب در بهجت‌آرا زمانه واصل پیشگاه بزم سعادت آثار شده از مضامین مسطوره آن مستورات اوضاع
کشف قناع اختفا نموده فقرات آن در شرح بر رو عهدنامه‌ای که مابین دولتین روس در خط ارزن‌الروم موالات آن دولت
محروس نگاشته و اتفاق آرای اولیای دولت علیه را در تمهید و تدارک اسباب غزا و جهاد خصوص
اوضاعی که در آذربایجان واقع شده بود بحکم حجهٔ جامعهٔ محمدیه صلوات الله علیه و آله معلوم شده بود و مخفی
معلوم است که تیسیر ابدیت روم و ایران بوسیلهٔ اتفاق و اتحاد ملت در حکم یک دولت و اسباب علیه معهد
او است و استحکام این موافقت و مراصدت و تمکین این امر از قرار قضا و حکمتهای خفیه یکتا بیهمتا تحقیق آن
بود که تجربت است تا دولت قاهرهٔ ایران با روسیه در جنگ و جهاد بود دولت علیهٔ عثمانیه را باقتضای عهدی
که با آنها داشتند معذور شده مع الظاهر همدستی کنند حالا که آن دولت هم زوال‌آمیز ایشان آغاز حرب
و جدال دارند وقتی خارج از آن با جماعت مزور عهد صلحی نارسته بودیم مع هذه المراتب بحمدالله الکافی جانب
جامعهٔ اسلامیه در میان است و عهد و فاتحه فیمابین بسته شده از هر جانب ملحوظ و مرعی داشته شد
و شروطی که در عهدنامهٔ مبارکه بین الدولتین مرضی شده و محکم گشته است در هر باب آنچه مقدور است معمول شد
و از این طرف مضایقه و اهمال نشده و نخواهد شد انشاءالله تعالی با اظهار شریعت مقدسه دولت اسلام را
تا زمان ابد در ضمان حمایت خود خواهد داشت و آنچه مقصد دولتین است بحکمت بالغهٔ خداداد از پردهٔ غیب بمنصهٔ ظهور

خواهد آمد

خواهد آمد بر آن جناب جلالت مآب لازم است که در انتظام مهام دولتین علیتین جانب کفایت خود را
ظاهر ساخته در هیچ حال دواعی ازدیاد معاضدت و شوکت علیه را فرو نگذارد و همواره از احوال آن اقبال شوق را
در طی ذرایع صادقانه با تفصیل مقاصد و مهام دولت بهیه مشروح و معروض دارد تحریراً فی شهر ذی القعدة الحرام سنه

فرمانی که باشعار وزیر اعظم دولت انگلیس مرقوم و اعطای نشان مرصع شده بالامر بحکم

جناب جلالت و نبالت دستگاه وزارت و کفالت آگاه صداقت و ارادت آگاه نظاماً للوزاره
والکفایه والکفاله کفیلاً للدوله و حشمته تجلاله کافل مهام الانام ناظم مناظم الایام وزیر فرخ‌رای
فرخنده تدبیر لارد کسلری وزیر دولت بهیهٔ انگلیس مشمول الطاف بی‌نهایت شاهانه بوده از مکنونات عاطفت پادشاهی
بدینگونه غرا آگاهی حاصل نماید که چون اکنون که بتایید داور منان نشان والای دولتین ابد ارکان را
آیت ائتلاف زیب عنوان بیان و طغرای غرای موالات طراز لوحهٔ منشور گشته جا دارد نشان دولت
همایون مدار تشیید آیات این موالات با اعلای اعلام التفاتهای کامله نسبت بامنای آن دولت بهیه
نصب العین همت والا نهمت شد ارکان این مظاهرات بانتشار آثار توجهات شامله درباره اولیای آن دولت
سینه هیچیه مکنون خاطر خورشید مآثر شد و بنجاب صداقت مآب که در دولت بهیه انگلیس از ارکان رکین
و اعظم منتسبان آن دولت ابد قرین است سزاوارتر چنانچه مقتضیات اتحاد دولتین علیتین است که از جانب
دولت علیهٔ ایران گاه و بیگاه بعلامات التفات خاص مخصوص و بنصب نشان عاطفت شایان درباره آن جناب مبادرت
استلاف بین الدولتین محکم و مرصوص آید و لهذا در نبوقت یک قطعه نشان مرصع از مرتبه اول از دیوان

التفات بهجت بخش آب غایت و غرابت دیافت که پیکر مفاخر را بدان زینت افزاید و از روی کمال اهتمام

با فرمایش سایب ایام خیریت اقدام نماید تحریرا فی شهر جمادی الثانی سنه ۱۲۲۹

فرمان قجار به وزیر دولت روس شرف اصدار یافته و نشان مرصع مخصوص عطا شده بالاجبار حکم

جناب وزارت و جلالت دستگاه … کفالت همراه شهامت و نبالت پناه درایت و کفایت انتساب

خلاصه صداقت آگاه اعظم الوزراء العظام افخم الکبراء العظام نظاما للدولة والکفالة قواما للحشمة والجلالة

مرجع عموم اذناب و روس وزیر بی نظیر دولت بهیه روس را والا شان الطاف غیبی پیرایه از دو …

پیکر اقبال بوده از کمال الطاف پادشاهی هر دم بیگانه غرا آگاهی حاصل نماید در این اکنون که به نوازشات یگانه

خداوند نشان یگانه که … ابد نشان خورشید و از نشر ضیا … روز آن مستفاد و دو رکن قرین تابان

کالشمس فی رابعة النهار آمده خصوصا آن هر یک از … دیگر را البطة … و روابط … مرآن

جانبین را بر وجه اتم … شده و متواصلات … آن ما را منظور نظر خورشید اثر آن …

از … آن دولت ابد مدت را با اظهار التفات در خور … باشیم و بدین جهت ارتباط … الطاف

موالفت افزاییم و معلوم آن جناب جلالت انتساب که خص ارکان آن دولت پایدار و واسطه عقد مناظم آن کشور

و اقتدار … زیاده منظور نظر عاطفت ما و شمول مزید توجه و التفات ضمیر مهر الضیا … و …

خجسته وارد … فرح … با انجاح … خاطر و … آفتاب … با کمال تعطف نشان

شیر و خورشید مرصع از مرتبه اول … ممتاز داشتیم و نشان مخصوص آن جناب را بدین عطیه که خواص مقربان را

گودان

مخصوص است نشانه خاص گذاشتیم با این نشان مبارک را طراز پیکر عزت و زیور صدر صداقت داشته

در اتمام مناظم مو الفت یگانگی بین … تمهید مصالح جهات دولتین اقدام نماید و مطالب خود را بدربار معلم

و وسایل صادقانه با اولیای دولت ابد کرا معلوم … با انجام آنها اشارت علیه … تحریرا فی شهر شعبان المعظم ۱۲۲۹

فرمان نشان عالیجاه داکتر کمپیل حکیم انگلیس که همراه ایلچی به ایران آمده در شهور سنه ۱۲۲۶

که از آن زمان … باشد از … روح پرور تاییدات خداوند مجید در گلشن بخت سعید ما حین نیر امانی و منجح

آمال و … نفحات لواقح … قبال … چمن … زوال … روز … بزرگ … را

اسباب … حکیم علی الاطلاق ملزوم همت قضا … اتفاق افتاده که از حد مقداران … روز … از هر کشور

صاحب استعداد و … ارباب … هر دولت که به اقتضای فطانت فطری … قطع … خدمات

به اتمام تقدیم رسانند و در تاکید قواعد خدمت جامع اسباب حذاقت و صداقت آید نشان ارادت … انجام

قبول مختوم و پیکر … را نشان توجه شاهانه مزین و مورم داریم عالیجاه فصیح … درایت و فطانت همراه

حذاقت و صداقت آگاه عمدة الاطباء العیسویه … المسیحیه داکتر کمپیل … از دولت …

سفرای آن دولت ابد … در ممالک ایران مقیم و در … جناب … خود … توقف در … طبابت … بود

در شرف … مرحمت … مردم پیکر مفاخرش … نشان شیر و خورشید مرصع از مرتبه … نشان …

التفات افزودیم **فرمان … ایشک آقاسی باشی سر عسکر روم در خصوص انفاذ خلعت مرقوم شده**

جناب مجدت و جلالت مآب … نبالت … شهامت … صداقت و ارادت آداب

امیر الامرای العظام زبدة الکبرای الفخام وزیر صایب تدبیر معظم مشیر مشتری ضمیر مکرم صدر آستق
افخم محمد امین پاشا سرعسکر دولت علیه عثمانیه و والی ولایت ارزنة الروم تبارتر و توالی عواطف
خاطر مهر اتصاف شاهانه مباهی بوده بداند درین اکنون درباب عنایات خداوندگانه که پیکر شاهد مرادات
دولتین ابد نشانه پیرایه پوشش تجدید عهد قدیم و تقدیم اسباب مصافات تو گیتی جاوید مقدمه خلوص دوستی
دولتین قویم آمده ما را منظور نظر جهانداری است و در باره منتسبان آن دولت جاوید آیات تعهد مهمات شان
و پرورش عقاب شان را بمدارایا به مرتب از ذرت عاطفت خلعت مفاخرت شان پوشیم و از آنکه مراسم خیرخواهی و کول
مصحح کشش نسبت بدولتین ابد مثاب بواسطه تواتر اخبار در نیر او تقاریر جلیه ثقه و ارقام آرای انور
شهریاری بر ساحت دولتخواهی کفالت او پرتو وثوق و اعتمادی جدید ثقه مزدوم همت التفات انفاد
در با صدار این همایون رقم علو فرشیم مکنونات توجه خاطر اقدس الشرف بانجناب ظاهر و بظهور مراسم عاطفت
او را قرین صنوف مفاخر داریم و تا غایت عنایت شاهانه را آیتی باهر بشرح از ملبوسات خاصه بدو موجب تشریف انجمن آرا
از کپنجه خاص معین و مصحوب فلان عز افاد یا ق خلعت مبارک را پیرایه پیکر مفاخر داشته همگان را در تمهید
قواعد صلاح اندیشی و ازدیاد مبانی اتحاد دولتین اقدام و صرف کفالت و کاردانی خود را باعث المدارج
مشمول عواطف عظمی سازد و مراسلات عرایض صادقانه معروض دارد که ... تحریراً فی شهر ... ۱۲۲۱

فرمان همایون که در خصوص لقب نظام العلمائی عالیجاه مقرب الخاقان میرزا محمد حسن صادر شده

درازآوزه بدیع عنایات وجوه نظام معالم معارف از ... این دولت ابد نظام افزوده و تا ... مبدء عالم

شهود مناظم مهام دولت و جهانداری را شاهد کمال کامکاری و دقت هوشیاری داشته مدار ملک داری ملک آرا
و پیشنهاد خاطر مهر ضیا که جام جهان نمای صور استعدادات و مرآت الصفای شهود حقایق چاپایات
افتاده که در مجازات مواهب پروردگار علیم و مکافات نعمای سلطنت قیم در تنظیم قوانین دین مبین و تقریر
رسوم ملت متین الثقات کامل مبذول داریم و از اصحاب دیانت و درایت آنکه جوهر ذات را
از اعراض اغراض و خبث خیانت مبرا دارند و در تکمیل مراسم صداقت و ارادت شاهد کمال اجتهاد
و استمام جهد آورند در تنظیم مهام معارف شان خیر و در تمام اصول معاش شان التفات جزیل فرمائیم
معاند این ترتیب و تسبیب اسباب نیز تقرب مصداق احوال عالیجاه رفیع جایگاه عزت و نجابت
ضمایر و کمالات کیستنا حقایق و معارف شعار صداقت و ارادت آگاه مقرب الخاقان میرزا محمد حسن
از جمله خانه زادان دولت قوی بنیاد و بواسطه کمال حسن استعداد از معدلت عنایات خاطر اقدس
یافته و برترخت قابلیت از مصباح قبول خاطر پرتو فضل تعبیت حسن یافته ارتقای مدارج عالی شان بتفویض منصب عالی
منظور نظار مهرآثار افتاده و اعلای معالم افکارش را اعلان ترجمات کامله تعبیر از خورشید شعار آمده در دیده السنه
قویم خجسته ولیت و مابعد او را از تفویض منصب جلیل نظام العلمائی سربلند مشیم و اعلام مباهات اش را
در جمیع اکفا و اقران بظهور این عاطفت افراشتیم تا در ذات البیضای ... عظمی ذخیره مخزن مفاخر داشته
با نهایت اجتهاد در لوازم شغل مزبور اقدام و در تحصیل مراضی خاطر همایون و دعای دولت روزافزون اهتمام نماید
مقربان خاقانی مستوفیان دیوان قضا توان شرح فرمان مبارک را در دفاتر لازمه ثبت نموده از شوب تغییر محفوظ دانند

فرمان که در خصوص منصب ملک الشعرائی عالیجاه مقرب الخاقان محمد حسین خان کاشانی صادر شده

که از نمایش صباحی که صباح نشاط افزای دولت جاوید مدت خاقانی خضرت بخش گلشن جهان
و جهانیان نظاره‌گاه انوار این شوکت ابد الصباح صباح خرمی در مشکوة خاطر فروزان آمده در قطعات
اقطاع گیتی بازیچات فضل از نصیر ترشحات سحاب معدلت با چتر موسم بهار نماید و افراد قصیده
بشر را از نشر اضواء مکرمت ما شئونات روز و شب جمله مطلع فجر نهار ما را که اختر چهر اشراق نجم تموز فروغ
افروز آفاق قدر ارزونی است بعد سعد آسمان سلطنت عالم مدار است همای طایر خرد پرور طایر فرخ
فال ضمیر عطوف اثر ملک حسن حسین ساحت و بال پرواز هوای همت است که از موزون
کلامان خجسته لب نوا و نوا سرایان بوستان مدایح مرتبت اند تا آنکه منطق احوال ایشان بیان مبین ارادات
خیان ناطق بصفات معالیشان در تصدیق ضمایر صدق قلوب بشر هدی صادق ید قدرت ارباب تقویت
از بحر خدمت کامل درر اوفر عوارف مبذول گردانیم و در نظم احوال رفعت بنیان از بسیط جوهر مدد آرای
جمعیت خاطر فراهم آوریم تا در ترکیب ارکان نشاط از دل طراوت یافته به رنگ طوید ایشان آورده و نکهت و شمیم حشمت
و صفا ذرات را از توشیحات طبع سریر تنبیر تنسیق صفات کمال او تنبیه نموده ترجیح مفاد این نسبت بدیع قطع آخرین
این کلام بلاغت ترصیع شاهد خجسته او هر جا فرد دیوان احوال تحت نصاف الطاف عالیجاه
عزت و مقامات نسیم اساس فصاحت و شاخ گستر شاهراه خلاصه ارادت آگاه مقرب الخاقان آقا محمد حسین کاشانی متخلص بصبوری
در مضمار هنروران معاشرت نشاء سرایی شعار آبا و اجداد و پدر و دیوان اقوالش تذکره خدمات بلاد صدق تیسیر نموده

صحیح الارکان

صحیح الارکان اراده‌اش از عروض اراجیف ارتیاب سالم و دایره تصحیح خدماتش از تطرق
انفکاکات اختلاف مسلم از مشرب صافی صفا بخش انجمن شعرا و از طبع غرا غیرت افزای فحول اوصاف
در مصطبه شاخوان اسلاف کش ساغر اسلاف خویش است و از خلاف خاندان بلاغت بلوغ شکار قرب
بزم خلافت در پس حدیقه خیالش از شکوفه اشعار بی‌نظیر فردوس نظیر است و نظیر انوار گلشن طبع
روانش طیره ده روان انوری و ظهیر بدیمو جابت جامی از صفهان خیز خیابانهای نظرگاه دماغ
جان و نافه از مشک و ترکش نیز ملتفت خاطر خدیو انه‌اش بجوار مجمع جان آمده در هذه السنة ئیت شید
سعادت سیس خیل خیر مقربان بساط حضور شرف داشتیم و در ردف ارتصاص از قید خطاب طبیعت اما فیه
افشار مستغنی کرده داشتیم و تا وصلت شاه دان ما آرایش از هر جهت حاصل و خروج از نایره هر نوع نوایش صوت آشنا
او را بمزید تقدمات سابقه از تشریف ملک الشعرائی دیوان شعرا شجاع ردیف خیر صاف آستان کیوان جاه
فلک ارتفاع فرمودیم و پایه علیا برش را باعتبار ظهور این التفات بر اقران و اکفا افراشتیم تا بمددی
شرح در نشر مناقب حضرت روز افزون و بسط مدایح شوکت ابد مقرون با فصحای غزل اسرار بسط
مغازلت و مباسطت گسترده دارد و با سحبان سخنان بلیغ در تسلیع مراسم مداحی اسباب بلاغت و فصاحت
در میان آورده و هم خدمت کلیدداری روضه مطهره و بقعه منوره فرزند رسول خدا و بضعه بتول عذرا فاطمه
بنت الامام الهمام موسی بن جعفر الکاظم المعصومة المکرمة المشرفة لمدفنها ارض القم علیها و علی آبائها
الکرام التعظیم و التکریم را چنانچه با مرحمت شده و الدار او بود کما کان با رسومات مقرره بآن مشارالیه مفوض فرمودیم

تا افتتاح ابواب جهت بگشاید اورا مفتاح سعادت بوده از اقدام لوازم خدمت مزبور سعادت دارین
حاصل و برای دولت ابد ثبات تحصیل مثوبات کامله نماید مقرر آنکه منهیان صاحب رای دیوان خسروی
و دبیران کلیم کلام دارالانشای شاهی ناظمان مناظم دولت ابد نظام و حافظان وقایع سلطنت جاوید قوام
شرح فرمان اشرف همایون را در صحایف دفاتر دیوانی ثابت نمایند و عالیجاه معزی الیه را در جمیع محاورات
و مخاطبات در تسمیهٔ این رفیع خطاب و ثبات این منصب رفعت انتصاب محتشم و محترم دارند و خلاف
حکم اشرف را موجب مواخذت شمارند و در عهده شناسند تحریراً فی شهر ربیع الاول ۱۲۲۱

فرمان همایون که درباب تفویض منصب سرتیپی عالیجاه علیخان غلام پیشخدمت باشی و امیر آخور باشی صادر شد

که از آنجا که رایت اقبال ظفر قرین موکب نصرت اشتمال را ثبیر و رایات قدر اقتدار دولت بی زوال
چون رایات رفعت آیات آسمان فرسا و خورشید پرور آمد شهاب صیر عزیمت شهریاری از درج جهانگیری
ابقی لیالی سبقت گزیده و در چرخ حرون برای رکوب پیشروان جنود احکام محکمهٔ حکمت الهی
مزین بزین زرین مارا که رواج رحمت حق گذار در جهای فات خوارق جلالت حکمی مجرب علوی
و تلطف نظار جهان آرا در ترتیب اسباب تربیت بندگان آستان خلافت بنیاد در تقدیر قربت ملزوم
همت قضا نهمت افتاده که از پیشکاران خدمت بارگاه و فدویان آستان فلک اشتباه هرآنکه در جلوه
رهان جلادت فارس فرسش از همگنان پیش آید و در مضمار اظهار چاکری نقد غیرتش بر اشباه و اقران
مناقب جدید باعلای اعلام علیا شأن از نقد شعور خدمات شقهٔ رایات توجه و التفات کشیده تاج مدار

خدماتش را در پیشگاه قبول التفات آسمان فرسا فزون باشد هر روزش از تفویض منصب تازه درجه ارتقا
افزائیم تا در عرصهٔ مفاخرت با افاخر و اکابر مرکب مفاخرت تازد و بر کوکب ابرش مباهات
از اشباه و اقران در معرض معارضت رتبت آیت سیما افرازد عالیجاه رفیع جایگاه شهامت و بسالت
همراه صرامت و جلادت دستگاه اخلاص و ارادت آگاه عمدة الامراء العظام فدوی جان نثار ارادت
ارتسام مقرب الخاقان علیخان از بدو ورود کوکب خاور به وجه مرکب طالع سعید مدار در کار خدمت بوده
و شهود استعدادات کامله از و فرود اشفاق شاملهٔ ما در مدارج سند که منصب بر منصب افزوده پس از ارتقای
مشاغل عدیده و ارتقا از مناصب رسیده به منصب غلام پیشخدمت باشی و امیر آخور باشی سرکار کیتی مدار
پادشاهی بر انیس مخصوص سربلندی و هم بمزید سرافرازی قامت ارتقای در جانب خدمت را منظور نظار بلندی پایهٔ شاهنشاهی
در بدء سنه یونت ییل خجسته دلیل وزیر العهد اعلا و به برش غلام مسابقه او را باشم و شاق حام و تبارک الله
فرمودیم و بدین اعتبار از مرتبهٔ سابقه بر پایه افتخار و اعتبار افزودیم تا بنوعی که باید و از حسن جلادت و کاردانی او
او سزد و آید در مراتب خدمت مزبور مساعی موفور معمول دارد و در مناظم مهام متعلقه مراسم اهتمام بجا آورد
مقرر آنکه عالیجاهان رفیع جایگاهان سرکردگان و خوانین و اعیان و سلاطین عظام و به تشخیصات مفصله فوق مراتب
مشارالیه را سرتیپ و ناظم ترتیب خود دانسته در مجاری امور از امر و نهی او تجاوز و تخلف جایز ندارند
و در هر باب به مواد متابعت و انقیاد او از لوازم شمارند عالیجاهان رفیع جایگاهان متصدیان مهام دیوان اعلی
و لشکر نویسان دیوان قضا نظام شرح فرمان مبارک را در دفاتر خلود ثبت نمایند و در عهده شناسند تحریراً فی شهر

فرمان همایون که در جواب عریضهٔ ایلچی جنرال لیدیانه یرملوف که در خصوص فوت الکسندر رواج
ایمپراطور روسیه و جلوس قسطنطین برادر او بر تخت امپراطوری نوشته بود صادر شد

جناب ایالت و جلالت دستگاه کفایت و کفالت آگاه شهامت و ابالت انتباه صرامت و نبالت همراه
صداقت و ارادت آگاه عمدة الامراء العظام زبدة الکفاة الفخام جنرال اتشف با احتشام یرملوف
سردار و ایلچی بزرگ دولت بهیهٔ روسیه مترادف توجهات خاطر اقدس شاهانه مخصوص بوده بنور علائم
همایون مباهی باد که عرایض آنجناب مخبر از وقوع واقعهٔ ناگوار و مشعر بر طلوع شعرای سلطنت پایدار از اوج اسکندری
التفات همایون و ملحوظ نظر جهان آثار عواطف مقرون گردید با اقتضای کمال اتحاد در رسم عزا تعزیت و تهنیت توفق
گوشت همین گلشن خاطر را مسرور بکنار اشارت کدورت گرد غبار آمیز منظر طراوت آمد و حدیقهٔ ضمیر را آب
صبا این بشارت مسرت آیت موجب تجدید بهار بهجت گشت اگر کوکبی از اوج سلطنت بحضیض زوال
شتافت افق نعمت خداپرور از مطلع اقبال فروزنده اختری پرتو جلال تافت و چنانچه نهالی از ریاض
جلالت بتیشهٔ حوادث از پای درآمد شجرهٔ دولت در حدیقهٔ اعتلا بارآور گردید و بحجلهٔ اورنگ خاقان فیها
بین البشر بر ادرکان از لفای این دولت را در علامت موجب باعث ان ارکت سمت بهمت صدق و صفای
اجتماع اسباب مواصلت و مرافقت در آثار غم و شادی ملال و کامرانی شریک و مدرک باید آنجناب بحسن کفالت
و نیکخواهی که در نظم حدود مراتب و حفظ ثغور و مضافات شیرازه بساط آن پیش ازین پیش تر موهّد
اسباب تزاید این سلسله جاوید و دقایق کفالت را از روی کمال دقت مرعی و ملحوظ دارد و توجهات خاطر ...

دربارهٔ خود بسرحد کمال دانسته همواره حقایق اوضاع را با مسئولات خود معروض و در معرض کمال التفات

فرمان که در جواب عریضهٔ حاکم بمبئی بانجاح مقرون داند تحریر رفته شهر ربیع الثانی ۱۲۳۱ صادر و در ذی الحجة الحرام ... مزده

جناب مجدت و نبالت دستگاه شهامت و بسالت آگاه فخامت و نباهت همراه حکومت و ایالت همراه
صداقت و ارادت آگاه عمدة الاکابر والاماجد زبدة الکبراء الماجد مشتهر ابتداه حاکم بمبئی
مفتاح حکمرانی و اقتدار از مفوض دست کفالت و هوشیاری بوده مقرون اعلان همایون باد که ذریعهٔ ظهور کمال
ادب و وثیقهٔ ادب و صداقت آنجناب در صروف تضمین مؤیدات دولت و مرورات ان از مسایل
مسعدت مصحوب عالیجاه زبدة الاشباه داکتر حکیم در انجمن بهار حضور دستگاه حضرت شهود ظهور
شارح سرایر صداقت و دولتخواهی و رسوم کاردانی و آگاهی آمد مراسم صفای طویت و حسن عقیدت آنجناب
برای عواطف پیرای پادشاهی بر وجه احسن واضح و روشن و دقایق آداب دانی و ارادت او بر ضمیر منیر
شیار مستحسن لایح و مبرهن گردید محاسن دولتخواهی آنجناب و التزام دقایق مقتضیات اتحاد در
هر از مضامین صداقت قرینش مشهود بود موجب مزید وثوق و اعتماد و تضاعف التفات خاطر عواطف بنیاد
افتاد در باب جزیرهٔ قشم و اعلام عالیجاه عمدة الاکابر کلک دولت بهیهٔ انگلیس و لزوم اهتمام در قلع
و قمع سارقین دریا که معروض داشته بود معلوم شد بعون عنایت خداوند احد بحسب عواید امر
دولت واحد و خیر و شر و نفع و ضرر هر یک با آن دیگر راجع و عاید است و تنظیم و تنسیق امر بحر العجم و سواحل بحر
هر گز خلاف ... از حواشی آن معابر و مراحل بر اولیای این دولت ... لازم و ...

با التفاتهای لازمه و تأکیدات بلیغه جازم مهمات شد چنانچه مخصوص همین امور درین روزها فرزندان کوکب اختر

شوکت و شهریاری و تابان گوهر عمان دولت و تاجداری خجسته فرزند نامدار حسینعلی میرزا فرمانفرمای

مملکت فارس را بپایه سریر خلافت عظمی احضار فرموده‌ایم و بعون الله تعالی بعد از ورود او قراری که باید

اطمینان کارگزاران و متوطنین آن بلاد داده خواهد شد در خصوص علیجاه زبدة الاعیان مستر بریجس خان که بدان

وضع متمنی گردیده بود از قراری که علیجاه وکیل الدوله مقرر گردیده بمتابعت آنجناب مقرون انجاح داشتیم

و غرض اظهار و جهت فخر شان آنجناب را از مدارج ملتفتات خاطر خطیر شاهانه نیز بالاتر از رقم ملاحظه شیم

شرف اصدار یافت ملزوم رسوم دولتخواهی و خیراندیشی آن رفعت آنجناب که کلکان مقتضیات مصالح دولتین را در

همه گونه امور مرعی و منظور دارد و در لوازم آن بر وفق راستی و درستی رویه کوشش و ترجیحات شهریاری را

درباره خود زیاده از حد شمه با نهایت استظهار بانتظام مهام متعلقه پردازد و مسئولات را در طی عرایض صادقانه

در معرض حصول التفات مقرون خواهد یافت تحریرا فی شهر ربیع الاول ۱۲۳۰ فرمان خاقان به حکیم فرانسه

هر از زمان نعمت لوایح عبودیت شهد اقبال در هوای گلشن دولت بهره‌مند و نهال شجر آمال آمد

و از تأثیر رایحه مسیحی الانفاس نتایج مبارک سنت تجدید ارکان جاوید یافته رقم اصنافی امیدوار گردیده

مراتب حذاقت حکیم و پاس تمام طبیب در انتظام امور نفوس سلیم و تنعیم [illegible] قوم و جهد

صلاح مزاج ملک تقسیم آن نموده هر از اعیان و اتباع بهره‌ور است سرانکه باقتضای مستعدات طبع سلیم

و قوه راستی رای مستقیم درسرگر طریق خدمت جامع مراتب حذاقت و صداقت آید و برای تصحیح نسخ عقاید نسخ [illegible]

عموم معاشر از نسخ جات رسوم خدمت نماید بتعدیل مزاج اعتبار شوکت جهات کافه مبذول داریم و در دفع

مواد مکروهات خاطرش از ترتیب معاجین عنایات نظر التفات حکما نیم و از انجا که تشریح این مقصد که

احوال صداقت شمیم عالیجاه عزت و فطانت نشان حذاقت و درایت توامان اخلاص و ارادت ارکان

زبدة الاعیان المسیحیه فرانچسکو مراوند ربونات که از اعیان اطبای فرنگ است و بطور معالجات مشکله مداوای

امراض مزمنه مراتب مهارت و وقوف او مشهود و شهود حذاقت لائقه منظور نظر حضور شهود آمده تا اسباب

مفاخرتش را ذخیره جدید فرماید و در معرض مفاخرت برشماه و افراشته سمت [illegible] حاصل آمده در عهده النسبه

فرمانبری خجسته دلیل اورا آنجناب ملبس خلعت حکیم باشی و ذیل القاب او را مطرز بطراز فاخر حکیم باشی فرمودیم

تا از ترتیب مفرح این مرحمت ترطیب دماغ درایت نموده با نهایت اهتمام در تحصیل رضای خدمت و صداقت اقدام

و حسن حذاقت خود را زیاده مشهود رای جهان آرا نماید دارد مقرر آنکه عالیجاهان فتوت و جلالت دستگاهان مستوفیان عظام

و دبیران دار الانشای قدر نظام و عموم عالیجاهان دیوانی و قاطبه ارکان دولت ابدآیت در مناشیر معلقه

و احکام و ارقام لازم الاطاعه و مجاری مخاطبات و مطاوی مکاتبات عالیجاه فرانچسکو خان را مومی الیه را

بخطاب و القاب مرقومه مخاطب و ملقب دارند و شرح فرمان مبارک را در دفاتر خلود ثبت نموده [illegible]

فرمان پادشاه فرمانفرمای هندوستان مهر مبارک که در مقابل طرف اول از زر چسبانده شد

بمنتهی شوکت و نبالت و جلالت نصاب فخامت و شهامت اکتساب شوکت و نجابت انتساب

صداقت و ارادت لایق صداقت و ارادت همراه [illegible] المنظم و الاکرام [illegible]

افخم الکفات الفخام جلیل الولاة العظام مفخر الاکابر والاماجد امیر الکبیر الماجد فرمانفرمای ممالک فسیح الارجای

هندوستان صدرنشین ارائک عزت و جهانداری بکروف [illegible] و معلوم ضمیر مصلحت منش باد که از قراریکه معروض

خدمت عالی افتاد و بجناب آن صورت محاسبه از معاملات در فیمابین دولتین علیتین [illegible] افتاد و آنچنان و بتوسط ایلچی [illegible] الاجلان

مستر هنری ولک وکیل اندولت ملحوظ کارگزاران فرزند ارجمند سپهسالار نایب السلطنه الیه افتاده و [illegible] افتاد

عالیجاه مشارالیه از قرار نوشته جناب وزارت مآب مستر کنگ وزیر دول خارجه دولت انگلتر با [illegible] تشخیص و تفریغ

محاسبه مزبوره با کارگزاران هندوستان [illegible] گذشت محاسبه بقایا [illegible] تشخیص شود باید [illegible] کارگزاران

نماید چنین عالیجاه مشارالیه باید بجانب [illegible] در دولت ابد مدت مقیم بر عالیجاه عزت و فطانت همراه اخلاص و ارادت آگاه

جارج ولک برادر خود را که بسمت آگاهی و صداقت موسوم است بجهة تفریغ و تشخیص محاسبه مزبوره روانه هندوستان سازد

فرزند بهمال مشارالیه حقیقت و ضبط و تصفیه محاسبه را بانجناب اعلام داشته و هم عالیجاه مشارالیه را از کیفیت و حقیقت آن مشخص ساخت

بانجناب مرقوم شود رخصت قرار این خواهد نمود کمال اهتمام بوده محاسبه آن نیز با [illegible] مفروغ

شود و امری که منافی رسوم یکجهتی در میان نیاید معلوم است در آنجناب جلالت مآب ابراز آنکه از حقیقت مشهور گردید

کمال مصلحت و خیر اندیشی و ملاحظه مصالح مزید یکجهتی دولتین ابد مبانی قرار اتصال و جوه مزبوره [illegible] و مشاق

مسامحت خواهد داد و بدستور سابق جهات عزت غایت تحقیق خواهد نمود و کما کان در مصالح کفالت و کارگزاری

مراسم وفق اهتمام معمول داشته بکمال تحقیق جهات مزبوره هر باره خود و [illegible] دولت علیه اعلام دارد در [illegible]

انها ثبت علیه تحریراً فی شهر جمادی الثانی ۱۲۳۱

احکام در باب جارج ولک برادر هنری ولک وکیل دولت انگلیس در خصوص محاسبه هند صادر شد

بر عالیجاه عزت و شهامت همراه فطانت و درایت آگاه اخلاص و ارادت آگاه زبدة الاعیان العیسویة جارج

ولک بعنایات خاطر پادشاهی مباهی بوده بداند که از قراریکه معروض خدمت همایون افتاد در بین جناب جلالت الکفات

والامرا الکفی الاماجد والکبرا فرمانفرمای ممالک هندوستان صورت محاسبات دادوستدی فیمابین دولتین علیتین را

الفاد نزد کارگزاران فرزند ارشد سپهسالار نایب السلطنه الیه داشته و از قرار نوشته جناب وزارت مآب مستر کنگ

وزیر امور خارجه دولت بهیه انگلیس عالیجاه عمدة الاعیان العیسویة مستر هنری ولک وکیل اندولت بهیه مامور گردید

محاسبات فیمابین دولت علیه را با کارگزاران هندوستان بوده و قرار چنین شده است که عالیجاه کوتی مشارالیه درین

مملکت متوقف و آنچه در بسمت دیانت و درایت معروف و به اسم خبرت و آگاهی موسوم و موصوف است

روانه هندوستان و محاسبه مزبوره را مفروغ و آنچه طلب کارگزاران این دولت شود بازیافت نموده بیاورد در فرمان

شان جهان آگاه به جناب فرمانفرمای معزی الیه عز رقم یافته و اشارات و نگاشته در باب رفتن آن عالیجاه مزبور

به بلاد هندوستان روانه و محاسبه مزبوره را بر وفق حقیقت و حساب مفروغ و آنچه طلب کارگزاران این دولت آید

بر وفق قرارداد جناب فرمانفرما بازیافت و آورده عاید سازد و در عهده شناسند تحریراً فی شهر جمادی الثانی ۱۲۳۱

فرمان بالیمن در خصوص بزرگ نشینان و بزرگان کمپنی با ظهار التفات در اظهار اهتمام و ثبات صادر شد

عالیجاهان فیض همراهان حشمت و جلالت دستگاهان نبالت و نجابت انتباهان جرئت و فخامت کشیشان

کافه مصالح الانام ناظمی مناظم المهام عمدة الکبرا الفخام بزرگ نشینان و بزرگان کمپنی بعضی مفاخر کاملة انگریز اعلی

پادشاهی قرین اکرام شده قبل ازین عالیجاه میر الامرا العظام مقرب الخاقان میرزا ابوالحسن ایلچی بزرگ دولت علیه [illegible]

همایون شهریاری با آن لآلی انگاشته بود که بعض ظروف بلور به تجربه مکرر اقدس قدرت نمایند با اتمام رسید از روی کرم
در فوق مقرب الخاقان مشار الیه معروض پیشگاه بارگاه خلافت و ثبت عالی آن منبر بلند گوهر رشحه بار و نگاشته
در آنگاه آن در بساط بلور آلات مزبور مراسم اهتمام ممارست شته و شهر الله صداقت را بظهور رسانیده بود از فرمایش را
موافق تفصیلی که قبلا انفاذ شده باتمام رسانیده انفاذ هندوستان ساخته اند و شهود این معنی موجب مزید التفات و وثوق
خاطر اقدس همایون گردانید و آگاهی انگاه آن و شهود کمال اهتمام ایشان در تزاید اسباب مراد الات نفیس ابدار کان
آمده بر توجهات خاطر همایون افزوده و باظهار کمال التفات ترقیم این مثال لازم شیم ملزوم همت التفات
افتاد در رسم و اظهار صدق اندیشی را انقضای آن کاکان در ازدیاد اسباب اتحاد و در تدبیر انجام دیده و نیک شمرده مطلب
و مسئلات خود را بعرض برسانند بدایت اعلان دارند تا در عنایات ارادت فزود تحریرا فی شهر ذی الحجة الحرام ۱۲۳۱

فرمان وزارت نواب جهانگیر میرزا و حکومت کوهکیلویه باسم میرزا منصور خان

در اینجا که رایت جهانگیر ایزدی منصور رایات نصر من الله همواره طراز رشته نصرت و ظفر و دستیاران دولت جاوید اثر از نکته بدیع
هندوستان و ایدک بنصره و بالمومنین همداستان و دستگاه فیروزی و فرقه الظفار ساخته خاتم المنصور در صدد
متی نصر الله از مبشران ولینصرن الله من ینصره بشارت الا ان نصر الله قریب و عنوان تجمع
غنچه مراد در معرض بوال من ینصرنه من الله خوب فتح افزای و ینصرک الله نصرا عزیزا از جانب غیب بخش
ما را در خدای این نصرت خطیر و از اشکر نعمای خداوند نصیر ملزوم همت قدر نظیر فشاد که از کارکنان حقیقت نصیر و گذار
دولت ابد تقریر هر آنکه بشود تعلیک بلند و کمال نفاذ غایات شامل و مقبول رای مهر ماثل باید از فوق

بلو

شایسته اش شمول ظهور تفقدات کامله داریم و باعتلای مقام اعتبارش بر عتبار افزار التفات حکام و مصدق
احوال عالیجاه فصیح جایگاه عزت و شهامت همراه سیادت و سعادت کیشه خلاص و ارادت آگاه عمده الاعیان
میرزا منصور خان است که از آغاز کار رایت استصبارش بر عایت استضبار امور تابد ابدالطراز در از روی اهتمامش در راه اقدام
خدمات درگاه فلک انبار بار آمده اکر با تمامان افغان خلاف بی خلاف معارک جدال بوده با ل پیروال کاکان منصور
و چنانچه در مصادرات خدمت دولت مورد امتحان مساعی آمد با تتبع رسوم منشی انه کان محمد اشکر را الهذا
بنده به نسبت قوی بینی محشی به دلیل ظهور عاقلی جدید در باره مشارالیه ملزوم همت انا المنصور فتاده او را بوزارت فرزندی
جهانگیر میرزا و حکومت کوهکیلویه سرافراز فرمودیم تحریرا فی شهر رمضان المبارک ۱۲۳۸

عنوان فرمانی که بامحمد احمد پاشا قایم مقام دولت روم شرف صدور یافته بالاعهد بالحکم

عالیجاه فصیح جایگاه مناعت و فخامت و نبالت دستگاه حرمت و نجدت و جلالت کیشه صداقت و ارادت آگاه
قوام الشوکة البهیة السلطانیة نظام الدولة العلیة العثمانیة مدبر الامور والمهام کافات مصالح الانام
نایب مناب الصدارة الکبری قائم مقام الوزارة العظمی احمد پاشا اقامه الله مقام الصدق و الولاء فرو
الطاف شاهانه و ظهور الطاف بیکرانه مکرم و مفتخر بوده معلوم رای خلوص انتمای باد که ذریعه صداقت
آئین و وثیقه ارادت تضمین آنگاه در هنگامی که ابواب فتوح بمفاتیح تاییدات سبحانی بر چهره اولیای دولت
قاهره باز و از عزل فیروزی و بهجت در همان انجمن شرکت با بهره اتقانی تحمیر پیشیر علیهم السلام از این
مدارج و جهت خاص آمد صورت فرمانی در خصوص قشلاقات و قفی نواب ... الدوله در قزوین مرقوم شد

که از آن هنگام که با جاری فیوضات تأییدات لایزال زلال افضال این دولت بی‌زوال از منبع سحاب مثال
معدلت بی‌پایان در جداول آمال اهل جهان جاری و به معین موائد و عوائد از منبع ابر متقاطر و کثرت زاهر بر
مشارب مآرب اصاغر و اکابر سایر و ساری آمده قطرات امطار مصطنع ما در اقطاع و اقطار ممالک متقاطر
و رشحات سحاب همت بیتها با صقاع و ارباع ربع مسکون متواصل و متواتر است احیای موات اراضی بائره از مرحمت الهی
خاطر دریا نوال شاهنشاهی فرض عین و فرض ذمه و عین نجابت مراحم ظل اللهی در اجرای انهار فیض اکز زمین عز و دنی
ربع رسیده معموری آن از انصب العین ضمایر همت شاه شهنشه دار السلطنه قزوین که از بلاد قدیمه ایران و مفتح
مفتوحه رتبه ابداً اقران است لبنته بوعت بلاد از بلاد تعیّن آب مطبوع شیرین راه کاهگاه شرب
عیش ساکنین بعض محلات کم آب که کفاف و لائر ناقص و مضایق مختلط و شورب بیجود تا آنکه امین متعطشان
ایشان متوقع مسامع متوطنان در بار آسمان شکوه و میراب اعاجم شهریاری استعانت مشرب زلال اکرو
ملزوم همت حجت پرده افتاده فرمان قضا جریان به ترتیب اسباب توابع پان مقرون شرف اصدار گشت
و شیدار کان ارکان قویم و مشید اوتاد دولت قدیم در دریای خلافت عظمی و رشحه سحاب سلطنت کبری
فرخنده فرزند ارجمند نامدار رکن الدوله العلیه العالیه علینقی میرزا صاحب اختیار دار السلطنه مزبور که دو نگین خیرات جاریات
رای سلیمان خاقانی را مقتضی آثار و درر شرافت انوار شهوات آفاق صنایع و عاطفات سلطانی را مقتبس لمعات انوار
اجرای معدلت انجام مر اپایی استیام در دنیای گزارشت و فسران آن چند و مجاری آب شش کهی ولای تیر در لیب آن ایام منبطر و بهره
استماع الاجابت فرانها در مضیق خلال احتیاج مرجو به وفق التصدیق و تنفیذ علماء مجتهدین آن دو ادرکه

و سجلات معتبره جداگانه در قید استملاک شرعی درآورده وجوه موفور در تنقیه قنوات مزبوره و اجرای میاه
مشهور مصروف و پس از انضمام میاه هر یک از قنوات بیکدیگر رکن آباد موسوم و موصوف ساخته محض ازای
حصول ثواب جمیله ذات و سعادت نصاب ابر محلات ثلثه معظمه موقوف داشته که هر یک از محلات ثلثه
در روزهای مقرره استیفای بهره خود از میاه نموده از قرار و مدار مقرر تجاوز ننمایند برای استقرار قرار مزبور
به طغرای فرمان قضا دستور بشرح منظور از دیوان اعلی صادر که با جرای اوامر حکم کام طمانینت از زمین آرا
داشته مستند استیفای حظوظ خود از میاه قنات نمایند فرزند نامدار معزی الیه بر حسب قراری که خود داده قدغن نماید که
احدی تخلف نکنند و فرامین مطاعه را هر یک طغرا بکبیر محله از محلات ثلثه تسلیم نموده مرقب شیرج انعقاد آن
انحراف نورزند مقرر آنکه کدخدایان و ساکنین محلات ثلثه مدارات قنات رکن آباد را بر وفق تعهد و وفق
دایره دانسته هر یک بقدر رسد مقرر بهره ببرند و بر یکدیگر حیف و اجحاف ننموده به بهره خود متقاعد شوند و تخلف از امر موجب
سخط الهی و مواخذه پادشاهی بترسند المقرر آنکه عاملان فی سنه حالیه و مابعدها از عرض و حلال مستوفیان عظام
دیوان اعلی شرح فرمان مبارک را در دفاتر خلود ثبت نموده از شائبه تغییر محروس دانند تحریراً فی شهر صفر المظفر ۱۲۳۸

فرمان وزارت عسکر منصور باسم مقرب الخاقان میرزا نصرالله ملقب به امین الخاقان

از آن هنگام که قاید تأیید پروردگار عسکر انجم شمار شهریاری را بر اقطاب و اقطار جهان چیره‌دستی داده و لشکرکشان
عزایم قضا ضمایم ما سفر رایات جهانگشای را از کشورستانی از چهار جانب ارباع ربع مسکون کلاه صیت دولت یم کم
بجنود دلم ترا هماره مظفر منصور مرکب نصرت قرین را مقرون مسامع استبشارات و طنین تند تند روان فیروزی و

مخالفین دولت را رعب فرسکن قلوب بر کردار محاسبان دیوان قضا شمار سپاه بیحد و حصر افواج اعادی را
در شمار و عداد لا یحصون الا الله آورده و لشکر نویسان دستگاه قدر مقدار قدرت غازیان منصور جریده
عساکر ایران قدر قدر قدر کرده جیشا معداً اینچنین و استعداد اسبابی چنین بیما لا یلزم خاطر حق شناس و منظور نظر
مهر اقتباس افتاده که از چاکران و چاکرزادگان دولت ابد همراه هر آنکه جبهه احوالش مظهر آثار استعداد کامل و بطور کمال
استعداد مشهود نظر مهر اثر شد می‌آید در ترتیب اسباب ترقی او همت التفات مبذول داریم و از تفویض مناصب عالیه اعتلای
اعتبارش معدلت مناسب مهیا داریم مطالع انوار این اقوال طلیعه احوال نیکان فسیح عز و شان مهر همراه
حمیدت و فخامت کیش با اخلاص و ارادت آگاه مقرب الخاقان چاکرزاده دولت ابد ارکان میرزا آقا خان
که نهال وجودش از سنین ترتیب بلندیش ترکت سعادت نوای نیک و آب اقبال شهریاری بمداد نجابت مقتدر برومند
قابلیتش پرتو قبول یافته در بدایت اقدام خدمت اقدام نمایانش بر اقران مقدم و از نهایت اهتمام در آثار خدمت
مهم کردیده و لهذا قات احوالش تشریف مرحمت شایان شاهانه و تکریم قبالش تزیین نشان خاص الخاص آمد در این ولا
لوی تحت بیرون ما بعد با منصب جلیل و خدمت جلیل لشکر نویس باشی دیوان اعلی سرافراز گشتیم تا بنحوی که باید و از روی
استعداد او سزد و آید در نظر آن شغل خطیر از تنظیم مصالح لشکر و ترتیب اسلحه عسکر و تحقیق و تصدیق اعداد منصور و توجیه تقریر
مراتب چه ترتیب نزدیک و دور از روی کمال اهتمام اقدام و اهتمام کار روانماید و آگاهی از نظم جهات لازمه مزیده همه مشهود
پیشگاه شهود مهر ارتسام دارد مقرر آنکه عالیجاهان فسیح جایگاه عزت و جلالت دستگاهان مقربان الخاقان مستوفیان عظام و سرکاران
دیوان و نظام مقرب الخاقان مشار الیه را لشکر نویس باشی بالاستقلال و الاستقرار و الانفراد دانسته صوابدید و صلاح او را در جهات عساکر

منصور مناط اعتماد و اعتبار دانند و شرح فرمان مبارک را در دفاتر خلود ثبت نموده از شائبه تغییر و
تبدیل محروس دانند و در عهده شناسند تحریراً فی شهر ربیع الثانی من شهور سنه ۱۲۴۸

فرمان صدارت ممالک محروسه و منصب اوقاف دار العباده یزد باسم میرزا محمد نواب یزدی فی شهور سنه

از انوار آثار صدر ایوان سلطنت عظمی از مبدا تا ابد همیشه بذات اقدس اعلی ربوبیت بافته و چون ملک
اقطاع جهان از الحکم محکم قضا اقطاع ابدی نواب همایون ما رسم آمده و توقیع وقیع خلافت عظمی را
از طغرای غرای خلود طرازی سرچشمه دولت ابد طراز را بدستیاری اقبال شاهانه مزید برکت و بسیاری شکرانه
نعمت پادشاهی و بیداری موهبت ابتلاهای مرا شهنشاه و همت قضا نهمت و ملزوم از خورشید ضمانت
داشته ایم هر دولتخواهانی که از خانواده قدیم در حرفه دعاگویی دولت ابد ترسیم صدر نشین و در مصادر و موارد
دولتخواهی مصدر خدمات گزین و مورد کمال تحسین و آفرین آید و در جمیع اسباب طرازی طراز اسلاف سعادت
اتصاف را بتحلی معارف صدق و تقریر عوارف ارادت تمهید نماید صدر ارباب ضمیر شان را از صدور
تفقدات شایسته منشرح داریم و بتشریح معالی مفاخرش از تفویض مناصب عالیه علامات اعتلا احکام
مصدر تشبیب این اسباب و ترتیب تقریر این ابواب احوال معارف آیات عالیجناب صدارت و سعادت
اتصاف نجابت و نباهت انتساب فضایل و کمالات مآب حقایق و معارف اکتساب عمدة السادة و النظام زبدة العلماء الاعلام
جامع المعقول و المنقول حاوی الفروع و الاصول میرزا محمد نواب یزدی است که خلفا عن سلف از اسلاف این دولتخواهان
دولت بخلاف و در نشر اضوا معارف صدق مقتضی آثار اسلاف معارف اتصاف است معالی نسبش با حسن خصایص

و چون اجتهادش در تمهید معالم ارادت کامل و حصول استعداد بدرجه‌ای که بر فطرت سلیم شاهد است لایح و شد
قضایای کمالش را در مرآت ضمیر شاهانه شهود دیم واضح لمعات ثوارق التفات شهریاری پرتو فروز
لوایح احوال جناب مشارالیه آمده در هذه السنه لوی ئیل خجسته دلیل و ما بعدها منصب منیف صدارت ممالک محروسه را
بنوعی که با مرحمت و غفران مآب نواب میرزا محمد جعفر والد او بود بجناب مشارالیه مفوض و موکول داشتیم و آنچه از ارتفاع
و تیول و تعارف [illegible] در وجه مرحوم والد او برقرار بود کماکان مشارالیه برقرار داشتیم که منافع حاصله را ضبط و صرف
نموده بلوازمات شغل مزبور اقدام و مراسم درایت و دیانت خود را زیاده مشهود رای جهان آرا دارد مقرر آنکه
عالیجاه رفیع جایگاه عزت و جلالت دستگاه [illegible] مستوفیان دیوان اعلی و دیوان دارالانشاء
قدر قضا منصب صدارت ممالک را بجناب سامی القاب موکول و مخصوص و کارگزاران حکام و عمال مرقوم [illegible]
آنچه از تیول و مواجب و غیره در دارالعباده یزد در وجه مرحوم میرزا محمد جعفر صدر سابق [illegible] مشارالیه برقرار دانند
و شرح فرمان مبارک را در دفاتر خلود ثبت نموده از شائبه تغییر محروس دانسته و در عهده شناسند تحریرا فی شهر [illegible]

فرمان خطاب به [illegible] عالیجاه و منصب [illegible] باسم [illegible] خان [illegible]

در چنین روز [illegible] فتح الباب فتح و نصرت [illegible] فرمان [illegible] قضا و قضایا [illegible] اقبال [illegible] اجلال
این [illegible] مراتب [illegible] خیام [illegible] دولت ابد اتصال [illegible] ادام
و بقا موید داشته [illegible] نعمت عظمی [illegible] قضا [illegible]
از خدمتگزاران درگاه فلک [illegible] آنکه [illegible] پیشگاه خدمت را [illegible]

حاصل آید و از ادای سپاسش اسباب مناظم پیشگاه قهرمانی را نمایش و افزایش افزاید از ظهور عنایات
کامله آنکه بر اکفاء و اقران بسمت برتری موسوم فرمائیم و از تشریف رجوع خدمات شایسته برود و سر
مفاخرش طراز شایسته افرازیم لهذا آنکه عالیشان رفیع مکان شهامت و بسالت نشان مقرب الحضرة العلیه
خیام [illegible] فطرت انجم اقبال را از اقتباس مصباح بندگی آستان خلافت نشان شهریاری
روشن داشته و ساحت آمال را با فروغ شمع خدمتگزاری درگاه سلطنت بنیان مطرح انوار الطاف و توجهات
شاهانه آورده [illegible] مراحم شاهنشاهی مشمول و تفقد [illegible] ملزوم رای مرحمت مشمول آمده
در هذه السنه [illegible] خجسته دلیل او را انتخاب منصب منیف [illegible] مباهی [illegible] مفتخر [illegible] عالی [illegible] حشم
و از تفویض منصب قراباشی درجه عتبه [illegible] را افراشتیم تحریرا فی شهر رجب المرجب ۱۲۲۰

صورت فرمان منشی الممالک دیوان [illegible] باسم مقرب الخاقان میرزا محمد تقی [illegible] شهر [illegible]

در چنین [illegible] از دیوان [illegible]
[illegible]
آمده [illegible] ولایت [illegible]
[illegible] دیوان و قدر [illegible]
[illegible] والای [illegible] تقدیر [illegible]
[illegible] عالم [illegible]

وچاکران دربار سلطنت مدار آنکه ناصیه استعدادش مظهر آثار قابلیت و قبول خدمتش مایه ارتقای مدارج نتیجه جمیع
همگنانش از تفویض خدمات شایسته امتیاز داریم و در توقیر حظوظ توفیر و ارزانش بکنید مناصب منابت الطاف اشفاق مکارم
و نمایان خصال از سیمای احوال عالیجاه رفیع جایگاه جبروت و فتوت دستگاه عزت و جلالت همراه اخلاص و ارادت آگاه
مقرب الخاقان فدوی چاکر دولت ابد ارکان میرزا محمد تقی ظاهر و بظهور کفایت کاملش مشمول کمال تلطفات خاطر مهر مظاهر
بوسیله قدمت خدمت آبا و اجداد و ظهور نهایت قابلیت و استعداد او زبده فطرت وجود و شهود عالم همواره در کار جهاندار
مدار حمایت معظم لکفید خدمات جمعیت بعمده و قواعد مشکل از سرشت کفایت کفالت اندیش نموده مهر زور بکفالت
منصب مخصوص سر زمان بضمانت جمعی مهمتر مبانی اقتدارش مر عروض بالغا ما بلغ نسبت آن قبت مطرح
انوار مزید افضال و منظر آثارش مطمح انظار اقبال آمده در بدو سنه بارس ئیل خجسته دلیل و ما بعدها شغل منصب جلیل انشاء
مماکش در قلمرو عتبات مزید شیار افزودیم و از تشریف امین عالی خاص برخواص چاکران شرف خصوص فرمودیم
تا با خاطر منشرح و صدری منشرح و قلبی مستظهر و ضمیری مستبشر بخوبیکه در خور حال در تپ شایان خدمت کفایت آن
بلوازم شغل مزبور اقدام و مزید اهتمام بخود را شهوار ای جهد لازم دارد مقرر آنکه مقربان متصدیان عظام
و دبیران عطارد ارقام مقرب الخاقان منشی الممالک بالاستقلال شغل عموم متعلقات تغیرا تند محصور
و شرح فرمان مبارکرا در دیوان قرا نقاد دیوانی و دفاتر خود ثبت نموده از تغییر و تبدیل مصون دانند تحریر ا فی شهر ذیحجه ١٢١٢

فرمان تفویض ولایت عربستان و لرستان بنواب محمد حسین میرزا افراز سلطنت اشراف شده

نور حدیقه دولت علیه و نور حدیقه شوکت بهیه فرزند مسعود مدار حشمه الدوله محمد حسین میرزا صاحب اختیار سرحدات عتبات قرین

عرب و عجم مترادف عواطف ضمیر انور شاهانه قرین مفاخر است چکرانه بجه بدانده حالات عربستان
و لرستان که از جمله ممالک معتبر و سرحدات مشهور است از ابدایت حال بحکم درایت و استحقاق بر حسب حکم
قدر سابق الفرزند مسعود محضض بحو دان الا امیر پدر شایسته شده و از آنجا سر یک چند بوسیله الشرام آن فرزند بمجد
حضور خورشید شعاع همت شغل و استراح یافته و همه الکال تشریع الملک مرتبت در شرف منظر
نظر جهان آرا و ملزوم همت قدر قضا اقتدار دره در نقسیم ممالک محروس مزید التفات مبذول اقدس در تفویض
دارا لسلطنه آن بد و در دیار دولت دیرین سیمان اسباب ستبر محفوظ گردد و از انجام تجدید ایام و شهور سال شهور
و فراستی موفور از ناصیه استعداد الفرزند مشهود و منظور آمده و شمایل فر و اقبال از ناصیه احوال و بشرات آن
ضمیر انور جلوه ظهور نموده ما را نیز بظهور رسیده کامل مطمح نظر مرحمت شامل آنست بتبدیل هر کره مرحمتی مقرون است
سرفندی تازه داریم و لهذا در ساعت هذه السنه بارس ئیل خجسته دلیل و ما بعدها ولایت شیار و حکومت ولایات مزبور را
بکمال استقلال بعهده اهتمام و قبضه اقتدار الفرزند موکول و مفوض داشتیم که بنحوی که باید و شاید در حکومت
و نصفت او سزد و آید از روی نهایت استقلال و اقتدار بلوازم مهم مزبور از تنظیم امور سرحدات و تمهید قواعد
محاکمات و تعیین نوب و عمال و تفویض مشاغل و حواله و استیفا بکار دانان و استحصال اموال دیوان
و سایر مهام پردازد و حسن کاردانی و آگاهی خود را در رسم مرزبانی و معدلت در پیشگاه شهود شهریاری رساند و اظهار
و هویدا سازد مقرر آنکه عالیجاهان سپهسالاران ولات و حکام و مشایخ و اعیان و عمال و کلانتران و عموم اهالی ولایات
عربستان و لرستان فرزند مسعود مشار الیه را صاحب اختیار بالاستقلال و الانفراد دانسته در جمیع مواد او امر و نواهی

او را مطاع و منقاد دانسته و از جاده اطاعت او به هیچ راه انحراف جایز ندانسته مقربان خاقان سپهر بنیان

عظام دیوان قدر نظام ولایات مزبور را ابواب جمع فرزند ارجمند مزبور دانسته شرح فرمان مبارک را ثبت نموده

از شائبه تغییر و تبدیل محروس دانند و در عهده شناسند تحریرا فی شهر ربیع الاول سنه ۱۲۲

فرمان مبارک که به تجدید اعطای لقب حشمة الدوله به اسم نواب محمد حسین میرزا از دیوان اعلی صادر شد

که از آنرو که دیباچه توقیع سلطنت بیضا از غرة القاب جلیله فیض ارتباط زینت افزا و منشور خلافت غرا از عنوان

قضا مقرون غرا امضا گردیده سلطنت ابدیت را آیات حشمت از مرآت جبین و جلادت سعادت بنیاد را

از چهره [illegible] عوارف شاهانه مشرب [illegible] فیض آمده انوار فیض آب التفات شهریاری [illegible] قبل ایمان

و ظهور تلطفات خاقانه در تربیت سیاست تربیت ثانی آفتاب نشان [illegible] نور صدق [illegible] علیه و نور حدیقه

سلطنت بهیه فرزند ارجمند مسعود محمد حسین میرزا صاحب اختیار سرحد عراقین عرب و عجم از مراسم سعادت

از نواصی اقبال ظاهر و تمامی احوال نتایج آثار مهربانی و ملکداری مبادی [illegible] ظهور کمال [illegible] او برحسب [illegible]

ضمیر و شهود التفات خاص درباره او منظور ضمایر خورشید نظیر افتاده در بدو سنه [illegible] او [illegible] دلایل [illegible] اجلال

حشمة السلطنه مخصوص و آیات شمس نهایت التفات را نسبت با و بدین خطاب منصوص داشته‌ایم تا موجب مزید مباهات

او بکمال التفات شهریاری بوده با نهایت استظهار در مناظم مهام ملکداری و مزید اهتمام نماید مقربان خاقان سپهر بنیان

عظام و دبیران عطارد ارقام در مخاطبات و مکاتبات این لقب میمون را بر دیگر القاب فرزند [illegible]

ضمیمه نموده شرح فرمان جهان مطاع را در دفاتر خلود ثبت نموده از شائبه تغییر محروس دانند تحریرا فی شهر جمادی الثانی سنه ۱۲۲۵

فرمان [illegible] میرزا عبدالرسول خان [illegible] وزیر سرحد عراقین عرب و عجم

هرچند بخشش توانای خداوند ذوالجلال امین حریم بارگاه حرم تمکین مطاف طوایف امم و مروه با صفای صفحه سلطنت

ابد توام مقصد شرف مقبلان عرب و عجم آمده ما را با دای مناسک حق گذاری و اجرای شعایر سپاس حضرت

باری از سایر رحمت مطالب این عزیمت در مساق سیاق خلاق عالم و رواج [illegible] نعمت با بدای هدی

این عنایت [illegible] از ارکان طریق خدمت و متیمان مقام صدق هر آنکه در مشرع قبول [illegible] ادای شعایر

اقبال رسوم و شعور [illegible] ارتفاع شعایر شرایع چاکری [illegible] سپاس را از زلال زمزم

التفات مالامال و مسعد آمال را با جرای معین غایات عین عنایت حصول آمال داریم علی الخصوص مقرب الخاقان

عزت و سعادت همراه اخلاص و ارادت آگاه مقرب الخاقان میرزا عبدالرسول را از بدو احوال

مبادی اقبال السلوک بوادی [illegible] دعای و در قطع مراحل خدمت [illegible] کمال [illegible]

بوده تا قاید اقبالش بکعبه مقصود رسیده و سعادت استعدادش مستعد [illegible] غایات گوناگون گردیده

در سنه [illegible] او [illegible] دلیل ظهور مزایای التفات نسبت مشار الیه منظور و تهیه اسباب استقلالش ملزوم همت

[illegible] به خانه سرافراز و از تفویض امارت حاج عجم بعهده اخلاص [illegible] دودمان

هر از روی [illegible] احرام حریم انجام این خدمت بسته با قامت ارکان اهتمام اقدام [illegible] مساعی [illegible] مشکور

[illegible] دارد مقرر آنکه حکام و نواب [illegible] مناظم [illegible] عموم حجاج [illegible]

و [illegible] میرزا عبدالرسول خان را امیر حاج با استقلال عجم دانسته [illegible] مقتضی قرار و مدار او بوده

تجاوز و تخلف جایز ندانند عالیجاهان مقربی الخاقان مستوفیان عظام و دبیران دارالانشای سعادت نشان

نظام شرح الیه را در احکام و ارقام و مخاطبات و مکاتبات بخطاب مستطاب خانی مخاطب و موشح دانسته فی ربیع الثانی

در دفاتر خلود ثبت نموده از شائبه تغییر محروس دارند و در عهده شناسند تحریراً فی شهر جمادی الاول ۱۲۳۰

فرمان همایون در خصوص ارسال کلام الله مجید بنام عبدالله خان بیگلربیگی دارالعباده یزد صادر شد

عالیجاه رفیع جایگاه عزت و رفعت و جلالت دستگاه خلاص و عقیدت آگاه امیرالامراء العظام عبدالله خان

بیگلربیگی دارالعباده یزد بعز ایثار منزلات توجهات اعظم معارج اعتبار دانسته بداند که چون مکنون رای صفا سای

همایون که کاشف حقایق ضمایر و مخبر دقایق [illegible] گران صاحب بیرارت افتاده که آیات باهرات عطاف خاطر مرحمت

شامل بطور تفقدات کامله درباره اولیای متواتر و متوالی شده و از توالی آثار التفات ضمیر مهر تنویر

صدر صداقت لوا را احتیاز [illegible] حالی آمد در موقع یک مجلد کلام الله مجید از نفایس منقوله دارالعباده یزد

منظور نظر انور افتاده از قرائن معلوم شد که قرآن مکرم از آن خانواده صداقت نشان و یکی از اسباب دعاگوئی

و شرافت طراز ایشان بوده [illegible] شرایع بایقه [illegible] آگاه منظور [illegible] مقدس

حقایق و شرایع انتصاب جامع معالم الفروع و الاصول و حاوی معارف المنقول و المعقول عمدة العلماء و المجتهدین زبدة الفضلاء المتبحرین

کهف الاسلام و المسلمین [illegible] را بعد از حصول کریمه حضور رسانیدند [illegible] از فیوضات صحبت معارف

آیات ایشان نهضت معاودت [illegible] مصحوب معزی الیه [illegible] باید آگاه شهود [illegible] مراحم [illegible]

مآرب و عقود [illegible] باتفاق [illegible] اخلاص [illegible] افزاید

و در عرض قصص واقعه و مستدعیات مقاصد مزاولت باز از لال محافظت اقدام نمایند تحریراً فی شهر شوال المکرم ۱۲۳۰

فرمان همایون باعطای لقب معتمد الدوله العلیه بنام مقرب الخاقان منوچهر خان صادر شد

از آنجا که معتمدان دیوان قضا توقیع رفیع سلطنت جاوید بنا را الطغرای غرای خلود و ابدیت مزین و موشح

داشته و بکارکنان کارخانه قدر قبض و بسط قضایای جهانداری را برای جهان آرای ما باز گذاشته‌اند در خلال

نعم سلطنت ابد بنیاد و شکر موهبت خدای آگاه همواره همت [illegible] ضمیمیت و تعمیم [illegible] خورشید اشعه

آیت [illegible] از مقربان بارگاه خلافت و محرمان دستگاه سلطنت ابد اوصاف آنکه [illegible] اصابت

فکر ثاقب کفالت مهمات خطیر را مرتبط و موقوف امور را بدقایق نظر اهتمام مترقب [illegible] علیا را

باضافت القاب شایسته سمت ارتقا افزائیم و با اظهار توجهات مکنونه [illegible] اظهار قیام [illegible]

تمثال مظهر احوال عالیجاه رفیع جایگاه جلالت و نبالت دستگاه فخامت و شهامت همراه خلاص و ارادت آگاه

مقرب الخاقان [illegible] منوچهر خان ایچ آقاسی باشی است که از مبادی زمان زندگانی هوای بندگی

دولت ابد مبانی را در سر و کمند اشتیاق مکارم [illegible] درگاه فلک پایگاه در بر آمده بطور استعداد

و شایستگی موفور نظر تربیت خورشید ظهور را منظور و محسود بغبطت محرم سرای سلطنت ابد [illegible]

آمده با الطاف بالغ در مراتب [illegible] مرتبه خاصه [illegible] تربیت شاهنشاهی مرتقی مدارج ترقیات

کامل گردیده روز بروز آثار توجهات ضمیر همایون نسبت بمشارالیه جلوه گر عرصه ظهور و بروز گردیده و چون از تلطفات

منتظمه مطلع انوار شاهنشاهی [illegible] عالم افروز بوده تا در [illegible] ظهور عاطفتی جدیده درباره او [illegible] نموده

فرزند ارشد اوست مجد بدان لقب معتمد الدوله العلیه با و عطا و بدین حسن عطا بین الاقران قرین مفاخر لاتحصی
فرمودیم ایلچیان مقرب الخاقان مستوفیان عظام و وزرای عظام و سایر عمال دیوان و ارقام و مخاطبات و مکاتبات
مشارالیه را بدین خطاب عالی مخاطب دانند و شرح فرمان را کبرا ثبت جراید خلود و ضبط دفاتر ابد نموده از شوائب
تغییر و تبدیل محروس دانند تحریراً فی شهر محرم الحرام ۱۲۴۰

فرمان فتحنامه که در غزوات با روسیه بولایات ممالک محروسه مرقوم شده

از آنجا که در نوبت همایونی ما را اهتمام بر وجهه همت قدرهمال افتاده هم از آغاز قائد تائید در طی امر اعلام
آن باقدام تقدیم مسارعت نموده و بهر منظر که عزایم قضا و سور تصمیم یافته در بدایت حال مقدمه اقبال مستنظم
نهایت بوده بر تو عنایات ازلیه سرا پرده الویه فتوحات غیبیه بر روی هر بدن گشوده دارد و هر جا که چهره شاهد
مقاصد دیدار از پرده غازیان نصرت قرین محجوب بستور نمی گزارد در این نهضت نصرت مانوس که به تدمیر طایفه روس
و استیصال شجره شامت آنها از سرحدات ممالک محروسه مرکوز خاطر خطیر و نصب العین همت قضا نظیر افتاده بعد از آنکه
رایات عقاب پیکر بفتوای شرع جهاد در نهضت عقد و قاد از دار الخلافه الباهره بال گشا و مساعدت بخت
مساعد بالشکر چون ذرات آفتاب وافر و چون قطرات باران متواتر مساحات جبال و تلال و دره و فرود هوادم
جاده جهاد پیما آمده در خلال مقاطع زمان مقرون مسامع علیه خبر افتاده که جماعتی از آن فرقه ضلال پیرامون
محاصره ایروان گردیده و پیکی ایشان اندیشه محال کبر چهره رقت چنان مبادرت ورزیده شهود دانشمندان از فرط عجز و غنیمت
تمام نموده شاهین همت بلند پرواز دشمن شکار بدین مژده رسید چون شکار خویش در دام آمده جناح استقبال گشاده بدرقه

ان الله یعطیک من النصر قلب و جناح را بادی رود لیت وقایه ایشان گشتیم هر معظم میمنه و میسره را حفظ و کوشید
مراسم ایلغار و تعجیل مرعی داشتیم و شهب عزیمت را بر وجه شتاب به صوب مقصود و سبک عنان ساختیم
طنطنه وصیت موکب منصور و آوازه آمد آمد جیوش نامحصور سرحدداران را مایه شکست و تزلزل و خوف
موجب تزلزل ارکان ثبات و قرار آمده دست چاکران دولت چیره و روز ۲۴ رمضان بروی لشکر شان تیره
گردیده هر روز دسته از غازیان مأموره سرحدات بدسته دیگر مبادا کرده میرسیده و با انواع صدمات از
قطع طریق آذوقه و اسباب و اسیر و قتل تباع و اذناب متعرض آن طایفه ضلالت مآب میکردیده
چنانچه تاکنون در هر مرتبه در هر مرتبه سیصد و چهارصد دل و اسیر و دولت و سیصد سر با غنایم کثیر از آن طایفه و متکبر
آورده نقد در رکاب همایون داشته اند تا آنکه در این گیر و دار کار بر روسیه تنگ و پای ثبات شان در طریق مقاومت سست آمده
در هشتم شهر حال با کمال خذلان و نکال از خارج ایروان کوچ نموده جمعی از آنها با بنه و اسباب با وکلیت سلالت و
پنبک و چپ سردار آنها چنین دیدند که تخت و تاراج یک ورشه امید از بار یک دنیا یکصد جمعیتی بر داشته متوجه سمت گنجه و قراباغ گردیده
امیر الامراء العظام حسین خان سردار جمعی از عساکر جرار بتعاقب کیش از ره با بنه با وکلیت و رقیه با لعل سر ایشان را محصور
و در مضیق محاصره مغلوب و مقهور کرده و در یکجا عمده الامراء حسن خان سالار الطلاق بریشان را پنبک و چپ را تعاقب نموده میان ایل
و اهل ایشان حایل و سرقت ایصال او گمند یکجا چاره ندیدند بمقابله پیشتاز فرزند ارشد سیه سالار باب السلطنه العلیه امیر الامراء العظام
خان قاجار را با دو هزار سوار جرار پیشتر از پیش بدین و پنبک و چپ روانه ساخته در منزل قرانیه که آنها را در طی عرایض معروض
داشته بودند فرزند ارجمند مدار علیمیرزا را با ده هزار عساکر ان جندنا لهم الغالبون تدبیر متفرقات اهالی

بامور و نشاء الله تعالی اعنی قریب بشارت دیگر فتوحات سرلیان دولت اقرین بحسب باحصول خواهیم شد ثبت

هر فتح کا تمامی همدمش نمایان شد خنجر سبکی مقدمه فتح دیگرست با لجمله رنگ ظلم و ظلمت کفر از چهره ایمان

زدوده و بعون الله الاکبر حالت منصوبه مرکز علام جوانی گرو مظهر جام نصرت و ظفر ثابت باید در هر یک از ممالک محروسه

مفارق اسلام را از فراین فتح نامدار تخطئه جمهور پروردگار و مناقب بعد شماره و اظهار زینتی جدید فرمایند و عموم

۱۲۳
ا الدین از اخبار فتح مفرون بنجات تازه نمایند و در عهده بشناسند تحریرا فی شهر رجب المرجب سنه

فرمان تیمور قیره عزوه زر باسم عالیجاه مقرب الخاقان حاجی سید ابراهیم معتبر با وزیر ولایات خمسه

از انجا که بتایید خاطر غرت ده کرده کار و نسق تولا خاندان حمد مختار اقطاع دار الملک جهان از دیوان کن فکان

کارگزاران دولت ابد ارکان رسم امده و هر انتیر دولت ابد مدت از پرتو معدلت زر افزای آفتاب عالم امکان

کرده و مادام المکون خاطر حق شناس ملزوم همت جهر باس است که هر یک از چاکران قدیم و خدمتگاران برجاده صدق و قیم

که خمه حواس را در مرتبه حضور استماع از اساس مجموع دارند و از حسن عبرت سلوک معاید خدمات را وجهه قصوی ارادت

معتبر شمارند بمواید شمه عواید بهره ور و از شیوه التفات کاکون مورد مقاخر جدید و مردارم و خصم ترتیب آن اسلام حکم جبری

شواهد ایام عالیجاه فتح پناه شوکت و معالی دستگاه اخلاص و ارادت اگاه مقرب الخاقان عمدة الخوانین المعتبرین حاجی میرزا

نوری وزیر ولایات خمسه است لهذا در هذه السنه ایت فرخنده بنده و ابدا قریه عزوه از حال وزیر ولایات مذکوره

ارباب دولت جلیل اجدی دوران سرکشید الیه بابرکتیم و از جمله تکالیف و عوارض اولاد و غیره معاف است دایم در سلامت الرحمن

لهم منافع و منال تمام و کمال ضبط شان الیه ارباب احتساب و حکام دار المرز مزرات تولیبان و کاشتن حال از رجب سنه قرار

وجوه دیوانی را از خرج دیوان مجری شناسند و از بابت مالیات و عوارضات و صادرات و نوکر و سایر عوارض

دیوانی و ولایتی بالسره معاف و مسلم دانسته هیچ سرمنزل الوجوه متصرف و متعرض نشوند و از هر جهت بعهدت قدم

و قسم کشیده و کوتاه دارند عالیجاهان مقربان الخاقان مستوفیان عظام دیوان اعلی قرار مزبور را در سجل ابدی

عالیجاه مشار الیه ثبت و شرح فرمان جهان مطاع را در دفاتر خلود ثبت نموده از تغییر و تبدیل محروس دانسته در عهده شناسند

شرح فرمان نشان همایون القارت شاهی بنام عالیجاه صاحب الامر العظمی خسرو خان سرهنگ دار السلطنه اصفهان

و مضافات این ولایت و والی حکومت ولایت گیلان فی شهر رجب المرجب سنه

هر ازان فرخنده عهد خجسته نشان ورشان والای خلافت و خسروی از دیوان تقدیر بتقریر لطف ابد نظیر اطلاق

طغرای خسرو مرشح و مزین و صورت بدیع شاهد این سلطنت جاده از پرده بتجلیه تجلیه نهاده در عالم شهود

و سیر افتاده مدار اسعادات و بر مرتبت معالی همه چهره معانی مرحمت است صورت این مدعا طالع و منظور

و لالی [illegible] مکنون ضمایر خورشید ظهور است هر از آن جناب خلافت و مهربان حریم بارگاه

حرم [illegible] هر آنکه شاهنشاهی عهدش طراز سکه قامت که مصطفی گردیده و منبع صبح و صمیم صدق دیدار

شد نیز نیز شمه ملکات عواطف مخزون را روز بروز در باره بیت ظهور و بروز فرمائیم و با فزایش مدائح اشفاق

آن فانتان مخزونات عوارف مکنونه را جلوه پیرای ساحت عیان و شهود فرمائیم صورت این مقال از مرتبت احوال

عالیجاه رفیع جایگاه شوکت و جلالت دستگاه دولت و نبالت همراه شهامت و بسالت کیشا اخلاص و ارادت اگاه

امیر الامرا العظام دمیری جانی کرم لطف ابدارم مقرب الخاقان خسرو خان سرهنگ صفهان و گیلان جهره پیرای از بدیت اجلال

تمثال بندگی که دولت ابد مثالش در نظر اقبال جلوه گر و لآلی امتلای خدمت و چاکری گوهر عالم مدار شهریاری
اورا ذخیره گنجینه خاطر آمده با صدری منشرح و قلبی منفسح ساعی مسالک خدمت را قدم صداقت
در میان گذشته و صورت بدیع بندگی را قبله حصول آمال گشته و باقتضای استعداد و فطرت همواره برجوع خدمات
معظمه سرافراز بوده و در مجاری احکام و اتمام شرایط جد و اهتمام ظاهر نموده هر گاه با نسق امور مملکت با نظام مهام
ولایتی منصوب آمده جمهور را از عواطف میامن و اعطاف برگماشته و هر هنگام برجوع خدمات در رسوم لطف
آن ارشاه و اقران بساط بشری و برتری را فراشته بر جانب مزار مدارج قربش در حریم حرم حضرت سلطنت
مسند جاه افزوده و مرتبت نشیمن اعتبار بکمال کاردانی و آگاهی از تکفل خدمات خاصه پادشاهی معروف
همواره مطمح انوار اشفاق خاطر خورشید اشراق شاهانه و ترتیب اسباب حصول آمال آرزو منظور نظر
خسروانه و ملزوم همت قدر آنکه پایه قدرش را بطور هرکونه افراشته ایم و مقدار خصایص
نکو خصوص بنام و غایت سازیم در صروف برانی اوقات در هر مقام نشان التفات شان مفاخر او افزوده
و در مقام مرحمت قمه و شمشیر مرصع و خنجر مکلل که سرایه خاصه مروارید و نشیر و خورشید از مرتبه
ارات آثار جلادت و جلالت شانه با مهر مرحمت غایت فرموده پس در بدو تجدید این سال که سیلان ثبل با دفر فال
نیراعظم با سعد بروج اعتدال که گلشن عطا خسروانه در فصل ربیع و بهار بذل و بخشش خاقانه احکام
شکفته شکوفهای بدیعت اورا با یک نشان مرصع و مکلل بالماس و مروارید ثمین مزین و موشح بتصویر
و تمثال همایون فال سعادت قرین که نشان غایت عاطفت و آیت نهایت مرحمت است سرافراز و اختصاص

این عنایت برخواص امرا اختصاص است بمن الخواص خصوص ممتاز فرمودیم تا نشان مبارک را توشیح صدر
صداقت و تزیین پیکر مفاخرت داشته ارزوی کمال استظهار بتقدیم خدمات مرجوعه و تنظیم مهمات
محوله اقدام و مراسم بندگی که از پیش اندیشی مشهود رای جهان آرای ما است دارد مقرر آنکه فرزندان عظام و امرای
با احتشام و منشیان دربار و ولات و حکام بلاد و مصار مفاد حکم مطاع شهریاری را امتثال و انقیاد و مدح
توقیر و احترام مقرب الخاقان مشارالیه را بمرتبه شأن چنین الهام و اعتقاد نمایند عالیجاهان مقربو الخاقان
مستوفیان عظام و سررشته داران دیوان قرین نظام شرح فرمان مطاع را در دفاتر خلود ثبت نموده

فرمان تفویض منصب ... و لایت ... بنام میرزا ... رضا ... در عهد ... تحریر یافت شهر ذی القعده الحرام ۱۲۳۲

چون عالیجاه رفیع جایگاه عزت و سعادت همراه اخلاص و ارادت آگاه مقرب الحضرت العلیه میرزا ... را
در پیشگاه شهود شاهنشاهی ظهور مراتب درایت و آگاهی سرایر ارباب کمال استعداد و قابلیت ...
حمد ورات و مناظر مناظرت از نظایر و اشباه در شاهطراز ... آمد همراه ... و ...
رابطه مبانی اخلاصش همین آیات صداقت کامل و از ظهور کمال ارادت مشمول نهایت عواطف خاطر مرحمت اشتمال
آمده بمقتضای مراتب مسطور مستور خاطر خورشید ظهور و مکنون ضمیر مهر انور داشته ایم که از لوایح ...
من الخواص خرسند ساخته مرحمت افزائیم و با مناسب منصبی که در نصب اعلام اجلال شایسته ممتاز ... فرمائیم
و لهذا بحکم استمرار مقرر داشتیم که هر سال یکی از فرزندان عظام که در مملکت ... فسیح ... از رایات ...
و حشمت را افرازند عالیجاه مشار الیه اختصاص بخدمت خاص دارند و در تربیت جانب ... ارشاد ...

کمال اهتمام حکمرانی فرزند فرزانه کوکب آسمان خلافت اقتدار نخجبه فرزندان ارجمند نامدار احمد علی میرزا

والا ممالک خراسان مقرر حکم قضا دستور لبجه درین هنگام بسه بار بشیر فرخنده دلیل و ما بعدها منصب مزبور را

بدو مخصوص دارد و لوازم رعایت و التفات نسبت بمشارالیه لازم شمارد و در عهده شناسد

بدایت فرمان نقابت ممالک باسم میرزا اسلم که از دیوان دولت شاه بر محمد شاه غازی صادر شده

از آنجا که بارش رحمت کامل عدل شامل ملزوم رای جهان آرای شاهنشاهی آنست و کمون ضمیر خیر تامل الهی

چنانست که از سالکان مسالک مصادقت و واقفان مواقف عرفان و عقیدت آنان که در سلوک

طریق راستی پایمردی جاده درپیگاه بستگاه و قرب خلافت ابد سمات بر اشباه و اقران پیش قدم

و از جذبات اشراق فطرت بصعود مراتب قرب خدمت از خطرات غفلت و ذهول محفوظ و مسلم آمده باشند تارک علیای

از زنگ عوارض خطر دور و در تاج تمکین و تسلیم کرازیم و کسوت استعداد شان را بتفویض مناصب شایان طرازی

مناسب ارزانی داریم و چون طالب حقایق و معارف انتصاب صداقت و ارادت آداب قدوه اماجد الاکبر

خص افراد الموحدین مخزن اسرار الحقایق و مهبط رقایق الدقایق جامع جهات الشرافه و مجمع محاسن الخلیفه

واسخه میرزا اسلم از نقابت نقیب نجیب و نفحات طبع نقیب نقیب معدلت منظور و معتقد مناقب مزبور نظر ادراک

نفس خطیر معاشر خطر را از خطور ذمیم خاطر پرداخته و برای دانت ارادت نطع قائم در حریم بارگاه حرمت

اندوخته قصص مناقب صولت روز افزونش حسن اوراد زبان شناطر از و زبان شناطر اش بذکر محاسن

احسانات وارده اوادا ساز دمکامد پیروزی دولت لهذا از شرافت انوار توجه را پرتو در بارهٔ مشارالیه شامل

ودرین هنگام

و درین هنگام فیروزی فرخنده دلیل و ما بعدها از تفویض نقابت ممالک محروسه بوی مشرف و کامروا ساخته ایم

فرمان همایون که بجهت اعطای نشان مرصع [illegible] خان ایلچی دولت انگلیس مرقوم شده

چون از آنجا که نخجسته نشان دوستی دولت ابد آیات با دولت بهیه انگلیس بشان عهد خلود و طراز

توشیح یافته و از خورشید اتفاق کوکب علیتین انوار شعار بر اقطار و آفاق جهان تافته آیات اتحاد

حضرتین مشید بنا جانبین را از جبهه احوال آیان و جبین خاطر اصدقا طرفین صورت خلوص و [illegible]

پیشانی ات باقتضای روابط اتحاد چنان را لازم همت خورشید نشان آنست که از اشعه انوار دولت

ابد فرجام ما که اقدام امنای آن در طی طریق مراودت دولت ابد آیات بازوی آزادی آن دولت روز بروز

ممالک مصالح ازدیاد اتحاد دولتین بانبار آید توقیع مفاخرت شان را از طغرای علو عنایت شاهانه

شایسته و قمین توقیع فرمائیم و از مصدر مکارم همیشه مصدر عنایات شان را بنشان عظم خاص توشیح

خصایص افراشتیم درین اوان که لعجاز فضیح جایگاه شهامت و درایت همراه فخامت و شعار آگاه

اخلاص و ارادت آگاه عمده الاکابر العیسویه زبده الشرفا المسیحیه خان ایلچی آن دولت بهیه در این

مملکت در زمرهٔ چاکران طریق سفارت و بهره اندوز شرف حضور معدلت آیات علیه ایم جهان در مصالح

مزید اتحاد دولتین علیتین معلم کمال آگاهی و خیرخواهی آن دولت خاطر حمیت ملزوم افتاده زبان ارادتش

ترجمان آیت وفاق منوط و رشته ارادتش شیرازه بند کتاب تالیف دولتین در اوراق

او در مدارج مصادقت و خدمت منظور و تخصیص مقرون موقف علا که منصور منظور اهتمامات می فرماید

بود و محاسن جلادت و مراسم لیاقت او بسمت ظهور پیوسته لهذا الزم همت مصروف و مکنون خاطر آفتاب

مشحون افتاد که بظهور مرحمتی خاص بین الاقران قرین اختصاص کامل داریم و در ارتقای مدارج علو شأن

میان عیان و در شوکت نظائر مکارم در هذه السنه پیچان ئیل فرخنده دلیل اورا بامتیاز یک قطعه نشان مرصع

شیر خورشید از مرتبه اول مباهی و سرافراز داشته اورا آیت ظهور التفات شاهانه و نشان مکنونات ضمیر مهر تأثیر

نشان مبارک را آویزه پیکر مفاخرت و وشاح صدر صداقت داشته تا نهایت استظهار و اهتمام در نظم

المهام بر تر نماید و فرجام اقدام و محاسن الکار و نیکوی خود را بیشتر از پیش ظهور دهد منای گشتیه اقدام دارد عالیجاهان

مقرب الخاقان مستوفیان دیوان قضا نشان شرح فرمان مبارک را در جراید و دفاتر ثبت نمایند از شائبه تغییر و تبدیل

محروس و محفوظ دارند و در عهده شناسند تحریرا فی شهر شعبان المعظم ۱۲۳۲

فرمان تفویض ایالت مملکت گیلان بنواب مستطاب شاهزاده شجاع السلطنه حسنعلی میرزا در سنه

چون همچنین تفویض دارائی هر دیار بصاحب اقتدار و احتشام از لوازم مهمات ملکداری و تقریر مناظم مصالح آن واقف کشور از

ارباب همت و اهتمام از معظمات ضمایر خاطر خطیر شهریاری است و لهذا از بدو تلألؤ صبح سلطنت عظمی و اوان

تنسم صباء خلافت کبری اطراف و اکناف ممالک و اقطاع و اصقاع ممالک را از بلاد قریب و بعید و محال قدیم

و جدید و شهرهای مشهور و معمور و حدود و ثغور نزدیک و دور و ولایات را بامرای قابل اقتدار که شایسته و آگاه

معظمه هر یک بمزید بسطت و وسعت ساحت و شهرت شهرتی مشهور و بعهده دارائی ارباب کاردانی

اهتمام خلافت عظمی موکول داشته ایم دارالامان گیلان از مملکت شعبان و خرم مکان و مجمع طوایف و مطالع

دارالمرز

او صاف است از جمیع ممالک مشهور و ولایات معمور بوفور نعمت و وفور جمعیت از اغلب ولایات ممتاز

و از نزهت هوا و وسعت فضا بر سایر بلدان دعوی امتیازش اغاز آورده باتصال حد و ربط عهد و اتصال

ممالک نامحدود و با اجتماع معدات و اسباب جامع مستعدات نامعدود است بموجبات مزبوره عظیم المقدار

زیاده منظور و تعیین صاحب حشمتی بیدار جامع آیات افاقت و سیاست و رافع رایات امارت و نصفت از اوصاف

معدلت موفور بود و از آنجا که شمول احوال ضرغام کنام سلطنت و شهریاری و صمصام نیام شوکت و جهانبانی

فرزند ارجمند نامدار شجاع السلطنه الکبیر حسنعلی میرزا مظهر خاطر مهر نور و در لوازم اوصاف امارت مشهود نظر اقبال

ظهور است بمزید شجاعت و شهامت از جمیع همگنان افزون و در رسوم ملکداری و مرزبانی از اکفاء و اقران بامتیاز

و اختصاص مخصوص متفرق است ما را بکمال ادب مملکت آرائی و دارائی او وثوق تمام حاصل و در مراتب مهام

کشورداری و عدالت او تمتع و حمای رزم معدلت شعارت بامالت مملکت مزبوره سرافراز نموده حکمرانی انجا را با

بفرزند معزی الیه تفویض فرموده بهمین در هذه السنه ئیلان ئیل خجسته دلیل و ما بعدها حکام کامکان صاحب اختیاری

انجا را از بده و بلوکات و توابع و لواحق بوی مفوض و مسلم داشتیم و رتق و فتق عموم مهمات ملکداری و مرزبانی انجا را

بعهده اهتمام او باز گذاشتیم بنحوی که از مراسم دارائی و در باب انقضای منظورات در طریق خدمت مراقب

و در نظم امور ولایت و تنظیم مهمات دیوان قدرت آیت و بسط اسباب معدلت و نشر اضواء نصفت و رفع مخلات

امور و دفع مواد نقص و قصور و رفاه احوال رعایا و برایا و حصول دعای خیر بجهة دولت ابد قرار کمال اهتمام را مرعی نماید

مقرر آنکه عالیجاهان اعاظم و اعیان و عمال و کدخدایان و ضابطان و مشرفان و عموم نوکر و رعیت انجا

و توابع و مقامات دارالامان کرمان فرزند معزز الیه را صاحب اختیار با استقلال دانسته در هر باب اوامر و نواهی

او را مطاع و منقاد شناسند عالیجاهان مقرب الخاقان مستوفیان دیوان اعلی شرح فرمان مبارک را ثبت نموده

فرمان تفویض نیابت و ولایت عهد در عهد شاهنشاه تحریر از شهر ۱۲۴۹ **باسم اشرف نواب کامیاب ملک آرا شاهزاده آزاده محمد میرزا**

از آنجا که عنایات تاییدات ملک سرمد و حسن تولای حق سبحانه مؤید ولایت عهد دولت مخلد ...

حوزه حق مسند نوبت همایون ما را خصوص مسلم و نظام دستگاه فرماندهی بختیاری ما و ران انتخاب و تایید در منهج

و تخلید منتسق و منتظم آمده شمشیر شاهنشاه غازیان نشیر شهرت شیر ... شهرت ... و شهاب مفتاح ابواب

فتوحات و شمشیر تیغ ضیا دولت ... از عدالت خاقان در نشر ضوابط معدلت و انصاف افواج ... ان

مصباح مشکوه روح کتابت مبارک منصور ... نصر من الله کتابه شقه علام و اعلام مکتوبه و ما النصر الا من عند الله

در موارد غزا و جهاد قاید جیش و نصرت فتح رجام ... ما را در ازای توالی انعامات ... سلطنت و جلادت ... اب

همیشه ... احرای ... امر خطیر خلافت و مضامین مقتضیات جسام ... جهت حکمرانی ... و سلطنت ...

ملکانه لازم و عظم ... مناظم مذل التفات بلیغ و تقدیم توجهات بدیع در تحسین و تقریر ولات نواب شاهزادگان

مناظم اوضاع و جهانداری سزاوار رتبه فتاح نصفت و معدلت شعار شدند بیش و لهذا در بدایت ارتفاع

رایت دولت عظمی و طلوع نیر خورشید بهار شوکت ابد انتما نیابت سلطنت و ولایت عهد دولت را به فرزند ارجمند

مغفور ... احوال رحمة الله المغفور عباس میرزا انار الله برهانه و ... ذکر ... بجوهر ذات ... انتخاب ... مرحمت ... ام

و او در فراز الیه در صرف اوقات کفالت امر ... مراسم ... و اقدامات ناصحه ... از بندگی ... اق

مجاهدت و مذمت را بانحای لفیف فی دین و دولت باقدام صدق و یقین نمود و در حفظ ثغور ملت بیضا و قانون

شریعت غرا مجاهدات کامله ظاهر نمود و محروسه دین و دولت را به صیانت شمشیر جهاد محروس و محفوظ داشت

و در قلع مواد فساد ... از حوالی ... مصار و بلاد همت بر استقامت کماشت تا مشرع معارف ملت و ملک بعد ارتحال

نفس ... و در مورد ... از مصدر ارجاع خطاب ... رضوان ... آمده لهذا بعد ... اشتغال دار ... ف

ارتحال نمود و چون مفتاح ابواب فتوح و مصباح مشکوه روح فرزند ارشد بیهال محمد میرزا خلف اکبر و ولد ارشد فرزند

مبرور در معارک مجاهدات و ممالک ... فرصت و مجاری حرکات و حفظ مواضعات و مراضع حماوات همیشه

فرزند مغفور را مرافقت حضور و در مراتب ترتیب همواره او را منتظر بود و در آداب ملک آرایی ... و سلوک با ... ملی

و اداء اقتدار و ... شاد از قوانین ... میمون و در نظام مهام ... هلاک ... لشکر آرائی ... عمارت ... عالم

و از تمهید قواعد عمارت ... مملکت ... آیین مراودت و مخالطت را با دول خارجه و ... حسب مصالح

دولت ... درایت ... و لوازم مکاتبت و مراسلت را با سلاطین ... و ملوک ... اقتدار ... بمرتبه ... و منزلت ...

فرو گذار و در غلب ... اوضاع ... سلوک راه رضای خدا و ... خواهی ... و برای ... تعلقی ... کافه ... و در تمهید مصالح

جاده ... مستقدم شعایر تشریع و تقوی ... ما ظاهر دیدیم و آثار قصد و استقلال ... آثار ... شد

مشاهده فرمودیم ... در ... استحقاق تقلد منصب والاجاه ... او را بود و قابلیت ... تشریف ... بار ... تشریف مزد

فرق ... افتخار ... با کمال توجهات ... شاهنشاهی ... با لاستقلال ... خاص ... مکارم ... خاقانی ... منظر ... بی

اختصاص ... از تمام عواطف ... و تقویت افزودیم و میان ... آنان ... کمال غایات ... از مین فرمودیم

بشمشیر کشورستانی پیکر جلادتش را پیرایه فیروزی بخشیدیم و از خنجر دشمن شکارش زبان و لب آتش شکاف هر سر

بر و لمعان عادی [illegible] سپاس افکندیم و در هر بنشسته یوسفی [illegible] فرخ والد منصب جلیل نیابت سلطنت عظمی

و ولایت عهد دولت بهشتی مدار را چنانچه با والد منصورش بود بدو مفوض داشتیم و مزایای این امر خطیر را بعهده کفایت

و کفالت او باز گذاشتیم تا چنانکه از فر فرزانگی و فطرت رشادت او سزد و آید در کار جهات متعلقه اقدام و در نظم

مهام ملک داری و فرمانروایی و حفظ ثغور دولت و بسیاری حکمرانی اجتهاد و اهتمام تام نماید و در تمهید قواعد عدل و داد

و تشیید مهام عساکر و جهاد و دفع مفاسد ایام و نجح مقاصد انام منظور نظر اهتمام آید مقرر آنکه فرزندان

عظام و امرای با احتشام امنا و وکلا، دیوان قدرت آثار و ولات و حکام و لایات و مصلحان سرداران و سرکردگان جنود

منصور عزیز والاشرف ممالک نزدیک و دور فرزند معزی الیه را بمنصب جلیله منصوب شناسند لوازم تکریم و تکریم

و شرایط توقیر و تعظیم معهود دارند و نصایح و [illegible] امنای دولت جهان آرا شمارند المقرر عالیجاهان مقربان الخاقان [illegible] فلان

عظام و دوستداران دولت [illegible] در جام [illegible] دیوان [illegible] و کتاب دفاتر [illegible] عالیجاهان

فرزند ارجمند معزی الیه را بالقاب [illegible] مخصوص [illegible] شرح فلان قرار شان را

در دفاتر خود [illegible] ثبت نموده [illegible] در عهده شناسند تحریراً فی شهر صفر المظفر سنه ۱۲

فرمان همایون که در باب انفاذ توشحی [illegible] محمد حسین میرزا شرف صدور یافته

فرخ فرخنده فال آسمان حشمت اقبال فرزند [illegible] فرخنده فال حشمة الدوله محمد حسین میرزا [illegible]

عراقین عرب و عجم [illegible] بداند که از آنجا که [illegible]

در هوای نجاح آمال آن فرزند نامدار همواره جناح التفات باز و تطیر شکره سرور در فضای انجام مأمولات

او بدست افتاده هر گونه عطاف منظور نظر مرحمت اعتبار آثار آید در این وقت هنگام تنشیط شکار و قصد تسخیر

میسر بهار مطارد و مطاردات انهار مرحمت مناسب مقام تصمیم ای عطوف فرح جام افتاده یک قبله و سنقر طلان

بسیار خوب با نعام آن فرزند [illegible] عنایت و عالیجاه فلان را با ابلاغ آن مأمور فرمودیم باید آن فرزند تطیر آن

در عرصه [illegible] آوازه [illegible] شکار [illegible] پس از [illegible] عرصه [illegible] در عهده شناسند

فرمان تفویض قضاوت عسکر منصوره بعهده عالیجاه میرزا محمد حسن [illegible] ملا ملک والد او

که از آنجا که با اقتضای حسن قضا [illegible] قضایا با سلطنت عظمی [illegible] قاضی محکمه [illegible]

و تایید [illegible] تقریر [illegible] تخمید [illegible] احکم [illegible]

قضا [illegible] قضا [illegible] حکم [illegible] ایام [illegible]

[illegible] اسلام [illegible] فضلای [illegible]

[illegible] ولهذا در هر یک از بلاد [illegible] نزدیک [illegible] شرع [illegible] و ربط و [illegible]

[illegible] کفایت [illegible] معسکر نصرت [illegible]

[illegible] مجمع عساکر [illegible] مرجع [illegible] مجمع متفرقات [illegible] صادر [illegible]

[illegible] فضیلت و دیانت [illegible]

[illegible] لازم [illegible] فضیلت [illegible] علاوه [illegible]

پنجه ماجد الفضلا مقرب الحضرت العلیا میرزا محمد حسین که با مجد زادگان دولت ابد پیوست و پیوسته بخوبی خدای
دولت مقرون خدمتی شده و دست بوده و نخوت با بیان کتب مناقب و لیست متین آیات صدق و اخلاص
و در اثبات دعاوی دعاگوی و ساطر این از شهادت عدلین قلوب و السن و لایح لایحت آن کفالت منصب مزبور مبادرت نموده
در هذه السنه اودئیل خجسته دلیل و ما قضاوت معسکر همایون را بعهده دیانت او موکل داشتیم و آنچه از جهت تسمیم
و تالیف وزارت قرار فرامین مهر و نسخ آن و توقیف سر رشته حسابات و ضبط آنها و غیر آن از بر قرار بعهده نگهبان بایشان
باز گذاشتیم و با کمال استظهار بغربات شغل پرداخته و در التزام موکب اقبال بود و به حسن دیانت و وقوف خود را بیش
از پیش مشهور دارد و [illegible] مقرر آنکه سران [illegible] منصور و [illegible] موکب ظفر [illegible] عساکر اقبال
دانسته مجلات ادارات مناط اعتبار دانسته و [illegible] شرعیه [illegible] دیوان بدانند

فرمان [illegible] بابلچی شرح [illegible] وزیر [illegible] صادر گردید

که از آنروز [illegible] نشان والا سلطنت و جهانداری از دیوان تایید خداوندی بنام اقدس صادر گردیده و از بعد توفیق
سرمد [illegible] خلاف و شهریاری مقروع موالیان دولت ابد آیت آمده [illegible] وزیر [illegible] از بعد [illegible]
در ازای [illegible] آنکه طریق [illegible] اقدام صدق بپاید و [illegible]
[illegible] مفاخر [illegible] آن النعالة [illegible] افرازیم و از [illegible]
[illegible] اکنون که بعون عنایت قادر [illegible] و [illegible]
مقروع اذان [illegible] بسیط [illegible] و [illegible] اوفاق [illegible]

افلاک و جناب سفارت مآب وزارت نصاب درایت و کفایت نصاب صداقت و ارادت آداب
عمدة الاکابر العیسویه زبدة الاماجد المسیحیه جنرال ایوز [illegible] المحروقب بیه رئیس [illegible] آنکه بارانت
وزیر مختار جهات سفارت بطور کمال خیرخواهی و صلاح اندیشی مشهود و مشهور و در نظم آداب
سفارت منظور مسلمی موفور آمده و بر جهات مزبوره ظهور مرحمتی درباره ایشان لازم و تمام خورشید خواص
در هذه السنه [illegible] خنده دلیل اورا [illegible] نشان مرصع شیر و خورشید از مرتبه اول [illegible]
عنایت [illegible] از نشان [illegible] جلوه [illegible] ظهور فرمودیم تا نشان مبارک [illegible] افتخار
و [illegible] کردن اعتبار [illegible] خیرخواهی [illegible] و مجالس [illegible] خیرخواهی
و مصلحت دولتین [illegible] مقرر [illegible] فرمان مبارک [illegible]

فرمان [illegible] منصب وزارت عظمی دیوان اعلی [illegible] امیر الامرا [illegible]

از آنجا [illegible] اعوام و شهور و منعقد [illegible] و امور [illegible] قدر [illegible] حکم و
[illegible] خلافت [illegible] که خلیفه فی الارض [illegible]
اقتدار [illegible] مربوط [illegible] نظر [illegible] افتاد
از [illegible] درگاه [illegible] ابد [illegible] استعداد [illegible] مشهود
[illegible] افرازیم و بر [illegible]
ارتفاع کوکب [illegible] الفات [illegible] فروغ [illegible] احوال

امارت و وزارت دستگاه حشمت و عظمت کیش‌ها جناب الامراء العظام فخم الکبراء الفخام اقرب مقربان بارگاه
سلطنت عظمی خصوص [illegible] بانواع [illegible] رتبه ارادت و بحسب فطرت و ذکاء صایب
اری و فطانت عالی معروف و در روزگار پیشتر در شمار [illegible] در کار خلافت تقدم [illegible] و مصالح مملکت [illegible] مشغول
از جمله نزدیکان حضرت [illegible] خاص خاص و مخصوص [illegible] نموده و در طی مراحل خدمات [illegible]
بر جمیع همگنان در مسابقت راه [illegible] مطلب [illegible] شایسته معظمات مهام دولت و [illegible]
انوار انواع [illegible] آمده گنجینه همایون حضرت آسمان رفعت خلافت را لا [illegible] رتبت
جامع ظهور [illegible] بطراز [illegible] دیدیم و قابلیت [illegible] و اتقان و حکم کارها
کثیر دانستیم و درین هنگام [illegible] منصب صاحب وزارت اعظم ایران و [illegible] دیوان
که اهم مهام ملک و مملکت بعهده کفایت او مفوض و مرکوز [illegible] اصف الدوله ملقب فرمودیم و مدارج تمکین را
منصب مزبور را افزودیم تا بنهایت استقلال و اقتدار [illegible] منصب مزبور و در جهات کلیه و جزئیه [illegible]
دقایق کارگزاری [illegible] امور و مقاصد مهام نزدیک [illegible] بمعرض شهود و ظهور آورد مقرر آنکه فرزندان عظام و امرا
و اعیان دولت ابد نظام و حکام بلاد و امصار و اعزه و اشراف اطراف و اقطار [illegible] الامراء الیه را وزیر اعظم [illegible] استقلال
دیوان [illegible] دانسته [illegible] ادراک و مصالح دانند مقرر [illegible] دیوان [illegible]
فرمان وزارت نواب سلطان محمد میرزا دارالمؤمنین کاشان باسم میرزا محمد [illegible] کاشانی میرزا [illegible]
چون [illegible] دارالمؤمنین [illegible] محمد [illegible] سلطان [illegible] تشریف

بخاتم و ما محمد الا رسول الله و خاتم النبیین موشح و مختوم داشته‌ایم باختصاص اخلاف خاندان ولایت و اقطاب
جهان مخصوص فرموده و ازدودمان سپهر سلطنت عظمی [illegible] الکواکب [illegible]
افزوده قرین [illegible] کفالت [illegible] کفایت کارگزاران [illegible]
آیین [illegible] قوانین ملک [illegible] جاوید قضا [illegible] الاقتدار [illegible] جهانبانی
بنام نامی کارگزاران کارگاه خلافت محرر و در دیوان تقدیرش تقدیر و تقدیر قضایای [illegible] الحکم [illegible]
مقرر ساخته [illegible] کبیر الهباء [illegible] عطایای عظمی [illegible]
مخصوص فرموده ایم که [illegible] و قدیمیان درگاه [illegible] بدیم هر آنکه [illegible] کفایت [illegible]
و شهود [illegible] قابل اقبال [illegible] خاطر [illegible] اسباب [illegible]
شئونات [illegible] خاطر [illegible] تقریب [illegible] احوال [illegible]
چاکار [illegible] اخلاص و ارادت آگاه [illegible] محمد [illegible]
فطرت قدیم ارادت در [illegible] دولت ابدآیت [illegible] علم [illegible]
در تکفل مهمات امور [illegible] امور [illegible] مهمات [illegible] و لهذا
جریده [illegible] توجهات شاهانه [illegible] منصب جدید [illegible]
در [illegible] منصب وزارت [illegible] سلطان محمد میرزا
والا دارالمؤمنین کاشان و مضافات را بعهده کفایت [illegible] مفوض و مرکول داشتیم و کفایت [illegible] مهام متعلقه ولایت

ابو الجمعی فرزند مسعود راید است کارگزاری او باز نگذاشتیم مقرر آنکه ارباب مناصب و اعیان و درب خانه و حکام
و عمال و ولایات متعلقه فرزند معزی الیه مقرب الخاقان مشار الیه را وزیر با استقلال دانسته از منهج مطاوعت
و انقیاد تمرد و تجاوز نورزند لیچاپان مقرب الخاقان مستوفیان عظام شرح فرمان همایون را ثبت دفاتر خلود نموده در عهده شناسند

فرمان منصب نشان و حمایل نوبت جهت حمزه میرزا که از دیوان حضرت شاهنشاه عالم محمد شاه غازی صادر شده

از آنجا که نظام دستگاه جهانداری به دستیاری اقبال بلند پایه با فر و فروغ شان [illegible] منتظم
قضا مظاهر به توقیع ثبات و بقا صادر آمده همدستان [illegible] مصیر [illegible] دستگاه تقدیر نشان
پیوستن در دست و دست موالیان حضرت سلطنت ترتیب مصالح و مفاسد ایام را کفیل گشته دولت ابد
ما را به تمهید مزید اسباب نظام عالم و ترتیب مصالح جهات خدم و حشم و تفویض ارباب مناصب و احکام و حکام اساس
کشورگشائی و جهانگیری به صاحبان اقدام و اهتمام منظور نظر آفتاب اثر الانوار ساطع الضیاست [illegible] خجسته
اسباب ملک گیری و احتشام و در ترتیب اسباب آن مزید التفات و اهتمام است برادر اعز امجد ارجمند
ارجمند سعادتمند حمزه میرزا که غصن برومند سلطنت عظمی [illegible]
ارشد و فطرت [illegible]
گردیده در معارک محاربات و دست [illegible] و آوازه [illegible] علی التوالی و التعاقب خصم [illegible]
با جدا [illegible] اقدام و اهتمام [illegible] قدیم و جدید قائم و ثابت [illegible]
کاربند [illegible] نهایت غلبه [illegible] در ممالک [illegible] اقدام نموده [illegible]

یورش هرات موکب قیامت اثر را قاید جنود ظفر و در طرد و رد طغات تدبیر صائب [illegible] جد و جهد
موجبات مزید [illegible] منصب جلیل القدر توپخانه [illegible] معزی الیه مناسب نموده و اظهار عنایات [illegible]
منصب چنین [illegible] درباره او [illegible] خاطر خورشید [illegible] خجسته [illegible]
اول توپخانه مبارکه [illegible] غایت تعهدات [illegible] قطعه نشان جلادت [illegible]
[illegible] نسبت با [illegible] و منصوص داشتیم و مبلغ فلان مواجب در ازای آن برقرار فرمودیم تا نشان همایون را
طراز پیکر اقتدار و حمایل [illegible] توشیح صدر [illegible] در خور شجاعت و جلادت او است [illegible]
[illegible] مقرر آنکه صاحب منصبان و اعیان و عموم عمله توپخانه آتش فشان [illegible] معزی الیه [illegible]
و احکام او را مطاع [illegible] مقرب الخاقان مستوفیان دیوان اعلی و لشکر نویسان جنود ظفر اثر
شرح منشور قضا مضا را ثبت دفاتر خلود نموده در عهده شناسند تحریراً فی شهر [illegible] ۱۲۵۲

فرمان ولیعهدی نواب شاهزاده آزاده ناصر الدین میرزا که از دیوان شاهنشاهی صادر شده [illegible]

از آنجا که تحقق آثار خلاق [illegible] در سیر [illegible] سلطنت [illegible] مستجاب [illegible]
مشارع ائمه طاهرین [illegible] تابعین [illegible] محترم [illegible] تخصیص سلاطین [illegible]
سایه خدا [illegible] نظام دنیا [illegible] لازم و چنانچه [illegible] صلوات الله
علیهم [illegible] تعیین خلفا [illegible]
نیز سلطنت تعیین [illegible] الرحمة [illegible]

واجبه الله علی سرایر الروح والسرور در مبادی امر سلطنت و جهانداری نواب علیین مآب ولیعهد مغفور را
طاب الله ثراه اولاد و ذات ملکی صفات فیض آثار بنا بر آن شیمت ابن عم اعظم عظمی نصاب و چشم و چراغ ملک ارزنده کلیات
مهام ملک و اقتدار داشته بودند و بحمدالله اولاً و آخراً و باطناً و ظاهراً امروز که بعون عنایت کردگار حکیم و حکم
وراثت پدر و جد صدر سریر سلطنت بفر وجود اقدس ما زیب افزا و تاج جهانداری از فرق همایون فرقدسا آمده
احیای سنن سنیه اسلاف سلاطین معدلت آیین را شیمه و تعیین ولیعهد دولت در دیباچه اقتدار فرمان سلطنت ابد آیت
عزم همت ملک پیما داده و در بدو ... قوی ... دیدند و بغض خلاف ... تازه نهال گلشن ...
و کامکاری فرزند ارجمند و قرة العین سعادتمند ناصرالدین میرزا را که امارات ... احوال او ظاهر و اطوار استعداد
و مظاهر استحقاق منظور نظر خورشید مظاهر ... بمنصب ... مخصوص فرموده و از عواطف ... ناصر ... خاطر
حق گزین است که با قضای تنزل الاسماء من السماء ... ناصر ... و قاهر ... و لطائف عدل و انصاف
چنانچه مکنون رای معدلت اتصاف ... درباره سپاه و رعیت رفتار نماید مقرر آنکه ... عظام و کرام سرداران عالیجاهان
فخام و امرای ... ابدا ... ولایات و عمال دیوان و افراد متجنده و چاکران عالی مقام
شمال ... مصادر امتثال نموده و فرزند ارجمند را در ... این حکم ... مقرر ... استقلال ...
مستوفیان دیوان شرح منشور مبارک را ثبت نموده در عهده شناسند تحریراً فی شهر ... سنه ۱۲۵۰

فرمان همایون که در جواب عریضه عالیجاه صیدسعیدخان امام مسقط شرف اصدار یافت

عالیجاه رفیع جایگاه امارت و ایالت و جلالت دستگاه صداقت و ... ارادت آگاه امیر الامراء العظام عمدة الولاة الفخام

صید سعید خان امام مسقط ... احوال خود مسقط انوار عنایات پادشاهی و مهبط اضواء عواطف شاهنشاهی بوده باشند
در عریضه عقیدت عنوان ارادت ترجمان آنعالیجاه مصحوب عالیجاه ... عمدة المشایخ والمعارف ...
شیخ ... مضامین صدق ... قرین آن از فاتحه افتتاح تا خاتمه اختتام
توسط اولیای دولت ابد قرین معروض ... آنچه حقیقت ... حسن خلوص و حسن حال ...
خدمتگاری و انقطاع رشته مراودت و موقوفت ... موالیان دولت ابد مدت ... معلوم و مبرهن ... مزید
حصول وثوق و اعتماد خاطر ... گردید درباب اقدامات خود با انتظام و رفع غوایل حدود و ثغور ... امور
بحرین و تادیب معاندان دین ... و هم بواسطه تقریر ... الیها معروض داشته بود مراتب قدمت
خدمت و خلوص عقیدت آنعالیجاه و مراقبت او در این دولت جاوید آیت ظاهر و معلوم رای جهان آرا است ... در طرق
خدمتگاری ثابت قدم و در دعوی خلوص ... و صدق عقیدت راسخ دم بوده اند و اوامر علیه را در هر باب مسموع ...
و سر ... این دعاوی ... چه ... شبهه ... و محتاج ... بیان و ... تاکید
از خلوص ... و دعاگویان دولت ابد قرین ... همواره حمایت و رعایت آنها منظور نظر و اخلاص ... ولایات
منصوبه ... مکنون خاطر انور ... و بعون الله تعالی ... برای اولیای دولت قاهره ... آن از هر جهت ...
و ... نقص و قصور در معذرت قلع و قمع مخالفین ... و مدت ... منصور ...
بمعاونت آنعالیجاه و اخلاص ... منظور نظر اولیای دولت ابد ... که ...
و احوال ... معلوم ... شده ... اجزای ... تاکید

متممات حرب و رزم است عالیجاه پاشی غضنفر القاب را در تهیه و تجهیز و جمع آوری ابطال و تشحید معدات جنگ و قتال در این
اوقات اصرار و جهد و نهایت کمال بوده است که منظور انظار جهر ... است مرتب جمعیتی که مامور شود لوازم آن کشیکچی گری جدید
انجام جمع جهام آنچه در وقوع ... و ... عسکر و ... معاندین ... برآمده چنین از جهات منظوره موقوف بر تقریر و ... جهاد
جدید نماند و این هم موقوف به جمع آوری عساکر از اطراف ممالک و تهیه اسباب ... شده است و معلوم است یک چند طول خواهد
بدیهیات مصلحت خانه ... و ... و متعدی ... را ... شریر ... مصحوب ... مامور آید تا مکنونات خاطر اقدس و تصمیمات
عزایم ما را بالنتیجه ... و ... مشغول ... عموم ... و اظهار ... مشهور و مطمئن ... سرگرم ... و ... انتظام
و بکار ... عاقبت کار منصوره ... و ... داده ... و ... لهذا ... ... را ... ...
مامور و مرتب ... ... را در حمایت و اعانت ... ... فخر ... ... نماید و
امیرالامرا ... ... و ... معارک ... و ... و ... ... مامور
و فرامین مطاعه ... ... کار ... مرتب ... ... الامر ...
مامور ... اقدام ... باید آگاه ... ... اعانت و حمایت ... مستمال و مستظهر و در ... امور ... ...
... معارک ... و مرزوق ... و تمهید مصالح ... ... و ... و ... ... شکر ... ...
بار ... ... معقول و ... منظوره ... ... منظور اوست
از ... معاندین ... و ... و ... ... آگاه ... ... تدبیر ... ...

فرمان ... فرمانفرمای ... فارس در خصوص امر جزیره قشم باعیان دولت انگلیس صادر شده

فرزند ... حسین میرزا فرمانفرمای مملکت فارس از مکنونات خاطر ... ابنا ... عنقریب اعلان و آگاه باد که مقدمه
جزیره قشم و ... ... انگلیس که ... ... و وقوع ... اسم آمده بودند ... ...
... و کار ... انگلیس که مقیم دربار ... ... در میان ... ... و ...
خلاف ... قرار ... این اوضاع بوده ... نمود که ... و ... ... و ...
اخراج نماید و منظور و منظور ... که تا حال ... شد و ... ...
... میرزا ... ... کار گزاران ... ... و ... قرار
... ... و ... ... داد و ... نموده اند معلوم ... ...
و کدام ... ... و ... و رجوع ... ... کار ... نموده ... ...
... خاص ... ... آمده ... ... و قرار ... دیوان شده
و بچه جهت آمده و بعد از آنکه آمد ... ... نموده اند و در ... امور ... ... در مقام ...
... ... نموده اند ... قرار این ... ... که در عموم جهات ... ...
... ... و ... ... ملاحظه ... ...
نبود که کار ... خط و خطائی واقع شود و یا سهو و ... واقع شود ... ...
در این کارها قرار و مدار ... و همچنین دیگر کارگزاران ... ... آگاه ... خواهد بود ... ... خود
... ... و مدار ... ... فارس

بکارگزاران انفرزند آید برای نظم مهام ولایت و مهمات مصالح وجوه دیوانی و سرانجام امور مرجوعه و نگاهداری سرحدات و قرار و مدار مهام ملکی و معاملات و مرضیات با صلاح حضرت خاقانی ارجاع و رجوع و تعرض [illegible] تا پادشاه هر و رجوع بمباشرین فارس مداخله دیوان بدین سال ده هزار [illegible] برای [illegible] کرد که حصص خطوط سرحدات و جزایر ان معین است و هر ساله بدین رسم داده شده و دیگر در قرار و مدار سرحد و جزایر کرون چه می دارد و بالعموم باید [illegible] حکم [illegible] اگر [illegible] در این امور ذکر رفته و نشر [illegible] آورده شد متوقف دارند و هر گاه [illegible] آورند [illegible] داده شند [illegible] و عدم استیذان [illegible] از دیوان [illegible] مخالف [illegible] با قانون معاهدت [illegible] ارکان [illegible] آن دولت اعلان دارند [illegible] در این کار [illegible] قراری که در [illegible] باید [illegible] قطع و فصل شود [illegible] هم اگر [illegible] باید [illegible] جابجا و کل برادر [illegible] خواهند داد کارگزاران فارس [illegible]

فرمان [illegible] میرزا [illegible] خان با علاقه [illegible]

عالیجاه امیر الامراء [illegible] میرزا [illegible] خان وزیر [illegible] علیه [illegible] محروم [illegible] ایران و آگاه [illegible]

فرامین مطالعه صادر و مفصل اوضاع مرقوم و اجمالا نیز مقرر گردیده بود که فتحعلی خان افغان اقدام [illegible] جبار [illegible] پایه او بود [illegible] فرزندان کوکب سپهر خلافت [illegible] اغر [illegible] میرزا [illegible] جمعی [illegible] منصور [illegible] مغرب [illegible] گردیده جناب شاه محمود را که [illegible] مسموع و مشهود می افتد [illegible] دیار آسمان [illegible] والتماس [illegible] بدین [illegible] فیض [illegible] دیگر [illegible] اعلام [illegible] فتحعلی خان را [illegible] سازد [illegible] کامران میرزا [illegible] فتحعلی خان [illegible] و بدین راه خود را از اطلاع [illegible] برادران فتحعلی خان [illegible] گردان و با شجاع الملک و نصیر [illegible] اولاد تیمور شاه قرار [illegible] شاه محمود [illegible] تمهید اسباب جدال [illegible] شاه محمود [illegible] اعانت و حمایت [illegible] و چند نفر از اعیان افاغنه را [illegible] آنها را با مکتوبات [illegible] شاه [illegible] دولت [illegible] و در [illegible] عرایض [illegible]

اردویان عزیز گردیده هر یک مستدعی عزیمت موکب نصرت نظیر تعیین سپاه یا یکی از دو ارکان [illegible]

بجانب [illegible] گردیده بودند از آنجا که در آن [illegible] عبور [illegible] محصور علات معابر [illegible] جبال [illegible]

که از عهده [illegible] موکب منصور بر نخواهند آمد عزیمت آنسمت را موقوف [illegible] فرمودیم و بالعجاله

فرزند معزی الیه برحسب حکم قضا [illegible] عظام جهام سمت گرجستان و خوارزم و در هر یک از عمده و ثغور ممالک

ایشان معرکه آرای عرصه حرب و رزم آمده اکثر ولات و سلاطین [illegible] در استیمان [illegible] گردان

متعهد [illegible] وافر و متعهد و عرایض [illegible] و هر یک [illegible] رجوع

جمیع ولایات متصرفه [illegible] اولاد تیمور [illegible] و دیگران داخل ممالک محروسه [illegible]

رجوع [illegible] و از هر طرف معتمدان هر یک با عرایض مطیعانه وارد [illegible] از طرف [illegible]

[illegible] همان [illegible]

فرزند [illegible] ابراهیم خان [illegible]

از در استیمان درآمده [illegible]

و سران وارد دربار سپهر بنیان و عذر خواه اطوار مفسده [illegible]

کوچ و کوچ [illegible] بدار الامان [illegible] رسیده [illegible]

[illegible] مرحمت شمول [illegible] جاوید شمول دارد

فرمانی که در یکی از غزوات [illegible] موکب نصرت [illegible] و ولایات [illegible]

قبل از آنکه موکب همایون از باغ [illegible] تسخیر عظیم صفحات شیروان و قراباغ را منقضی [illegible] گشت

برای اتمام و انجام مهم سرحدات و قلع ماده فساد [illegible] عساکر منصور از هر طرف [illegible]

انداخته و دست تطاول باستیصال بنیان مفسد گروه ضلالت شعار انداخته [illegible] سردار [illegible]

[illegible] ایروان روان [illegible] شده [illegible] جمعیت خود از آنجا [illegible]

[illegible] قراباغ رفته بود [illegible] قلعه [illegible] عایشه [illegible]

[illegible] امیر الامرا العظام ابراهیم خان [illegible]

جمعیت [illegible] متواتره و [illegible] شدیده [illegible] قلعه [illegible] متصرف گردیده [illegible]

مجتمع [illegible] تیغ غازیان منصور [illegible] گردیده [illegible]

[illegible] گرفتاران [illegible] رکاب نصرت [illegible] از طرف دیگر [illegible]

[illegible] قراباغ [illegible] حدود [illegible] بوده [illegible]

[illegible] کرده [illegible] فرزند [illegible] الله [illegible]

و در [illegible] امیر الامرا العظام [illegible] سردار [illegible] موکب [illegible]

داشته ایم موکب [illegible] برای [illegible] عزیمت [illegible] گردیده [illegible]

[illegible] موکب منصور [illegible] تصمیم عزایم [illegible] عریضه فرزند معزی الیه [illegible]

داشته بود [illegible] سرحد [illegible] اقدام [illegible]

نموده و او استعداد شایان با توپخانه و قورخانه بامداد روانه و برادر و محلات شهر حصار حصین استظهار حاصل و از قلعه جلادت

پیرون آمده با اظهار جلادت اقدام و ثبات ورزیده مدتی عرصه گیرودار گرم و نوایر محاربت و مکافحت شعله افروز آتش

جلادت جنگجویان لاابد از آزرم و شرم بوده تا از جانب موهبت مآب ناصر علام نسیم نصرت بر شقه اعلام اسلام وزیدن آغاز

و شکست تمام بدان فرقه شقاوت آثار رسیده متجاوز از سه هزار نفر مقتول و قتیل و پانصد ششصد نفر مجروح شمشیر آبدار

و محروق توپ و تفنگ آتشبار گردیده اند و جمیع توپخانه و اثاث حرب ایشان بحیطه تصرف غازیان نصرت نشان درآمده

سر او سرداران برکاب مستطاب ارسال و فرزند معزی الیه نزد یک چند برای النظم و نسق امور و تمام جهات منظور مقرر بود

امیر الامراء العظام نظام الدوله والاسلام صفی الدوله العلیه العلیه غازی قاجار بر وزیر اعظم در ایوان عالی ارسال مقرر

قرار کار بر ترقیمین از رنجان و ارسال جوایز و انعامات جهت عسکریان و ترتیب اسباب عدالت انتظامات دشمنان

موکب همایون قبل المستقر صلابت مقرون ارواح بنهضت ارای معاودت قلمرو بحجت افزود در خاطر بود

عریضه‌ایست که در بدایت احوال بنگارش کسی عالی‌شانی مشتمل بر الفاظ مصطلح نظم و نثر نوشته شده

خاک رهگذار رخش بادسیر حضرت را ابروی مردم دیده امید ساخته مرتفع عرش پاسبانان بارگاه فلک پایگاه
که فلک را پناه و خواقین فلک جاه را ملجا و ماب است میسازد که از آن عهد که زمانه عهد هنر را بقرار این عهد هنرپرور تازه
و اوراق کتاب کمال را که بعهد دولت فرو دو صد احوال بی‌هنران بود بدستیاری این بلند فطرت
بتازه شیرازه ساخته است ارباب هنر که در زوایای گمنامی سر بر زانوی غربت کشیده بودند چون فرخی بر فراز بساط نام
آوری گزنشسته اند اصحاب علم که در کنج ناکامی از عمل عاطل مانده روزگار بتنجیب میگذرانیدند در عرصه کامرانی علم شهرت
افراشتند شعرا در ساحت نظم امروز ایشان چنین ارکان شعر گاه تقطیع از یکدیگر گسیخته باسباب جمعیت شان چون
اجزای بیت سکنهام فلک بحور در دایره پریشانی از هم ریخته بود هرکه از نتیجه عطایای این دولت مزید بهره وافر گشتند
حیار آمده بالش جنس تقارب جستند و بساط انبساط شان در بسیط زمین منبسط گردیده از عروض حادثات
زمانه تخلص یافتند و رسم خطاطی که از نوشته بالا ارباب قلم یکقلم از صفحه ایام نسخ و قطع و طمس اصحاب خط از خط
تعلیق عراقی همواره در خطر و خط بدو رواج آنقدر ریحان خط نوخطان یاقوت لب شکسته کاکلت ایشان را
غبار ملالتی بر خاطر نشسته بود لیکن برکات بنده درگاه بر بدین سبب آینه خورشید را از ذره و از جلوه کرشمه چه نظر قدر را
ثلث خسروی زده و قیصر در عداد هنروران خویش یاد در کاه قبول خاطر خطاط انداز و در تهیه بی‌غباری در طرز کلیات
در اوراق حسد مطلع در تکمیل هنر رقم کمالات تحت استاد مناقب دولت روز افزون بنیم در کتب ارادت
فطرت بسجده ساختار از سر گرفتم و برای آموزش رسم که نظم کنم در دبستان خبرت لوح دعاگویی در بر قیمت باد آنکه

ازبکار عوارف پادشاهی که هر مراد در حصول آورم محصول زندگی در تحصیل معارف مصروف داشتم هستغنی
باین خیال که از مخزن مکارم نامتناهی در التماس فتح در خیر بازم مفتاح طلب افتتاح ابواب اصول
معالم را بر بنا جهاد در میان گذاشتم هیچ جا بر صد هیچ کوکب نجمی در تیپ الشرف شهود ارادت با سعود قران آسمانی
بالنظر التفات شهرباری ظاهر آید و هر مرادم از روی اقبال و صول نصف النهار حد تفکر را افق مطلع ارتفاع
لطلب ریاضی در رنج ریاضت رنج بردم و با نظر طلوع شعری مطلوب در رصد مهدی استاره نجم شمردم تا آنکه
باین گمان که از مصدر امر با هم بستند که موزم آیم و در لازم حد تفکر را در معرض ارادت حرف نحو
بتعیین و انسایم اوقات صرف نحو کردم و در استفهام قوانین ادب حال ماضی مستقبل آوردم چند بیت
نیست که فریضه خدمت با شرایط خلوص و تهیدت ادا نمایم و با قامت شود جوارح و ارکان ثابت دعوی
ارادت فطری پردازم در فنون فقاهت تفحص کردم و احکام شریف غرایبش از کتاب اعتقاد
آوردم روزی تصور آنکه در حضرت آسمان قیاس بر بارقه باریم و از ترتیب قضایای مناقب سلطنت
کبری نتیجه توجهی حاصل آرم در مقدمات معانی و منطق شروع پیوستم و در التزام طلب خدمت آن تقصیر حسن عقیدت را
مستلزم دعوی آن را با تصدیق حسن مطابقه لازم داشتم تا شاهدان شیرین معانی را در حجله الفاظ بدیع
هر هفت صرف صنایع آراسته بر پنج نعت شد گشوده کشور گیر با مرد دلدادم و شیرین سخن را بدست بیان طالع کرده
نغاره بلاغت زیب افزوده بر اتحاد مدیح خیال نکته ضمیر از پرده خیال ها بیرون آوردم چند مرغ نفس الا حیث
بودم و مفتاح دقایق ابواب لطافت دقیقه از دقایق آن کشودم عهدی بر نرسید که در عرصه تصنیف حالی

دولت ابد مدت بر آن حضرت وردونیا ایم و مزید عواطف خاقانیم بجشن اطلاق خاطر از قید ذل و خروج نایره
اندوه از دل کرده دیده مصراع بوصالش به مقصود دیده بگشائیم پنجم حرف روی سرود حرف نیان قافیه کردم و بس
در مدیح از دریای فکرت برای نثار بارگاه فلک بسطت بکنار آورده گاهی بر عقیده که در دیوان ترتیب شهریاری استیفای
صنیع سیاق بند که سررشته رسوم خدمت بدست آورده خود را در جریده چاکران [illegible] قسم به نظام و هم
دفتر احوالم مقررات عطایا و جوایز از تعرض توجیه عوارض مرفوع القلم بوده از خرج مفروزه مردودان بعد از ضبط
تعلیقات درباره بار قبول پنجم حصه وقری از کوچه حساب [illegible] روزنامچه ایام مجلس دادم تحقیق عمری را برای
ادای [illegible] میزان [illegible] که در حرف [illegible] تهیه عدت [illegible] پس در بستان [illegible] خسرو [illegible] معالم
[illegible] طراز آمده و طایر طبسم در [illegible] خوان [illegible] روضه قدس [illegible] آواز گاهی طلا منظومه نظم بر [illegible] بلطف
عرضه عرض [illegible] پرده چشم و گاهی [illegible] در گاه [illegible] اکنون مدتی از [illegible] مقام
خویش احرام حریم حضرت حرم نشان [illegible] ماننده کمر [illegible] بر [illegible] بسته و با قامت در بارگاه فلک [illegible] چون
زبان ثنا [illegible] سلیمان نگین گشاده بیت [illegible] در حریم درگاه بر باید قبول حضرت شاه گاه [illegible]
مرکب میمون در مقام [illegible] چون بر سر [illegible] مقیم بوده [illegible]
رکاب سعادت [illegible] میمون را [illegible] خوش خرام [illegible]
نخجیر [illegible] آهو [illegible] اگر [illegible] بوده [illegible] القاب [illegible]
مانند [illegible] چشم [illegible] بر روزان [illegible] بسته و اگر [illegible] چون حلقه [illegible]

گذشته شعر رخ بر در بارگاه دارم ❊ امید قبول شاه دارم ❊ اولیای دولت قاهره را از مراتب
اقدامم در خدمت و جان نثاری چون ضمیر خویش از امور محکم دارد و خود واند [illegible] آمده اما بعرض
احوالم در موقف حضور اشرف اقدامی ندارند ندانم از چیست با وقوف [illegible] بزم [illegible] را از [illegible]
بر صفای عقیدتم بیان را خود در [illegible] اعتقادی صادقت ولا در صف [illegible] بار نیافته [illegible]
[illegible] و با جمله در [illegible] روز و شب در حضر و سفر [illegible] مقرر امور خدمت لحظه و دقیقه از دقایق [illegible]
وجهاد در احصای [illegible] گذاشته و لا با این همه [illegible] نشد و لیکن بجهة مقصود راه [illegible]
دست نداده و با آنکه [illegible] تا کنون [illegible] از کار گشوده [illegible] مکارم خاقانیم [illegible] امید
گشاده کرم لطف پادشاهیم [illegible] عطا [illegible] عقده از کار گشاید با ظهور التفات [illegible]
توانم بود و باشد ترتیب خدیوانه دور [illegible] قصب [illegible] صدور امر اقدس اعظم [illegible]

و مطاع امره الاشرف الاعلی

عریضه [illegible] امیر الامرا العظام [illegible] محمد حسین خان صفهانی [illegible] الممالک [illegible] در [illegible] مالک
اشرف والا [illegible] پادشاه زاده اعظم عباس میرزا [illegible] شد در مقام [illegible] تبریز [illegible] شهر سنه ۱۲۲۵

در [illegible] قبله عالم و [illegible] ملایک [illegible] روحی و روح العالمین فداه [illegible] ذات اقدس [illegible]
اشرف و الا [illegible] و [illegible] کالبد ذات مبارک را [illegible] اتصال [illegible]
بذرّ ذات سعادت آیت [illegible] اند با اقتضای افاضه فیض [illegible] مخصوص [illegible]

در تاریخ ۵ مهرماه ۱۳۶۸ جلد این نسخه را [illegible] گویید
محمد [illegible] زاده تبریزی

منصور بدین سعادت مسرور آمده هر یک از چاکران درگاه خلایق پناه را بتوکیل غیری از خویش مامور و اجرای حکم

وجاهدوا فی سبیل الله باموالکم و انفسکم را ببذل نفوس و اموال محکوم امر قضا دستور فرمود این چاکر جان نثار کمترین

بنده درگاه عالم مدار نیز در درگاه سلیمانی از مور کمتر و آئینه دل بنگاه قطاب غیب در ذره وار منظور نظر مهر اثر اقبال از بر بران

بغایت جاهد جهد بود و برای ادراک این ثواب از هر طریق صورت سعی مبذول میفرمود و از غایت حقارت خود را بامثال

قابل این موهبت نمیدید چه جای آنکه بتعیین بذل نوبی از فرزندان آن مرکب نظر رتبت معدود تواند داشت بامضای حکم

قضا منصی تعیین بهره غازیم جهاد و غزا با نهایت سرداری کصدهت چادر مرامی تعیین [illegible] نزول [illegible] مرکب نصرت

دلیل سر انجام داده [illegible] داشت تا مجاهدین مرکب منصور را در ظلال خیام [illegible] و در ازای [illegible] آن روز [illegible] این

دولت ابد [illegible] افزایش [illegible] سپاه پاسبان [illegible] از [illegible] خاقان منصور [illegible] لوای نصرت [illegible]

والا منظور و مطلع [illegible] رسید که سایه آن قطاب بقا و شعاع [illegible] فرسا باد امره الاشرف الاعلی الاطاع

مراسله [illegible] سلطانیه [illegible] شهزاده سلیمان میرزا [illegible] شهزاده

محمد [illegible] میرزا [illegible] سلیمان میرزا [illegible] مجلس [illegible] شد

درج درر بدایع نکات و عقد لالی عبارات طیبات که از بحر عاطفت [illegible] و مخزن خاطر مهر [illegible] منضم

این ارادت [illegible] رسیده [illegible] صدف [illegible] جدید [illegible]

روح خداه و روح العالمین نثار آید بیت دریغا کران راه وا مانده ام و بدان ره که چشم ارادت [illegible] افتاد

بنگاهی پادشاه جهان [illegible] افتاد بیت از آن خاک [illegible] جدا مانده ام [illegible] دل [illegible] روان [illegible]

[illegible]

موکب میمونه روان و چون فتح و نصرت رکاب نصرت آیت را از پرتو [illegible] از جواهر [illegible] مضامین

بدیع گوش امل را ابتازه او آویزه اعتبار [illegible] و بدر ابدار معانی منیعش [illegible] صدر صدف را [illegible]

جدید موشح و مزین و شد بواسطه لآلی نظم کاملش در پیشگاه شهود شهریاری از [illegible] آن [illegible]

منظم [illegible] رشته عرض [illegible] و از کنوز رموز معانی بانظامش [illegible] خلاف [illegible]

مرتب شد [illegible] لطف یعنی کوه [illegible] قطران انعامی که عطایای خفت [illegible] سپهر [illegible]

دارند رسید عقود مروارید و کار و مرصع با اقمشه مرسله [illegible] کردن ارادت [illegible] میان مفاخرت [illegible]

قامت صدف آمد مروارید [illegible] در دیده [illegible] آن [illegible] جهور [illegible] آن [illegible] حضرت [illegible]

و یاقوت احمر [illegible] همان [illegible] از آن [illegible] بودی زمرد ابدارش [illegible] ابروی [illegible]

بستان [illegible] برده و با آب [illegible] روال [illegible] در دل لعل آبدار [illegible]

دیبای [illegible] سپهر [illegible] ندارد [illegible] آفتاب [illegible] قرص [illegible] حضرت [illegible] با [illegible]

عاطفت [illegible] چنان [illegible] نه اکراه [illegible] لاف زنند [illegible] و در برابر لطف [illegible]

فلک را اگر [illegible] طاق [illegible] آید [illegible] زلف [illegible] میان [illegible] پیوند [illegible]

اقبال [illegible] در کار [illegible] شهود [illegible] گنجینه خاطر [illegible]

و قامت [illegible] پیرایه [illegible] مفاخر [illegible] امید که تا [illegible] سپهر [illegible]

انوار ازل [illegible] پوشش [illegible] همواره [illegible] شاهنشاه روحی فداه [illegible] اقبال

باد و لا انجم بهار عنایات خسروی آرایش آفاق انجمن جلال ترجی بنده جمهوریست که تیز به مفتاح اقلام دربار
فاتح ابواب مخزن التفات بوده بدین در بنای عبارات رایقه بزم ارادت را زینت افزایند و ادراج

مرسوم است که از جناب امیر الامرا العظام خدمات لایقه سرور [illegible] جعفر حسین خان قاجار مروزی
در جواب مکتوب جناب بلاغت ایاب آقا محمد کاظم صفاهانی متخلص به واله تحریر پذیرفته شد

در صباحی که از ادراک اشتیاق آن رفیق شفیق در محجر خاطر هجران نشان اشتیاق مشتعل و شعله حرقت [illegible] بدیع الجمال نامه
غایت منظور ضمیر و کمال مراد دل بود صباح صباحی صفا و سحاب بهار وفا [illegible] خطاب گرامی
عطرافزای مشام مودت ساخت آرایش گلشن محبت گردید [illegible] صباحت [illegible] مضامین
دلنشینش دماغ خاطر را نشاط ناحصور فزوده و تجلی انوار تجلی از قباب عبارات متینش [illegible]
مهر روز افزون نموده مستورات معانی با قصور نشین در قصور سطورات بلیغه [illegible] خضر و عبقری حسان
بوده و ابکار مضامین لطیفش در مناظر مرقومات منیعه حور مقصورات فی الخیام و کم لم یطمثهن انس قبلهم و لا جان
شعر فلو کان الفاظها جمعت لکانت عقود نحور الغوانی [illegible]
[illegible] از احوال در مزاج [illegible] شعر [illegible]
معتدل المزاج آمد و اعلام حقیقت را در گذارش ایام مفارقت [illegible] شعر الفت الدهر
و عفت الجموع [illegible] تا غایت با عانت عنایت پروردگار [illegible]
[illegible] وجود با وفا و ثبات [illegible] اشتیاق ایام [illegible]

دانقد

در تصور نیاید و معانی اشواق ضمیر نه بدان غایت که خامه بدیع البیان از عهده عشری از اظهار برآید
ادراک حضور [illegible] و تقارب بزم حضور [illegible] منتهای مول آل
با تمکین شعر خواجه شیرین کلام در مفارقت [illegible] حدود الف التی [illegible] و خیر الکلام ما قل و دل
حدیث [illegible] که کف و [illegible] و بجمله دو رقم [illegible]
دارم [illegible] بحرف [illegible] مختصر کردم والا [illegible] شب درازی چو روز فراق [illegible]
که با تو روی بروی شرح اشتیاق کنم پیمان صدق و وفاق در رعایت رسم اتفاق را که ترتیب مقدمات
[illegible] در اظهار آن [illegible] پرداخته بود [illegible] بیجا و بر جهه کلمه القلب یهدی الی القلب [illegible]
صدق مدعا [illegible] این ادعا در [illegible] و فا [illegible] اثبات شعر [illegible]
[illegible] تبیین [illegible] و لله در قائل [illegible]
تو یار پرده نشینی و فا وظیفه تست خلاف عهد [illegible] شرح [illegible]
در ادای شکر [illegible] زلال [illegible] خسرو فریدون [illegible] جلالت [illegible]
جاندار [illegible] جبه [illegible]
در راه [illegible] جسم و جان [illegible] صحیفه صدق [illegible] دیباچه محمدت [illegible] بود [illegible]
[illegible] طبع [illegible] اقبال [illegible] حقیقت [illegible]
[illegible] در نظر ارباب دانش [illegible] مقالات [illegible] عرض ارادت [illegible]

لئن شکرتم در پیشگاه التفات شاهانه موجب مزید اجزال لازیدنکم گردیده تضاعف اشفاق خسروی را باعث آمد
امید که انوار تفقدات خاطر خورشید اشراق شاهی همواره فروغ انجم آمال بندگان عقیدت فطرت [illegible]
رستان نوازش شرف پیوسته غیاث ملک و حشمت باد از اراده صاحب رجا و اثبات که بجذبه التفات خاطر مواج البیان
صادق را شغف افزاید و بر شحه اقلام بلاغت نگارات حدیقه ضمیر سلاله مخلصی را قرین حضرت آگاهی ارا از اول

مکتوبی در جواب اصرار یکی از مقربان بارگاه [illegible] مشتمل فرمایند خلاف عظمی از جانب جناب معتمد الدوله
میرزا عبد الوهاب [illegible] کردستان [illegible] مرقوم شد سنه ۱۲۲۵

امروز صبح [illegible] یوم الاحد و انوار طلوع سعادت شمس خیریت صباح صبح [illegible] بود تشریح مبانی خلوص مکنیه
کاشف حقایق صدق و صفا و وصاف دقایق حسن وفا پرداخته آمد و مصحوب [illegible] سمت انفاذ یافت
اکنون که ظهور روز مزبور و در البیضاء افق آسمان چهر مجانی صافی روان در لطف النهار بروز و ظهور در [illegible]
همانم که کشف [illegible] مخزن الاسرار [illegible] خلافت [illegible] باریکه از مقربان بارگاه خسرو فریدون
اقبال لازال صدر [illegible] اقباله مقبلاً لقاء القیاصره والاقیال در دوستانه نشسته و آیین [illegible] سخن [illegible]
از آنکه دلها [illegible] بنده [illegible] در میان آوردند و گاهی [illegible] صحبت صادق خاطرهم [illegible] افزودند کتاب
تاریخ وصاف [illegible] از مطالعه آن سرور [illegible] رشته را از کتاب
مزبور نسخه [illegible] مجلدات و شارح [illegible] نسخه کتاب مختصر [illegible] پاره دیوان مناقب
شیرازه اوراق مکارم [illegible] صحیفه سعادت [illegible] دیوان مجد و [illegible] فرد

جرید صفوت و صفا عزیز مصر وفا و وفاق مطاع مکرم خجسته اخلاق میرزا محمد یوسف ادرکه الله الکلام
بدایع نظام ذره [illegible] کوثر [illegible] شمس جهان [illegible] تاریخ مزبور جامع جمیع
محاسن کتابت [illegible] اوان [illegible] سمت انفاذ داشته اند و فصحای [illegible]
تا دیت فرمودند و رفع التباس [illegible] و شاهد [illegible] صدق مقال ایشان را که صدیق است
والآسمان تنزل من السماء مصدوقات و اذا فانه کان صدیقاً و شاهد [illegible] کاذب وکان
ذلک علی حقیقة مراد در میانه [illegible] وخاطر رفع این ابهام [illegible] امر [illegible]
[illegible] مرور [illegible] التفات [illegible] کنند و اللهم [illegible] مجهول [illegible]
در آیینه ضمیر صافی [illegible] مواجهت [illegible]
[illegible] التفات [illegible]
[illegible] و لهذا برای تحقیق [illegible] صحیفه صدق آیت [illegible] و با جمله [illegible]
[illegible] کتاب و اتمام [illegible] رجب سال [illegible]

مراسله که از جانب جناب [illegible] آقا محمد کاظم متخلص [illegible] الامراء العظام
حاجی عبد الرحیم خان بیگلربیگی دار العباده یزد در خصوص انفاذ [illegible] مرقوم شد در شهور سنه ۱۲۲۱

سر حلقه ارباب اخلاص [illegible] این دیار [illegible] استعداد [illegible] آن
مرکز دایره [illegible] سعادت [illegible]

گردیده مسوده در سنج شاه طلوع شعور و قسیمه جات امتر صد و ظهور نجوم خاور قسم آثار احوال شعشعات اشتمال
از مشرق خاطر مستر قبه لمعه و سپهگاه کوکب مقصود ز افق امل آیت حصول نموده در نیر قبه نجم مطالع سعادت
و سعد ساعت میرزا سید حسن ساحت بخشوده را بوره مسرت مرور و مورد مسرت آبا محمد تخته نموده نصب العین حضرت ما بود
چنین بود که بالیقین شرف نامه مهر شمار عطوفت و عاطفت تسلیل رقیمه ملاطفت شامل شرف بخش قلب ارادت شامل امیدوار گردید بود
نیز مضامین احمدیه تعبد اللقا منخفض و سهم نیسان سعادت از مضمون مرادات مقتضی گردیده از رسم اعطاف شمائل
و مدارج الطاف متناهیه بسیار زیب بهره شمرده و ظهور التفات علما از حقیقت طالع خود بسیار و فراهم شیوه خود از خاطر
خاطر خیر از کثرت شهامت علمی و تجربی دیکر بدنش والاجاه متضمن نیت اخلاص حقیقی که در نصف النهار شیاع ظهور النیر قائم
مدارات الارتفاع نیت بحکومه ارتفاع القامه از دست زمن مخصوص نوانبیسا قطعه و از قاعده مخیان بر پوشیده بلطف نمایید و بحکم
رحمت حضرت باری الهی در تقحیح تحقیقی سعادت را از آنها منعقد ز نوشته ها و طریقه نشره و ادراک شرف خدمت رب القدم
سعادت مرحله بجا بودند اظهار ارادت خود را بدریعه کفارش این معروضه المخالصه از مستوجبات دانسته در ختم کن
قاعده مصطفی بین الانام برامری سلاله دمتمم این منشعب و مجرای شماره از اکه بجهت هلال ابدی ز دریعه نکفر و حلقه مسکندری سیدم خیز شخص
آنداردار دیار دولت ساخته متقابل از انهدام سکان مرحی و مقیس است و از اشعه انوار انقدیت خاطر منهر اسرار یرزوحل
رقم جنت و رجوع هسرکز خدمت مرغوبات متضمن و متضمن بادا ایام حکم رانی و مسند اقتدار لکام ار

مرسوله بجناب امیر الامرا العظام عبدالرحمن امین الدوله الابد احمد پاشا وزیر دار السلام بغداد و مرقوم شد

چنانکه درجه شکل این سپهر جلوه دار السلام جهان و کعبه دولت تعریف متعدد از اوضاع عالم امکان است که در دار السلام منسوب حرمت آ

حافظ جناب رودبت فرخنده ممود کیفیت منتظم عتبار و اقتدار رباد و بعد از ابتدای تحف دعوات و افرات
و اجرای فرات تحیات مسرت آیات لوحه نکار صفحه صحیفه مصافات میکردد در حین این حرب سکجواه وعدی
دولت ابد پیوسته مرادرا در کفالت مهمات دیوان انجام مصالح امور متعلقه بترفیه عباد و اوراش بلاد
زیاده منظور و هم با موالیان و دوستان دولت خیرخواهی ملزوم رای ایکانگی منظورت و فیما بین از خارج نیز بهایت
ظهور دارد که ملاحظه مصالح اتحاد دولتین علیتین عظیم انجام مهام دولتخواهی جانبین الی الدوام مفروضات آن الزم مراحل
التیام ذات البین است لهذا در این اوقات بر بعضی اوضاع از آنجا که مذکور و کیفیت آن از جانب آن مجلس عالی بات
بپاره امور که بر وفق قضای مصلحت و خیرخواهی دولتین نموده آیش و صلاح سپاه و رعیت مسموع افتاده
لازم نمود که بدین صحیفه المودت مذکر خاطر سامی آید قبل از این هم در طی مراسله قبل با مشیر حدیقه نظام صدر اعظم در مقام
اظهار بعضی مواد برآمده بودند از آنکه ایشان نظم مهام صفحات عراق و فارس با مور اثر الترام کار ایشان نیز
دستور جمهور بودند مستدل در جواب مراسله مزبور آنچه ملزوم دولت خیرخواهی و اتحاد دولتین لفافه خاطر کلیه نکار نموده چنین
میدانسته نظر بتعین در مرتب تحسین و تدارک از جانب آنها بعد در مقتضیات مصالح اوضاع زیاده اهتمام
خواهند نمود و اکر آنچه مقتضای مصلحت حتیاج راعیان مقتضی حین آید بتعطیل کار روانه خواهند رسید و خیال اند
چه لهجه که بر وفق منظور و مقصود افتاده و کار بدین مرحله کشیده که اگر فوراً بر ندامت جهال و اعمال در اصلاح آن مقتضی شود
تدارک آن متعسر خواهد بود در عالم یکجهتی دولتین اظهار میشود که قدری در خاتمت عاقبت این کونه اوضاع تامل
و تدبر نمایند و تا هنوز ظهوری در پیش و مصدر امر نیست صد تدارک آن اهتمام لازم شمارند و اوامر منصرف به ترتیب کار دولت

اتفاق

و خبرت موهوم شنیدها عریضه مشتمل بر معاذیر او ضایع گذشته و الزام تدارک آنچه رفته روانه دربار شاهنشاهی فرستاده
سازند و منظور مبرز طریقه سابقین را شهناده و دعوی نمایند که روز بروز اسباب تجدید تلبیس در تزاید است هنگامیکه خدا نخواسته
بواطن امور اعمال ایشان متعقبی دیگر پیدا آید و نزدیک است و دشمن باعث بدنامی ایشان گردد و از آن وقت که مدتی بر بندگان
و چاره از دست بدر رفته پشیمان نادم و پشیمان گردند خود میدیدند که شیخ و وزرای بغداد را چه بلو برابر که اعانت و التفات
امنای دولت علیه و استقرار و استقلال خود را در حمایت و پایداری اولیای آن طرف میدانسته اند و هر یک از اتمام منصب
بشمر اسباب تمکن از قرب علیه و هر یک بر خلاف این قاعده قدم بیش گذاشته اثری نیافتند باید هم اقتضای مناسبات
چرا باید بجناب آن از اطوار رشیدانه بنحو و فرزند و خیر خود و دوام استقرار حکومت خویش ملاحظه نماید با وجود ظهور امورات لایق
باز از جانب اقدس شاهنشاهی ملاحظه لازم تجدید دو سه بمرتبه جز آنکه عاقبت رفته و در منع نواب کامیاب شاهزاده اعظم اقدام نمایند
حکم صریح صادر گردیده بجناب ایشان مسموع قرار عرض کار را از امر قرب مرجو و در تدارک تلافات جانب اصلاحی باشند
عنوان تحریر بد از جناب سلالة النجباء میرزا داود شیخ الاسلام دار السلطنه یزد در باب واقعه جمعی از حضرت سپهسالار امیر اعظم فرمانفرما
دعاگوی دولتخواه و دولتخواه بلا اشتباه بعد از ادای مراسم محمدت حضرت کبریا و پس از اهدای صلوات صلوات بر روح مطهر رسول
محو رجای امیر زاده و خواه که لمعات انوار اجلال تیمشهزستان قدس را آید و لالا استلالی استحاله در کرد آن کوکب
ثراهد مقصد ارشد بدیدار کاملی و کامکاره و الاخره برای خورشید ضیای انور مرفوع و مکشوف میسازد که از جا
درین اوقات بخیر خطر و الامور اوله بسط عدالت و احقاق حق و توت از مردمعدلت آرا منافع و علاء آنچه به الارض و قطع علاوا
ما صدق و مرشد بذات دولتخواهان ایسلاف نصفت آئین را دامی و در حفظ حدود شریعت غرا اعلی جنب المعتقد و میشماند لازم است

در چنانچه از امور مذکوره متعلق بشرع انور و خیرخواهی دولت عدالت گستر شیم و معتصم معرض عرض در آوریم که
حکم عدالت با جرا و امضای آن صادر شود لهذا بعرض مدعا جسارت میبرد که فلان مذکور نمود
عریضه بنده زاده جناب مقبول الاعمال نبرانی حاجی میرزا آقا حکیمباشی خلیفه نواب مستطاب مالک رقاب شاهزاده والا
نایب السلطنه الامیر شاهزاده اعظم عباس میرزا در مرتجب از سفر مکه معظمه خدمت نواب معظم الیه نوشته
کمترین بندگان غیر رقیت ارکان درگاه ملک مطاف فلک نجاف را قبله رجا ساخته برشرف عرض عالی کمان
کعبه حضور باهر النور والا و معتکفان آستان حرم حرمت بهمان آن نباهی میرزا رسد که تا از مقام ملازمت
حضور احرام حریم دعاگوئی دولت ابد مقطور بسته و در طی بوادی حرمان از چشم کاب بدر جلال آسمان
خار مغیلان حسرت بپای خاطرم شکسته در مرتبه سعی مروه معاودت و وقوف عرفات خدمت مآل را
در منتهای آمال و غایت منت بر ذمت عبودیت فرض نمود و ورود صفاهان کردید عرض حق رابطه
انبیاء عریضه عبودیت فریضه را رکن کمین ارکان حضرت دانستم به البیت الحرام قسم و گواه حال صاحب حرم
اگرچه در سلک محرومان از شرف ملازمت درگاه فلک شکوه بوده اما خدمت دعاگوئی و نیابت زیارت را
در عظم مناسک مبرکت کمر جهاد بر میان بسته و شد در هر مقام بنوای الزیاره و در پی نظر حبیب تمیمه میبرزد کالسعید
و بعد معدود کوتاهی از حضور اضطراری شده امید که آثار دعاهای بنده پایدار آید به مرتبه زیادت در معرض اجابت
دولت جاوید مدت را عاید و بر فرق تمنای بندگان دولتخواه لوای فیروزی و فتح آسمان فرسا و رفعت افزون
معروض شد که کاتب حروف با اظهار رضامندی جاوید باد امره الاشرف الاعلی و شکر خان ایشیک آقاسی از امرا نوشته در شهر ۱۲۳۱

نمیداند طوطی فصیح اللسان قلم را بذکر محامد اخلاق و شکر مراسم اشفاق آن یگانهٔ آفاق شکرشکن بسازد
یا بنغمه سرایی عندلیب خامهٔ بدیع البیان باظهار شمهٔ از مکارم محرومی کند طوطا با انبساط حضور بهجت دستور علا
پروازد اگر خواهد سطری از مراتب اینها را در قید نهایی بدید بجز تحریر و تسوید در آورد هیهات و چنانچه اراده شطری
اندراج آنرا با مداد مداد و سحاب اعانت اقلام شجار قبت جریده اظهار سازد لنفد البحر قبل ان تنفد الکلمات
خداوند عالم عالم و شاهد است که همواره بستان ضمیر را نسیم ارادت و اخلاص فرح افزا و رشحه دارد و طریق عقیدت را بقدم
صداقت می سپارد و نشر مناقب و ذکر مکارم آنحضرت را بر فرق خلاصه اوراد لیل و نهار ساخته و صفحهٔ خاطر را از غیر
رقوم خلاص خدام عالی مقام پرداخته ادامت تعالی و تعاظم اعتلای سروری را در لیالی و ایام از درگاه بی نیاز مسئلت مطالب
و مقاصد است و عذر قصور از ادای شکر الطاف بیشمار را مضمون این دو بیت قاصر بیت اگر هر موی گردد بر زبانی
شود هر یک زبانی را بیانی ؛ هنوز از یک زبان یک شبه باشم ؛ ز صد شکرت یکی ناگفته باشم ؛ و چون پرورش یافته عالم
از لباس [illegible] مهر او معرفت و گردن و گوش خواهش انعام بقلاده و قرط صدق و صفا فزون و [illegible]
و آتش [illegible] در لمعات اشعهٔ جاذبت ضیا افروز ساحت سرور و [illegible] روح افزای قبهٔ عطر آمیز گلشن آمال
ایدون نیز ذات حامد بهاد در وسط السما مجد و علا زاید الضیا و ساحت سماحت و [illegible] صاحب [illegible] پرواز
و بها بوده از نقص زوال و آفت عین الکمال مصون باد بیت تا در فلک سعد کواکب قران کنند ؛ خورشید
طالع تو مصون از زوال باد ؛ که هر مقصود [illegible] از خزانهٔ خاطر و دفینهٔ [illegible] نصب العین ضمیر صدق قرین میدارد
[illegible] ملک [illegible] محکم [illegible] روان و زلال حیات در جویبار عروق روانست که هر خلاص [illegible] را [illegible] در صدف

بزم

ضمیر پرورده و در طریقهٔ ارادت ثابت قدم بوده پای از این بیرون نگذارد و لراقمه مراتب ارادت بندگی پایهٔ خود
ره بسیار با اخلاص پیوند داشته از خدام ذیشان ایشان نیز همواره جانب توجه را منظور داشت
محفوظ و کوکب مامول اخلاص کیشان را بسعادت نظام قرین حظوظ خواهند داشت ترجی دیگر آنکه [illegible]
اقلام منشیان سحبان فصاحت [illegible] عقیدت اندیشان را بنضارت مقرون [illegible]

مراسله ایست که در جواب مراسلات ممنون [illegible] یکی از فضلای عظام تحریر یافت

نسیم عنبر شمیم بوستان مروت و شمیم مشکین نسیم گلستان مرافقت یعنی صحیفهٔ کتاب [illegible]
که حدیقهٔ اشواق خاطر را بهار و [illegible] احوال [illegible] غایت مقصود ضمیر صداقت شعار بود از [illegible] مراد
غازهٔ آن اهتزاز نمود و [illegible] از مسرت آغازش هزار غنچهٔ مسرت از گلبن قلب [illegible] بر گشود و مسرت معانی رنگش
در قصور عبارات مسطوره چون حور مقصورات فی الخیام دست و شاهدان شیرین ادای آن [illegible]
رنگین طراز سیمین بران [illegible] خرام مبادی مقال منشورش مطلع مهر [illegible] تازه و مقطع کلام منظومش [illegible]
بلا اندازه شعر [illegible] ؛ [illegible] ؛ استشمام ریحان صحف [illegible] از ریحان عبارات
بدماغ عطر افزا مشام ضمیر آمد و ظهور [illegible] عجب [illegible] طرز کلام [illegible]
لطایف بود و طراز اشعار [illegible] طرایف شعر لکلام [illegible] ؛ [illegible]
و بالاجمال از احوال [illegible] خورشید حیات [illegible] و شاهد [illegible] در بزم [illegible]
[illegible] سعادت [illegible] ضمیر [illegible] خامه [illegible] شرح مراسم [illegible] صحبت [illegible] اظهار [illegible]

راقمه القلب لفاک قد تمنی و القرب الیک لیس یدرک قد صار من الدموع بحر یلی متحایلا بینک

ارسال رشحات شیم و ارجاع مطالب راواثق والسلام

عنوان مرسله‌ایست که از جانب جناب میرزا محمد شفیع صدر اعظم دیوان اعلی بنجابت ... روم مرقوم شد

نسایم دعوات که شمیم جانبش عطر مشام سبحان ملا قدس آید و ریاحین تحیات که از بوستان ... اصفیا صورت

افزاید بحضور زم جلال و شحنه مخفل اقبال ممهد قواعد وداد متقن قوانین نصفت و داد کافل مهام ممالک ناظم نظم

جامع اسباب جلالت باسط اوضاع بسالت فهرست صحیفه سماحت دیباچه دیوان منقبت صدر صفه

صفا دکا ... ذکار ... سعادت مدار عالی‌جاه محبت ... برادر مدار موالفت ... قائم مقام ممالک روم لازال

اقباله بریاحین الدوام موشحا و غمام الدوام علی ریاض قباله مرشحا ساخته بر لوحه تحاید ... کر راح حق

وداد و ریحان روضه تحاد ... کتاب ... نهاد ... سعادت ... شام مودت و صفا فزای

منعقد محبت کردید ... مبانی ... علیین ... ارکان کاخ ... نکاشته

کلک اظهار و تذکار رعایت مصالح کار تکرار نموده بودند

عنوان مرسله‌ایست که از جانب صدر اعظم ایران بشیخ الاسلام روم مرقوم شد

قطرات دعوات ... صدق ... ترشحات تحیات ... صدر ...

... حدیقه مصافات ساخته ... اسلام ... امام ...

... صدر ... کرامت ... حصین حصن الملة ... المجد

الکاملین ... ذی الفضایل جامع اسباب المناقب و المفاخر الغر الزاهر و المجد الفاخر کشاف

عطاء المشکلات ... الیقین ملاذ الاسلام و المسلمین لازال الزمان لفیض افضاله فایزا و بجمع اسباب

جمیع المفاخر حایزا باد

معروضه‌ایست که در باب ارسال ... مرقومه سرکار شریعت مدار افضل الفضلاء المجتهدین مقتدای معاشر الاسلام فخر العلماء آقا میر محمد مهدی امام جمعه و جماعت دار الخلافه الباهره بسلیمی کردیده است

انما احرر بما اجری القلم و الیق بما یلیق ان یهدی الی المولی من الخدم ... اسنی صوامع

الاقطار و الآفاق و وافق جمیع افاضل الآفاق لفوضل فضائله بالاجماع و الاتفاق و بعد فالمعروض

بجنابکم ... قد ... و شرح لبسط الرشاد صدرکم انه قد نزل علی کتابکم الکریم قائلا هذا کتاب

من ربکم عظیم و ... فتحت ... ابواب الفتوح ... الذی انزل علی عبده الکتاب

کتاب کلامه مفتوح للقلب اذ القلب کلیم و خطاب ... مسک اذا اهتز به النسیم ... کلماته الفصیحة

لمحاسن ... و محاسن ... المستحسنة ... رفرف خضر و عبقری حسان ... الدر ... نثر الدری

من النثرة لدی النظر کانت لولوا منثورا و وصف نظام نظمه الذی ... نظم الثریا ... کان

محذورا ... معانیه اللطیفة ... عذار العذرا ... مقالاته المستحسنة ... الحسنا

من حلاوة ... الرائقة مذاق الملاح ... سواحل ... البلاغة ... کان ...

بیضة البیضاء ... استعاراته الغریبة ... التعسف ... استعارا و العجز ... کنایاته التی

کنه الاعجاز لعقول الواصفین لیس علی ارض فرسک ایها مانة الدقیقه اوهام اعزة العلماء ذلیلات ومن عدوه ماء او شجار
الشیلة صار الموج سیلة بحره علی ساق سال السیبات شعاب شقوق شقاقا فاتحیر خطباء ذوی الشقشقة
ولم یخبر باحسن منه کلاما من قبل رواة موثقه والله ما کتبتم من البدایع بالحبر علی الورقة یلیق ان یکتب بالتبر علی
ورقة الحدقة درجتم فی درج مطاویه جواهر الطافکم اللطیفه بلطایف التلفیق والتلفیف وطبعتم باریج فجاج
الشریفه باریج بهجه بالکلم الشریف فاباهی بکلیاتها تیجان اهل الدین وسجدت شکرا لله رب العالمین ولما امر وفی
مثالکم الذی کان مصدر الافضال لعرض ما فی الاحوال الحالکم الذی یستقبل الاجال فصیحه ان شاء الله تعالی لم اتم
ولکن عیشی قصیر لما بی لبعدا الأو ذاء شعر ولواتی مابی بالجبال لهدها وبالنار اطفاها وبالبحار لم یجر وبالخلق
لم یخلق وبالارض لم تکن وبالشمس لم تطلع وبالبدر لم ینر من مدة المفارقه قلبی مکسور ومن ضم معضلات المباعدة
روحی من الجسم مجزور من سد باب صحتکم باب التحسر علی وجهه قلبی مفتوح شعر وجسم بابا حبکم مطروح
ان تشدید شوقکم سلکنی حزنا وغرمت حرکات الفلک الاجوف من ذاک نفسا اغرما شعر فقد ذاب من الفراق
لحمی ودمی وسئمت من الشوق الیکم الملی ‡ کم کتب قصر بینی ودمی ‡ کم صبر لکم وجودی عدمی من بیان تعالی
الاشواق ما لا تفی ومنه منطق الاقلام وصرف زمامی نحو جنابکم منتهی المرام لا انه فاعین من الفراق تبکی
والدهر بهذا البکاء یضحک ولما کانت المکاتبات بین المراد ردیفا للاصل وسببا لخروج ازالة خفیف
الهموم عن القلوب فی اوان الفصل فرجائی من مزید الطافکم الی لقاء خیر الاخبار وعلی ذلک کونی
فی فیدا بحوه لیلی ان تتحکوا بالکان الوداد تباشیر اساس المراد ادوات وتکشفوا عن الصدر بتره الفراق بل

صدور

صدور المخاطبات ومتواعدا بارجاع انواع الخدمات لا طرف فی تقدیمها شرایط خلوص النیات
ولما کنت کتبت کتابا بهذا وهو اول تکلمی بلغة العرب ثم لم التفت الیه لتصحیحه بکثیر النظر ولا بالتعلیل فکم
من المتصفین المتصفین بالفصاحة الجرح والتعدیل فلا تنشدوا الذین یتصرفون فی الکلام وهم لا یعقلون
ولا للمناقشین الذین یکتمون الحق وهم یعلمون وان وضع علیه بنان الجرح احد من المنکرین قولوا قالوا
مثله ان کنتم صادقین البلاغ لعلکم الی یوم القیام وعلیکم التحیة والسلام والسلام والسلام

مراسلات که از جناب میرزا احمد شفیع صدر اعظم دیوان اعلی بوزیر اعظم دولت فرانسه مرقوم شد

فی شهور سنه ۱۲۲۶

جناب وزارت وکفالت مآب درایت وجلالت نصاب کفایت ونبالت اکتساب حشمت
و متانت ایاب فخامت و فطانت نصاب وزیر بی نظیر مفخم دستور ملک آرای مکرم ورتبت حشمت بنیان
یکجهتی توام بارون د. د. دانس وزیر اعظم مرتبه فرانس را دولت اقتدار ناظم و دستگاه وزارت اشتهار
اشتهار کامکار حسام ملک که به پرورش ایجاب بتوجه میدارد که مکتوب یکجهتی اسلوب مسلک صحت
عالیجاه زبدة الاکابر والاشباه موسیو ... وبیسین و ریموت و صاحب منصب و مرضی ارسال
تا آخر معلوم رای ... آمد ... جلوس پادشاه ... بر تخت سلطنت ... مبارکباد
لتهنیت ... بارز کلک اعلام ومقرر ... ایام ... ابلاغ ...
در ... شاهی ... شهنشاه و شرح نامه جواب ... کمال ...

سمت ابدا یافته و تقدیم مراسم تعارف تجاد و رسم تیسیر را اعزاز و احترامی که شایسته از عالیجاه مشارالیه مرعی افتاد

در باب رعایت تجار و متردّدین آن مملکت اشارت رفته بود اگرچه بمقتضای تکمیل معدلت شاهنشاهی عموم سرحدداران

و حکام و مباشرین ممالک محروسه را باور دین همه ممالک و نزدیک نهایت ملاحظه شعار متعارف و متداول

با مملکت شد فی الله و مثال آن که سمت تحریر و تبلیغ کامی مزید حسن سلوک مجاملت و لکن بنا بر اظهار انجذاب

مجدداً فرمان قضا دستور با تأکید حکم مزبور بسرحدداران و حکام بنادر و ثغور شرف صدور یافت انشاء الله العزیز

ابد مقرون را چون مبانی ارکان اتحاد و از جهات مبانی اتحاد و استحکام یافته آثار آن درستی تا ابد پاینده و هرگونه مصالح

از جانبین محفوظ و ملحوظ اولیای دولتین خواهد بود مستلزم لزوم کفالت و ضمانت آن در مصالح متزاید اتحاد دولتین در حصول

مرعی دارند و متمنیات انزا که بجا آرزو ... جهات خفت و بادی مرتب شده باشد تا در تمشیت و تقیید مراتب

مراسله‌ایست که از جانب نواب مستطاب ... عبدالرحمن ... مرقوم شده

چند انگه مناظم عالم امکان بکفالت کارگزاران دیوان تقدیر برقرار و تقدیر مقادیر جهانداری معروف کفایت

و کفالت با اقتدار دیوان کفایت بکفالت ذات فرخنده صفات مقرون مناظم ملت پرور و مناظم کار

رای صواب آرا آرایش اندوز و پایدار بعد از تقدیم الوف تحیات وافیه ابراز رسم تحریر میشاید

صرف تسلیمات کافیه که شایان منصب مراتب آید بدیده داد ... به هنگام ... در قلم ... کرده

در دوستان صادق ضمیر از کشف ضمایر ... خاطر و ملزومات ... مراتب ...

رسم مراتب ... خدا را که ما بند کان ... مرحمت ...

عطیه عظمی مقاصد خاطر مهما متواتر و متوالیست لهذا در موقف که عالیشأن رفعت نشان زبدة الاقران میرزا

حامل هدایای آن دولت بهیه عازم معاودت و سالک طریق انصراف بصوب مسرت آیات ابوشهر بنیاد مراتب موالات

و تحریک سلاسل مصافات بتحریر این صحیفه ... لازم افتاده هدایای حضرت امپراطور مصحوب مشارالیه و

عالیجاه رفیع جایگاه متانت فطانت همراه عمدة الاکابر ... میرزا ...

الظار انور شاهی و مورد تحسینات لاتناهی گردیده ... در نهایت حسن صنعت و اعتبار ...

غایت اهتمام کارگزاران آن دولت در انجام مرجوعات مشارالیه ...

تضاعف مدارج ... و استحکام مبانی ... آمد از آنکه ... مشارالیه در ...

لوازم اهتمام ... و تحف ... شده ... ستوده تعیین ...

از آن دولت علیه ... جدید در باره مشارالیه مبذول ...

التفات ... بر درجه ... او خواهد افزود ...

مراودات را بمفتاح مکاتبات مفتوح دارند و بانجاح مرجوعات الفاقیه خاطر ...

شرایط صدق و یکجهتی ... ایام ... فرخنده ...

مراسله‌ایست که از جانب میرزا ... صدراعظم دیوان اعلی بصدراعظم روم مرقوم شده

... دعا را که ... صدق ...

... سرور ... ذوق و ...

وزارت عظمی نضرت خضرای صدارت کبری نظام دولت متین قوام سبب تزیین سریر وزارت و زینت برتری
وزیر مکرم منفخم صدر اعظم افخم ابقاه الله کفیلاً لنظم العالم ساخته مرفوع رای عقده‌گشا و شهود ضمیر صواب‌نما میدارد
که چون بمقتضای لوازم علایق متین دوستان صادق پیشه و مهر ورزان اندیشه را که همواره خیرخواه حضرتین و ملتزم تکفل
مهام دولتین هستیم ملزوم ذمت مصافات و محتوم همت موالات نیست که هریک چند گاه یکدیگر را از ترواح احوال
و بدایع اوضاع آگاه و گاه و بیگاه از مصالح مهام و امور مملکتین قرین تیقظ و انتباه داریم تا از بدو سلوک
کارهای صعب و زنگ غافل نشنیم و در سر انجام مهام بروفق مصالح جانبین پیک عزیمت و سمند همت برانیم لهذا
در شرف بلاغت امر رسیله دوستی و وسیله شرح شرحی از ضمایر راستانه و سطری از اشواق بیکرانه پرداخته جناب
جلالت مآب را الکونات ضمیر خاطر بنماید مراسله بافتخار جناب میرزا آقاخان صدر اعظم دولت علیه ایران از وزیر رئیس انگلیس مرقوم
همواره ذات معالی صفات جناب جلالت نصاب صدرنشین مسند وزارت مسندگزین صدارت
کافی فلک دستگاه رتق و فتق آرای کفالت سلطنت ناظم مناظم الایام با رای الثاقب الکفی کفاة الانام
بالفکر الصائب وزیر فلان نظیر مکرم مشیر ارسطو تدبیر معظم برادر نامدار مرافق شیم لازال فی الآنات محفوظا
و فی نیل الآمال محظوظا زینت بخش اورنگ اجلال و اریکه آرای تنسیق فیصل امور بر اعتقاد گشاینده مغالق ابواب دولت
دوام و فاتح مخازن صدق و صفات مرفوع باد که شمیم بستان مصافات و عطر بهاران موالات نسیم کرامت مقیم تحیات
در رشته سعادت مرصع نکهت و معطر [illegible] قلب [illegible] گشت [illegible] شعر برسم [illegible] مبانی
گوش شیرین شمامه [illegible] رشته [illegible] الملک

امور روابط

امور روابط ائتلاف میانه این دو دولت میانه اوصاف بغایت کمال استوار و از کمال شهود سبب
وفاق محبوب ملوک آفاق و قطارت قصور مواحدت را خدشه قصور منظور نشده و ارکان موافقت را از رخنه فتور بری
محفوظ راسخ عالی پایه عمده الاکابر سر سرهر فرد جونس ایلچی انگلیس بهیه [illegible] دراز و یاد [illegible] سپاری
اندیشه‌ها رعایت مساعی موفور معهود و در استحکام بنیان التیام در عهد حضرت [illegible] ارتباط انسجام و اتحاد تحکیم اوامر اشتیاق
پادشاه انجم سپاه شاهنشاه خلد الله روحی فداه رنجش در نیت و کردار او شرف عنایت اعتقاد و مصحوب جوانی
و خیرخواهی مشار الیه بهره دولت عظمی کمال وثوق و اعتماد ثابت [illegible]
ایلچی جدید انگلیس و استحضار اولیای این دولت از مهام مرجوعه باو از جانب [illegible] شدید مبانی وفاق و تشیید ارکان
خلاف و نفاق را ایلچی [illegible] با مور ملکی [illegible] ثمر خواهد گردید که مرتب موافقت [illegible] اولیای آن دولت
جاوید پیمان [illegible] قرار باید [illegible] از طرفین [illegible] دیگر بوده ابواب [illegible] بروی نظر
مملکتین مفتوح آید و مواثیق و عهود با ایمان و شهود موکد شود و از آن پس [illegible] هریک [illegible] در دولت
و با دشمنان دشمن [illegible] دقیقه از دقایق اتفاق [illegible] شروط کفایت [illegible] آن برادر کامکار
و وزیر صاحب تدبیر در هر مقام [illegible] مصافات امیر دولت [illegible] نگاهدارد
ابد الله [illegible] تکرار و این [illegible] موالات [illegible] روز بروز
استحکام [illegible] محو اضداد و انداد آید توقع دیگر آنکه [illegible] جانب [illegible] مرغوب [illegible] اعلان
[illegible] آید تا خاطر [illegible] مرقوم [illegible] وزارت [illegible]

عنوان مراسلات برادر از جانب حضرت اعظم ایالت‌پناه از وزرای فرنگ مرقوم شده بتقریب تحریر

همواره مهد اقبال و مسند عزت و جلال از یمن وجود و بهجت نمود جناب حشمت و عظمت و جلالت مآب مجدت
و نجدت و نبالت نصاب موسس اساس الشوکة والاحتشام متمم مهام الانام بالاتمام حضرت برادر عالیمقام
حفظه الله تعالی من طوارق آفات الایام زینت یاب و ذات کثیر البرکات از فیوضات غیبیه بهره‌اندوز سعادات
و فرخ‌خیز باد بعد از اهدای تحف تحیات بمشام ضمیر پرداز صحیفه مهر و ولا گردد که چون جناب ضیاع دق این
و آیین محبت ایشان موافق حضرت که پیرتر بدین بنیاد خامه و آینه وار ارسال نامه بنای مودت مشید و لباس الفت
ممهد داشته الوب خجسته و کیتی بمناهج مرضیه جهت تحکیم پادبان داوند و ساز سرگرمی و داد را از رسم تعارف و رسمیه در احتراز
ارند لهذا در سلک لازم مطالب این تحریر اقدام نمود

نظم مثنوی برادر خوانی حسب خواهش صاحب جسم کتاب ثبت شد قرار آنکه چون از
نگار آید با پیر راحو از مرحمت مزید جهت باز درج در من اوراق کیتی در سیاق که بسبب نگارش افتاده

سلامی رنگ باد نوبهاری	سلامی غیرت مشک تتاری
سلامی دلنشین چون مهر دلبر	سلامی همچو دلبر روح پرور
سلامی جان فزا چون روی خوبان	سلامی خوش چو خوی مهربانان
سلامی چون لب شیرین شکرریز	سلامی همچو شیرین پیش پرویز
سلامی کز نسیمش جان فزاید	سلامی کز دمش بوی دل آید

سلامی چون نسیم صبح جانبخش	سلامی چون دم عیسی روانبخش
سلامی عنبرین چون طره یار	سلامی مشکبو چون وصل دلدار
سلامی بو جان درد و غم شرشه	سلامی بهتر از روی فرشته

از جانب این مهجور مستمند و رنجور مدام غم و الم بند ٭ لب لب سالک طالبان غمزه آن یار دلنواز و صید تیر
خورده عشوه آن نازنین طناز رشته خم کمند صید بند عشق جان فرسا ٭ و فرسوده بند محکم
محبت و ولا ٭ خریدار کالای جان فرسا ٭ محنت و غم و مشتری متاع گرانبهای درد و الم
بیمار بالین بستر دوری و رنجور غم نصیب بالین مهجوری

پابست سلاسل محبت	پرورده شکنج الفت
یعنی زمن ستم رسیده	ناکام غم فراق دیده
یعنی زمن جفا کشیده	خیر از دل خوشی ندیده
یعنی زمن پریشان خاطر	درمانده بکار خویش مضطر
یعنی زمن مدام غم بند	افتاده جدا از خویش و پیوند
یعنی زمن فکار خسته	و زنجیر بال و پر شکسته
یعنی زمن فکار رنجور	این از بر یار خویشتن دور

بجانب آن ماه مهر سیما طناز و شوخ شیرین کار دلنواز شمع انجمن افروز معدن لطافت و دلبری و مرکز ناز و سرکشی

حدیقه ظرافت و نیکو منظری خسرو شکوه سیر از شیرین زبانی و شیرین شکرخند مشکوی نکته دانی
سرو شمشاد اندام بوستان خوشخرامی و شمشاد سرو سهی بالای بستان دلپذیری و ماه عالم
آرای آسمان بی‌نظیری و یوسف طلعتی که هنگام عرض جمال با کمال از عزیزان مصر کمال جمال بی‌نظیر از حجاب
ماه انبساط ان هذا الا ملک کریم نشنیده و عذرا عذاری که گاه معارضه با خوبان بدیع الجمال
نظیر عارض بی‌نظیر خود را جز در منظر آینه ندیده و طره طرار سر بطراری [illegible] از جان معطر انوار جبهه و لعل یاقوت
فامش الماس حسرت بر سینه لعل بدخشان نهفته کاکل مشکین افشانش دام پریشانی دلها و زلف عنبر سایش
خجلت ده عنبر سارا آنکه در قسم [illegible] تیغ خونریز غمزه باج از جان طناز گرفته و بخنجر عاشق کش مژگان
در ملک دلبری از دلبران طناز باز گرفته **نظم** آنکه با جهر یش شعار بود و آنکه عاشق کشش کار او بود
نیست تو کو فت جهانی و نیست تو فتنه زمانی و نیست تو که راحت روانی و نیست تو که آرزوی جانی
نیست تو که ماه جبینی و نیست تو که در جهان بلائی و نیست جز تو بتر زمانی و نیست تو که ماه کج کلاهی
نیست تو که ماه دلفریبی و نیست تو که سرو جانفزایی و نیست تو که عنبرین کمندی و نیست تو که شوخ تندخوئی
نیست تو که آتش خوئی و نیست تو که عنبرین مویی و با تکالیف عجز و نیاز را اهدا یافته بر منیر
ضمیر منیران آن ماه مهر سیما و کاینه سکندر و جام جهان نمات و منطبع میاید که از سر عشق
در نظر منظر نظیر بی‌نظیر آن ماه منظر دلپذیر نموده و دیده رمد دیده آن نور دیده عاشقان فراق
کشید گشته یعنی چشم جهان بین از انجلوه جمال چهان آرای آن جان جهان و جهان جان شد و دل از دست رفته را

[illegible]

بدوستی آن دلبر دلپسند خرسند ساخته و آن شوخ شکار افکن و وحشی غزال چین فتن کمند صید
طره پرشکن و ناوک غمزه پر نیرنگ دفن شکار بسته و صید خاطر آراسته الحال که مدتیست
بجادوی که دارای جهان است | بمعبودی که دانای نهان است | بجلال که خوب آفرید
بنقاشی که زیبایت کشیده | ببالای دلارای تو که کند | بگیسوی سیاه تر کند
بچشم فتنه انگیز تو که کند | بزلفین دلاویز تو که کند | بمژگان سیاه سحر سازت
بشیرین غمزه های دلنوازت | بشهلا نرگس سحر آفرینت | بتار کاکل بالا نشینت
باشک دیده من در فراق | بسوز سینه ام در اشتیاق | بسوزی کز غمت در سینه دارم
بسیلی که از غم در سینه دارم | هر خوب از چشم و تاب از جسم و توان از روان این ناتوان رفته
و صبر از ضمیر و شکیب از جان و قرار از دل این خسته جان گذر کرده تا عشق بی‌بدر رفته و از شرار
شوق آتشین عذار شعله آتشبار از مجمر سینه زار این دلخسته جان چنین از زبانه بر زبان نکشد و قصه
گذشته را از نو دار عشق آن معشوق شیرین زبان بشیون و افغان از زریدارهای آن عاشق ناتوان
بسپهر اورنگ رسید **بیت** دمی مسکند و گذشت شرار آسمان از انجم فغانم از افلاک
از چه سیر منور در صباح و مشهور یگانه و آشنا و تازه عشق آن یار شاهان را ابعد داستان میرام
و از شعله و چراغ شب و روز با خیال آن ماه دل افروز مصداق **نظم** و سر از فن فارغ و تن بسجود از نگاه
بر دیارش که در فرش چو جانش کاشت و مضمون این ابیات حسرت اندود جگرسوز تکرار مینمایم

هر یارب که تیره شبها نشیند که یارب که در بستر و نیست که این دیده روشن شد از تو

کدامین خانه گلشن شد از تو هر در بستر بود همخواب با تو که می نوشد شراب ناب با تو

هر کس آید برون تا بهر چشم که افتد بر وی تیر چشم هر شبها تا سحر خفتن نشنید

که از شمع وصالت بهره چیند که راز رحمت بهشت باز گوید که کام جان ز وصلت باز جوید

که آیا سر نهد بر آستانت که آیا بشنود حرف از دهانت که شب تا روز گوید راز با تو

که باشد روز و شب دمساز با تو که گیرد سرو قدت را در آغوش که شب با تو در ره کش بر دوش

که رو بر خاک رهت آید که آید بر رهت از مژده که آب از چشم در رهت فشاند

که بر چشم جهان بیند نشاند که شبها گستراند بستر را که گیرد بر سر زانو سرت را

کند عنبر نثیب را که با قد بزیر سایه سروت که افتد که افشاند بعارض کاکلت را

که پاک از خوی کند برگ گلت را که چه دست بر زلف سیاهت که آراید به پیراهن تنت را

که پوشاند بتن پیراهنت را قبا بر قامت باریک پوشن شراب از ساغر وصلت که نوشد

نطاق آیا که بندد بر میانت که گیرد کام از نوشین لبانت میانت را که آراید بخنجر

که پیش آرد به پیشت خنجر رست شبها در حسرت ماه خیال آن مهر سپهر دلبری تا صباح مانند فلک

از انجم اشک شفق گون از چشم حسرت بین بدامان خویش ستاره فشانم و روزها با آرزوی جمال آن وحشی غزال

تا شام چون صید تیر خورده دشت بدشت و کوه بکوه دوانم کاهی بنگاهی بر سر راه تماشای آن شوخ خاک نشینم و نگران باد

الحق

رنگین آید آه سکامه عنبر و انکار را رنگین **چه** بود آنکه تو دلش خوش بنگاه خوش شعر سهی شد بانگ مهر نوشتی

و زمانی با آرزوی شمه التفات در بگذار آن سرو سیمین عذار از دامان اشک بدر فشان و خرمی دید از بهجات

این شعر شیرین میدارد **شعر** خانه ابر ابرکرم از من مسکین بگذر کشته ام تخمی و چشم بر باران آب تازه

در سیب اندوه و دشمن نوازکش ده پا از طریق دوستی پیمان قدیم کشیده ام و تا دیده بر بر خوب آن

خوبرو بر بدخو کشوده چشم از روی عالم پوشیده ام با سرو بالا و همچنین رخسار آن گلعذار سرو بالا بالای سرو قد آن

گلرخسار و رخسار گلرخان سرو بالا در چشم نیست و در دیده ام خار است و با ماه روی و مهر سیمای آن مهر سیمای ماه

روی ماه و سیمای مهر در نظرم تیره و در بصرم تار **چه** تا روی تو آنگاه دیدم مهر از همه گلرخان بریدم

و دیرین مدت است که چشم دانا و گوجکلاه چلمار و شاه خان سپاه بیگانه نوازی از چشم سیاه سحر آن الفات آشنای

بگفتی پی گرفتار شیخ غنچ جا بگذار تبسم و از درم لعل شکرفشان شهد تبسم بکام ز امیدم تلخکام زهر هجران بیشمار

ابرو کمان روی این برگشته روزگار در التفات نگشوده و با چشم چشمی چشم بهشت لطف روش نمی خرسند آن که نجواهای آن

بیوفا ندیده ام و هیچ وقت حرف وفا از آن پریشان شنیده ام فارغ از حال زار این مهجور بیقرار با آن عیار

آزار در باغ و گلزار همنشین است و بیخبر از روزگار این مستمند دل افگار بار رقیبان جفا کار در کوچه و بازار قرین

ازاد رقیب همدم است و همنشین غیر از زین سبک از آن عاشق شعار اگر روزی بر خیزد بر خونین جگر چشم حسرت نگر

بر رخسار آن گلبرگ رخسار از حسن و جمال کشوده شد که دروان دیگران ... و چنانچه شبی ببیند پروانه پر از چهره دیده

بجمال آن شمع شب افروز انجمن غنچ و دلال از روشن نمود و در عقب ... چنانچه کوتاه بالای آن سرو بلند بالا

همواره کوه نظران پت فطرت را در کنار روکنار این عاشق بیقرار از گلهای رشک حسرت رشک لاله
زار است جام مراد غبار آلوده اعتبار در لیل و نهار از باده وصال آن نوشش لب لبالب و این دردکش زهر حسرت دور ازو شب و روز از انجام
هجران آن آرام جان در تاب و تب است بیت ز وصلت کام جو هر ناکس و کس ؛ فرق قسمت فراق و داغ آتش
بیت اند که پیش تو گفتم غم دل ترسیدم ؛ که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است ؛

مکتوبی که از جناب امین الدوله بولایت اسند نوشته شد

چندانکه دیده دیدبان زمین بر فیندار دارای درجت سمت و از همین کاظ دایره ایست امانت کشور
فسیح الاحراف مزرو الارادات خجسته صفات مدار دوایر اعلا و اقتدار بعهد از مدارات چرخ چنبر
محروس حفظ خداوند یکتا با دبدبه وجود و هم از تمهید مقدمات موالات و پس از ترتیب اسباب مصافات بدست
دستیار خیر شاهد مدعا برقع کشا میگردد در نسیم گلشن وفا و شمیم گلبن صفا یعنی موالفت نامه خجسته اشمام در ضمن فرزانه
مصروف بهجت سمت شهنشاهی عطر افزای مشام و رقه دهد مکنونات خاطر موالفت شهود آمده الفاظ مسطوره اش حاکی از سرایر
معانی دلنشین گشته فصول مراسم دوستی و اتحاد از فحوی عبارات بلاغت سماتش ظاهر و هویدا و حاکی نگارش وداد و اتحاد
مضامین مواعدت قرینش بهر کرده از حصص شیم شعار استقامت ذات فرخنده آثار آثار بهجت بشمار
جنان متواتر و ارشهود کمالی کمنک و مصافات صفا افزا خاطر خطیر دیار گشت ایلچی عمده الاقران و الاشباه
محمد علی عریضه مشتمل عالم مدار شیرازی بر فضلا را ابلاغ و در حضور فرخنده و نسبت بالاترین و ستمزر ایلچی پرور شد
نیز گزارش بعرض شفاهی نیز از ترتیب دل و مسلک انجاب دولت ابد شان قطع ستایش نموده معروض بهره و رمز الکها

متعرفی قسیر آن خاطر گیتی فروز افتاد در ارقام مطالعه مشتمل بر نهایت توجهات و تفقدات مکنونه ضمیر اقدس ارشد
ایلچی مشارالیه با نهایت سرافرازی و اعزاز عزیمت معاودت تصمیم نمود مقتضیات موالات داعی نگارش
این صحیفه موالفت سمات گردید از تفصیل امور و شمه از توجهات خاطر مهر شمول شاهنشاهی ایلچی مشارالیه آگاهی کامل حاصل
و مبلغ معلومات در آن حضرت سعادت شمار خاطرنشان اولیا بود توقع آنکه سلوک طریقه مصافات پیوسته منظور و بکامه
وگاه بیگاه محبت ناجیات الفت سمات مشید ارکان دوستی در بین دو مستقر بوده مهمات دوستانه را با علام
مغایرت زبان زد کلک اجماع دارند تا در تقدیم شرایط تمام و جلوه ظهور یابد باقی ایام دوستی نگاه دار

ایضا مرسوله ایست از جناب امین الدوله العلیه والا اسند مصحوب عالیجاه نظرعلی خان با حاجی شاه علی نوشته شد

چندانکه متمکنان عالم امکان از خلعت خلقت طراز بکر وجود و وجود ذات حضرت جان منوط فیوضات فرمانروایان
هم مالک غیب و شهود است وجود جلالت اشتمال را در کشور اقتدار تمکن باید ابد و پیکر شخص اقبال پیرایه پوشش
خلعت اقتدار و احتشام با دبدبه وجود و هم از ترتیب اسباب موالات و تمهید مقدمات مصافات بدرقه اولا
چهره کشای عارض شاهد مدعا میگردد که شروح لازمه در طی سیاحت نامه مصحوب عالیجاه میرزا محمد علی تمت نگارش یافته
عالیجاه ایلچی مقرب الخاقان نظرعلی خان قاجار نایب ایشیک آقاسی حسب الامر قرار انعقاد جناب اطاع اقدس نیز بجهت
ابلاغ خلعت اقتباس لعل و شمشیر مرصع بجواهر خسروانی که از عین عنایت بی پایان تمت عطا یافته مامور
و عازم اقرب صراط مستقیم بود مقتضیات لوازم مصافات تجدید تعارفات دوستانه باعث نگارش این صحیفه الفت شمایل
لازم نمود بکمال تفقد و توجهات اقتباس شاه اتفاق داین رشته اتفاق نیز در جمهور ناظم کار

مراقب رسوم حفظ الغیب و مواظب مصالح مهام متعلقه باشند و ... پیر ... باشد و لیکن عنایت آلهی و شمول
تلطفات نظر رسالت پناهی هر گونه منظور آن شان متعرض مدارج انجام و اتمام خواهد بود توقع آنکه همواره مفتاح مراسلات
فاتح ابواب مرادات بوده بارسال تحف نامجات تحریرات پردازند و ارجاع هر گونه مرجوعات ضمیر ... استحکام ...
و ... و سازند تا در فصول ... الطاف و داد معمور ... باد ایام فرخنده فرجام ... مستدام

بدایت مراسله که از جانب یکی از وزرای دیوان اعلیحضرت پادشاه والاجاه ممالک ... مرقوم شده

طراز ترتیب صنوف ثنا و اضعاف ... و پس از تمهید الوف دعا ... مواد مرالات ...
بر ... میکردد و ... مبادی ... ابواب مرالف ... اگرچه ... فقدان اسباب ...
و ... مسافت ... ملاقات صوری مفقود ... در روابط ارواح ... و ... اصحاب ...
... صفات و حسن ... مصابیح ... و ... تعظیم ... و ...
شرح ... ایشان ... در روضه خیر الانام علیه و علی آله الوف التحیات و السلام ...
و ... در اطراف و اقطار ... اعتماد و اعتقاد ... ان ... منظور ...
این ... و ... وضع ... مکاتبات ... اسباب ...
بوده ... سطور ... شرح ... غایت عنایت ایشان ...

مراسله که از جانب جناب امین الدوله ... عبدالله خان ... داود پاشا وزیر بغداد ...

... نسیم ... دعا ... صفا ... افزا ...

و فا عطرافزای مشام محبان با صفا آید شگفتن شکوفهای مکنونات موالات و بتمام کلهای مسرات ...
اهل حدیقه حضور مستلزم السرور ... عندلیب قلم ... در کلشن مدعا نغمه سرایی ... عطر بهار
بهجت و بهار ... محبت یعنی مراسلات نامی در ... مشام کام را ... رواج ... احوال
فرجام غایت مرام بود ... سلسال ... مسرت ...
در ریاض روح ... مسرت ... ناشر ... استقامت ذات ... صفات ...
شگفتگی ... ضمیر مراسلات ... بتمام ... مراتب ... حاکی
... مواحدت ... خاطر ... مصفات ... فضل ...
و ... کاشف ... مسرات ... صدق عقاید و فا و وفاق ...
حال ... معلوم ... آمده ... در مکاتیب ...
بر ... صدق ... معلوم و ... چنانکه مرقوم ...
... اقدام ... فرموده ... فواید ... شهر ...
تفصیل ... مناهج مهام ... تلطفات ... از ...
استحکام ... مراسلات ... مدارج ... آمده ... عازم
... مواحدت ... مرضیات ...
بنا آمده ... شروح احوال ... منظم مهام ... مرام

التفات سامی مترقب است و از جامع جهات شایق که راه اثر این مغایرت مترصد باید تا ام فرح خبر فرصتم رب لا اقترار

تمکرید که هنگام وفات میرزا محمد رضای صدرالممالک در قزوین از اصفهان شد بر تقریب میرزا محمد

زبدهٔ خلف الصدق مرحوم قمی والفاد والد ارشد

چه شد که صبح به ماتم ز سینه آه کشید | چه شد که شام به سر معجر سیاه کشید | چه شد که اشک فلک تا به کهکشان ماهی رفت
چه شد که آه زمین سر به مهر و ماه کشید | چه شد که شعلهٔ اجل در زمانه طغیان | شنید حرف و زند الفور پا ز راه کشید
چه رخ نمود که لشکر کشی جنود الم | شهر شد دل جمهور از سپاه کشید | چه رخ نمود که در باغ در اباغ کسیر سر
به زیر خاک الم سر چو گیاه کشید | چه رخ نمود که از بارگاه باب صدور | ورود شد که قدم صدر دین ز جاه کشید

خامه از دستبرد خزان اجل شاخسار حیات صدر صدق جهانیان را اسرار از غم به پیچ و شکسته و شعر اطوار نشسته امید از تعلقات جهان یکبار گسسته از سر شوخ این سانحهٔ جانکاه شیخ و شاب ناشاد و ناشاد ورد و زار نالان و اهل ... و از وقوع این واقعهٔ اندوه نشان حال نیاید در صبح ما با صباح و صباح مو کنان و گریه کنان با **لاقمه**

چرا چو بحر صغیر و کبیر نخروشند | که بار لبت و دانعمت صغار و کبار | چرا چو ابر نگریند مرد و زن که هنر
برفت آنکه کفش بود ابر گوهربار | ازین معامله عالم ... علوم و علوم از عرصهٔ عالم معدوم و معانی معالی ... ادا براه علم و ارباب فضل معدوم ماند **لاقمه** فغان که ذوق کتب خانه این علوم | فغان که ماند علوم از حدود ارکان محروم | فغان که رفت هنر پرور جهان و هنر | ز رفتنش ز جهان شد چو کیمیا معدوم | دیار ... نماند
از این درد بار بر دل ها توان نداد و کلاه از کلاه سر بر دره که ازین مصیبت جانکاه اندوهش بدان نباشد

لاله حمراء احمر است چهره بخوناب این مصیبت لاله رنگ و غنچه با غنچه از اثر این ماتم غنچه به خون و دلشکسته گل بهر از دل سوری و صنوبر سوری جامه صبور بر تن چاک چاک دارد و باد بهار از سوگواری ... عریان با غمرونشان بر سر خار و خاشاک نرگس شهلا پس ازین مقدمه جا کند از خجالت بر کس ندیده و سوسن زبان زین واقعه پریشان زبان بدهان در کشید صنوبر صنوبر را از خنجر هر تگاف این قضیه پر غصه هزار شکاف غم بر دل و شمشار شاداب شمشاد را همچون سرو آزاد دست حسرت و سر پای حسرت در گل مانده اجرام علوی را نیر خنجر جام شفا از مام اختیار از کف رفته قمر قمری است بجا کنز نشسته عطارد در سیاه قلم بر هم شکسته زهره از نغمه سرایی تار مو و تار ماتم بر تا جا بسته شمس را از اضطراب ابتلای آتش ... فقد و مریخ خون آشام قصد جان خود در خنجر کشید مشتری کالای اندوه و غم را خریدار آمد و زحل متاع محنت و الم را رونق بازار **بیت** زمین ماتم صعب از افق خون بچکید | مه روی بکند و زهره گیسو برید | شب جامه سیاه کرد و دم صبح برزد نفس سرد و گریبان بدرید **نظم** آتش و آب از بداختی که ازین کیتی که رفت | آتش از غم خون شد ای آب از حزن گریستی | منم که در خدمتم پای ارادت براه مراودت نابود تخصیص بعضی تعلق آن صدر دین در سقای مغفرت به بخار فرزند ... آن ... و مقدر ما ... نفس های ارض ... که از این ماتم ماتم و از شور شر شر ذمه از ... آن ... حماقت و ... سیلاب ... کنوار و والد من الضرع از چشمه چشم حسرت پنج جوی خوناب حسرتم کند فی القطر عن الربیع بر چشم چشمه دل اندوهگین جاری از فقدان جانور ما لحال در فغان و از چشم گریانم چشم جهانیان گریان است **نظم** آنچه از من کم شد گر از آسمان کم شدی

بر سلیمان هم بر چرم اهرمن بگریستی کاشکی گره‌ای طریقی گریه کردن دانمی تا بر مرگ اهل فضل و ارباب

نخبه بگریستی کاشکی آدم که رفته از جهان باز آمدی تا بر این خلف با مرد و زن بگریستی بنوعی بی صبر

این مصیبتم مدهوش ساخته که از اشد مسرت مردان بالمره فراموش نموده و طاقتی در داین درد و ارد

برده که یکباره از عالم و عالمیان چشم امید پوشیده از این مصیبت عظمی دست از تعلقات جهان شسته و دیده

از دیدار جهانیان بسته دارم بیت زین مصیبت بگذاریم جهان چشم دگر چشم در ده عدم باد اگر بگشاییم

از خارج معلوم است که هر بلا زمانی سانح پیش رسیده و اگر نه قفان صحاب الذین اذا اصابتهم مصیبة تحفه مقام

چه مقدار اندوه و تشویش اندباری بیت آفرید چند گر شد بار قضا کار فرش همه در قید قدر مجبور سند

فردی از افراد ممکنات را از تیر تقدیر اینما تکونوا یدرککم الموت در بروج مشیده تدبیر گریختن ممکن

وجزئی از اجزای موجود را از سر حد لکل امة اجل بساعت لا یستقدمون و لا یستاخرون [illegible] آفتاب [illegible]

خلل از زوال کیات و عجیب و عسر مصون از غروب عین الکمال کرات طغرای نیس ازل نام نقابی بر صفحه [illegible] جرم

گلشن هیکل مشگشته مسطور دیوان تقدیر مقدار مهجو آفریده را جز در دیده کل نفس ذائقة الموت نابینا

کدام نهال در بهار اقبال قامت افراخت که کشش از [illegible] از پا نینداخت و کدام گل [illegible]

غنچه آمیزه نمود که خزان عموم نوبت فراق اوراق [illegible] نبرد بیت خرمی [illegible]

خنده گل دارد از پی [illegible] کلاب در حالتی که [illegible] حیات [illegible] که موجب [illegible]

و داد رس حیات و موت [illegible] حی لا یموت [illegible]

بگرداب

بگرداب اندک میت و انهم میتون سر فرو سایر موجودات که لطیف ذات شریف پیرایه پوشش خلعت

و جرعه نوش جام فطرت گردیده اند پدید است که قبای بقا بر هیچ کس بدست [illegible] دیده و رشته حیات تمامی اهل ارض

فنا بریده خواهد شد بیت هر آنکه زاد بناچار بایدش نوشید زجام دهر مرگ کل من علیها فان پس [illegible] راه

مستغرقان بحر مصیبت را چاره نیست که دست توسل بدامان ناخدای رضینا بقضاء الله انداخته کشتی [illegible]

از غرقاب جزع و فزع بساحل و ان صبرتم فهو خیر للصابرین رسانید و طلسم خط صبر منقاد تا لو ان

ما یجعلون الا بالصبر علی ما تکرهون مشعر آثار رضای حضرت باری و ارتقای مدارج [illegible]

انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب بهره یاب اجر دنیوی و اخروی باشند شعر صبرت وکان الصبر منی

سجیة فحسبک ان الله اثنی علی الصبر بیت رکلش کر کار رفته بر باد کل صد برگ [illegible]

رقعه که وقتی بیکی از ارباب عهد و دولت بتعریض احوال در انجاح مقصدی مرقوم بمشتی تحریر نگارش یافت

نگرفته در تو گریه حافظ بهیچ روی حیران آن دلم که کم از سنگ خاره نیست نعوذ بالله من غرور خطرات [illegible]

ثم من سعات خطر کلک [illegible] مشوب [illegible]

والسلام علی من له قلب خزین فانظروا کیف کان عاقبة الذین من قبلکم و هم کانوا اشد منهم قوة و اثارا

فی وقوا ما

روزی در مسجد جمعه روز جمعه [illegible] رقعه [illegible]

[illegible] اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة [illegible] الملک القدوس العزیز الحکیم یسبح لله ما فی السموات وما فی الارض

گویان الی ذکر الله ساعی شدم و در بازار و ذروا البیع شتران ثواب را به نیابت مخادیم … الذی

یزکیهم ویعلمهم الکتاب والحکمة من بعث فی الامیین رسولا منهم … من یتلوا علیهم آیاته از مرحمت …

تجارتهم ثواب را به برده و الله یضاعف لمن یشاء افزون خواهد و ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون فاذا قضیت الصلوة

معاودت نمایم و فریضه خدمت را بر فرض … حسب ما … علی العاده … دست اکنون حامل رقعه

کمال افتخار … را … از در بار … عرض حضار خطاب فانتشروا فی الارض آورده و … نگار را

… کانه در ستایش خدای تعالی و هو الفضل العظیم … کرده اند نعوذ بالله الذی لا یهدی القوم الظالمین

اگر نماز را بر گذارم در سلک خاطبین یا ایها الذین هادوا مثل الذین کذبوا بآیات الله … بین

الذین اذا راوا تجارة او لهوا انفضوا الیها وترکوک قائما مشارکت خواهم بود چنانچه بود … قل ما عند الله خیر

من اللهو ومن التجارة را سرمایه متاع خوب … اجابت اولی الامر … لهذا … وان کانوا من قبل

لفی ضلال مبین سجده … شما را … و بدین راه … ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء انهم …

فینبئکم بما کنتم تعملون شما هم ان زعمتم انکم اولیاء لله … ثم تردون الی عالم الغیب والشهادة … فضل الله

به نیابت بنده در کار … ادراک حضور میمون خواهید فرمود و … بعد هم ان

… لعلکم تفلحون بما کنتم تعملون مقام قائم امام است و … الله الذین یقیمون الصلوة

در ترتیب صفوف قیام و … مقام … زیاده بر این والله خیر الرازقین

رقعه که در اوقات پرسش احوال … از رجال … جلال …

نگارش نامه که در طلب رجال و کفات رجال … و نعم ما قال من قال … آفة الرجال

اگرچه معروف مراسم آداب و معهود معارف اصحاب برین است که در حضرت اعاظم و … تمهید مراسم …

کالمقدم تقدیم مراد و … رفع عرایض مقاصد و عرض مصالح مقاصد شود ولی از آنکه مرا کار روزگار چون

روزگار شیفته کار زده پریشان و دست اضطرار … مراحل اشعار معانق شاهد پایان است و در شرایط الطاف

معروض ذره عقیدت انصاف رسیده اند که در تخفیف حقوق ناس و ادای دیون … قیاس که در ادای حقوق

چندین ساله دیوان حق شناس … آمده علی مقدار المقدور اقدامی … رفته … لهذا از رسوم معهود احتراز

و … نیز … دارد و چشم رجا بمفتاح هر باب با طراف … دارد و از آنجا نیز اشفاق

انطباع خجسته خلاق در وسط … مقاصد … جانب اصطناع آفاق و …

اسماع عموم خلایق است میخواهد تقدیم … استفتاح باب … و استدلال از آن … نیز نماید

و با شرط تقدم … شکسته احوال … آگاه … نماید

کاغذی که … از جواری در تعرض احوال فرزندان در … نوشته شد متجاوز از چهار اسم

جواری در آن مندرج است

بهار … بهار … چمن آرای گلستان … حسن …

صبح … روشن

بوده … آدم

چمن را آغاز جلوه قیام و خرام بود و در نشو و نمای مریم خیابان و نورچشمان شیرین شمایل از این سامان همچون

ریاحین از نحیف و صغور از مدین با جزاو طان و رسال مصر صفهان گردیده و از آن روز تا حال در فصول تعاقب لیالی

و ایام و دوران سپهر فیروزه فام نزدیک به [illegible] انچه شیخ بر مقامات میزان جدول الیل و نهار [illegible] شد قریب

سیمای مکتوب ایشان نرسیده از آن انجا راحوال نیامده و خوش قدم قاصد جانب الفرزندان دلارام

فضا را بوصول فیض قدم شاد ننموده که عزیزان از آنجا بودند [illegible] خامه را از تعطیر نسخه مراسلات باز داشته

و عذرا احسن را [illegible] را در پرده پنهان نگذشته و بدین [illegible] مجبور [illegible] کرده و خاطر محزون

نفس [illegible] دلارا قرین پریشانی گردیده نمیدانم ارباب طبایع سلیمه را اینگونه خوب [illegible] کرام

محمدت و دیگر تعارفات جاریه ذهب الذهب و فضت الفضه را چه موقع [illegible] در سید

در علم [illegible] تعاون از نورچشمان عزیز [illegible] صنعت خط و علم کتابت نبا انجام و [illegible]

معاقبت را بنده بسیار [illegible] آن [illegible] صفات [illegible] فارغ [illegible]

و بعضی از صفات [illegible] او [illegible] وضع [illegible] کاتب [illegible] آورده [illegible] احوال [illegible]

اعلام خواهد داد و بر این کار [illegible] اهتمام خواهد نمود البته کوتاهی نماید باقی [illegible]

رقعه مستعجلا [illegible] از ارباب خط در نگارش تعلیم یکی از فرزندان نوشته شده

بنده زاده [illegible] اگرچه سر خط ارادت [illegible] دارد و [illegible]

خدمت با سعادت [illegible] در سیاق صدق سررشته [illegible] تعلیق [illegible] احوال

زواید مشق نستعلیق قلم [illegible] کشیده و تعلیم شکسته را نیز منحصر [illegible] تعلقات [illegible] گذاشته

بنده [illegible] از القاب [illegible] چنین موقع [illegible] خرد [illegible] دسهدت [illegible] ارادتم

استشمام [illegible] ریحان [illegible] توقع دارد و بنده هم [illegible] گستاخ [illegible] دارم

این [illegible] میدانم [illegible] نقش قلم و صفحه [illegible] خامه [illegible]

[illegible] عنوان توقیع قبول [illegible] شاید [illegible]

باقی [illegible] والسلام

اشعاری چند است بترتیب اسامی سلاطین عجم که قبل از اسلام بوده‌اند بر حسب خواهش عزیزی در حق محمد حسن

در ماه صفر سنه ... منظوم شد سنه ۱۲۲۶

ایا نامور خسرو نکته‌دان
که جوئی همی نظم نام شهان
نخستین شاهی کیومرث
مسلم مر این را بتخت آب
چو بگذشت هوشنگ شاه ارجمند
پس آنگاه طهمورث دیوبند
دیگر بود جمشید چون درگذشت
بضحاک پس داد کو ملک گشت
وزان پس فریدون بیاراست گاه
چو او شد منوچهر شد پادشاه
ز بعد پدر نوذر نیکرای
شاهی از تخت بگذاشت پای
پس آنگه چندی شد افراسیاب
در ایران بفرماندهی کامیاب
چو طهماسب بگذشت پس زاب نام
بدو پیشدادی شهان شد تمام
دیگر از ملوک کیان کیقباد
نخستین بتخت شهی پا نهاد
چو بگذشت کاووس کی زو نشست
ولی راه انصاف بر خلق بست
بلهراسف کیخسرو نیک‌بخت
بر او ختم ریاست بکیخسرو تخت
چو لهراسب گشتاسب پس شاه شد
دگر بهمن آمد ابر گاه شد
دگر پس هما ملکش آمد بیافت
ز داراب تخت شهی زیب یافت
بدارا شد آنگه مسلم شهی
وز او یافت ملک کیان کوتهی
روانش بجنت همی باد جفت
شه ملک معنی نظامی که گفت
نسب نامه دوده کیقباد
ورق بر ورق داد کردن بیاد
با سکندر آنکه جهان یافت فر
که فیروز شد بر جهان سربسر
چو بگذشت او ملک ناپایدار
بایام شان الطوایف کامکار
چو بهم ضعف هستی گزیری کشید
باشکانیان پس بنوبت رسید
ده و هشت از پی یکدگر آمدند

جهان

جهان را نگهبان ز نشر آمدند
شاپور پس پادشاهی رسید
بهرام ملک آنکه آرمید
بلاش آنکه از ملک شد بهره‌مند
وزان بعد هرمزد شه ارجمند
پس آنگه نرسی ره شه سپرد
چو فیروز کنجید پس لار بود
بلاسان چو خسرو دگر گذشت
چو رفت او بلاشان دیگر گذشت
دگر اردوان بود و خسرو اوشن
باشغانیان مملکت راست شد
بتخت اردوان بود و خسرو دگر
نشسته بر بلاش آنگهی یافت فر
دگر بود گودرز و نرسی چو وی
جهان باز گودرز دیگر ز پی
دگر باز نرسی و پس اردوان
وز او گشت دولت بساسانیان
بتخت اردشیر آن شه دادگر
دو بودش لقب بابکان اندر
دگر بود شاپور و اورمزد نر
سه بهرام باز از پی یکدگر
دگر بود شاپور و باز اردشیر
همان باز شاپور و بهرام شیر
دگر یزدجرد سلیم و اثیم
وزان بعد بهرام گور فهیم
دگر یزدجرد و دو فیروز زاد
بلاش از پی و باز از آن پس قباد
انوشیروان کسری دادگر
از آن پس بیاراست تخت پدر
دگر هرمز و خسرو از در گذشت
باورنگ بهرام چوبین نشست
دگر خسرو شد بپرویز راست
چو او رفت شیرویه دیهیم خواست
پس اردشیر و نفس کاران شدند
ز خسرو به شهر جهانبان شدند
دگر فرخ از فرخی کام جست
ولی یزدجرد از شهی دست شست
باو یافت ملک عجم اختتام
چو دین عرب از محمد نظام
بدین نظم پس همی زیور گرفت
که تا فر شاه مظفر گرفت
جهاندار فتحعلی شاه باد
سند قدیمی است مرشح
باو سلطنت تا ابد بر مراد
باسم بدارش شاهنشهی

در پنجم چون وزید باد سحر
زافسر خورشید سر بافسر زر
راه افق بر گرفت مهر و انجم
جیش حبش را تمام گنج گهر بر
بر کف خورشید برق تیغ نمودی
خسرو انجم سپاه فتحعلی شاه
کرد خاور بملک باختر آهنگ
داشت عیان مهر بس ز انجم و ربیش
تب فرو از زناله مرغ شب آهنگ
شاه کواکب نشست از بر ارس
چون گرگ شیستی بکجا مرتبه آور

بند سیم

که تحیر از آنکه بوده چه اول
هیچ همه جا پرده در آمدم از در
زلف لعل شکر ربوده روشن تب

بند اول

یافت جهان بار و طلعت خور بر
تیغ بر افروخت قیافت وقت کرد
چرخ فشاند شرر گهر بگذر بر
صبح دمید و برار گشته چهر
چون بکف شاه تیغ برق شرر

بند دوم

از رخ گیتی فشاند صحبت گه
کرد نهان سعد بار چرخ به چنبر
پاسی در او دارد آنکه داشت روم
خسرو سیاره شمس برار بسر
شاه فلک بارگاه فتحعلی شاه
من متحیر از آنچه چرخ فونگر
که بفکر از آنکه چنین شود خبر
با قد افراخته چو سرو خرامان
شکر لعلش شکسته قیمت شکر

روز شد و روزگار بار بهار است
درع مرصع که داشت چرخ به بر بر
رفت ز طیش سپاه روم بکار است
تاخت سمند ضیا بکوه و کمر بر
شاه فلک بارگاه فتحعلی شاه
صبح چو شاه چهارمین فلک آورد آهنگ
زانکه شب زرد باد صبا رنگ
مرغ سحرخوان گشوده آب سرانجام
گشت نگون نار ریت سپهر رنگ
تکیه بر اورنگ چرخ زد شه خاور
خسرو انجم سپاه فتحعلی شاه
در حرکت سپهر وازی اختر
بود در اندیشه زین دلم که دلارام
با رخ افروخته چو ماه منور
قامت دلجوش غیرت شمشاد

نرگس جادوش رشک دیده عبهر
شاه فلک بارگاه فتحعلی شاه
گفت چو دیدم بدام محنت و غم بند
از پی اهل نظر بباد خورسند
وحشت و نفرت ز خلق نهیه باید که
غنچه زرشادی گشوده لب شکر چند
خیز جام و بعیش کوش که اینک
خسرو انجم سپاه فتحعلی شاه
گشت چو خرم بهشت عرصه عالم
دیده بدیدن گشود نرگس اعمی
ساحت صحرا ز سبزه گشت بعیلم
ابر فشاند گهر بر آنچه بپا یا
خرم و دلکش چو بزم شاه معظم

بند ششم

من بهمه دانم و آنچه

ابروی او چون کمان داور دوران
خسرو انجم سپاه فتحعلی شاه
گفت چو بر زور کار من نظر افکند
حیف که ناکس بنا شدت سرپا ای
عزت و دوری ز مردم آینه تا چند
فصل جنون بین روح پرور و طرب انگیز
فصل بهار است و عهد شاه عدو بند

بند پنجم

عیسی باد بهار و مریم گلبن
لب به ترنم گشود قمری ابکم
ساحت بستان بهمبر در اندوه
باد عبیر آورد ز نافه دودم
شاه فلک بارگاه فتحعلی شاه
گفتمش ای ماه پرده لنواز ز فادار
زر که بود در زمانه مایه کار

طره او چون کمند شاه دلاور

بند چهارم

کای نظر اهل دهر بر روی روشن
حیف بر پاکی بنا شدت پیوند
لب بگشا ای چو غنچه که در باغ
با می و مطرب نشسته سرو خردمند
شاه فلک بارگاه فتحعلی شاه
فصل بهار است شاه جهان خرم
معجز عیسی نمود و قصه مریم
دامن کهسار شد ز لاله ملون
طرف گلستان نهی بر رود اغم
گشته سراسر چمن ز باد بهاران
خسرو انجم سپاه فتحعلی شاه
گفتمش ای غمگسار دلبر سحرار
نیست چو زر است کار ما همه مشکل

نیست چو زر بت اما مه قرار
کف سلیم تو از بهر نثار خورشید
گفتمش ای بدنش پر بحر زر دلدار
شاه فلک بارگاه فتحعلی شاه
گفتمش ای خرده بین غنچه شیر
نیست چو بازم بسی بارگاه پذیر
آنکه بدل او بود چو بحر و کف کان
آنکه ز نیش زبند به شمشیر
ناظم ملک جهان فتح جهانی زبت
خسرو انجم سپاه فتحعلی شاه
این سخن چو شنیدم برقص آمد آزاد
گفتمش آنکه هر که چه پیش سخندان
در ثمین کس کی بجز فرو تار
کف کیست این جهدی که بر بالا کوشش
زحمت جولان بمدح شاه جهاندار

نیست چو زر کار مرد نیست سامان
وقت تو هرگز نهی زر در هم و دور
چیست بگو گفت نیست خسروی
خسرو انجم سپاه فتحعلی شاه
و من خم زلف بپای سه شنبه نخجیر
کف کرمش تیر غم مدار در آن زده
آنکه بخت او جوان بود بجرد پیر
آنکه بر رویش روان و در بهشت
صدر اعاظم وزیر شاه جهانگیر

بند ششم

کردم از این پس گر کرد بکر دیگر
بازنخم من بشیوه سخن استاد
بحر عمیق است مدح شاه و پر ز انگار
بار بهمین عذر خسرو مدح کز آن شاد
شاه فلک بارگاه فتحعلی شاه

نیست چو زر بت مرد در همه جا خوار
گفتمش ای جان فدای هیچو رجا نان
چیست بگو گفت مدح شاه جهاندار

بند هفتم

کار سخن یک تمام مدح شه اما
خیره دره خدمت مناص جهان گیر
آنکه ز نقش زبند تخت فخر خار
مهر و فلک را فکنده تخت شبوری
شاه فلک بارگاه فتحعلی شاه
این چو شنیدم شدم ز بند غم آزاد
گشتم ازین ره که او نمود بشب دو
لیک که فهم شعر در ثمین است
در ثمین تیره شعر شرم ازین باد
رایض طبع این چو شنید جهان فلک قلم را
خسرو انجم سپاه فتحعلی شاه

بند نهم

آنکه مقرر بدست او بود ارزاق
بر همه از جاه و بار جمله اجلال
آنکه ز رو بند به روم و چین
بود چو نقش بر آب و تیغ ابدال
شاه فلک بارگاه فتحعلی شاه
آنکه ز تیغش نظام یافته ایران
با صف رزمی در او ز رستم میدان
عسکر روم از زمان او و تحجیر لیف
بار کشش سجده گاه جبهه جهانشان
فخر ملوک کیان و تاج سر ملک
خسرو انجم سپاه فتحعلی شاه
زینت اورنگ و جان تاجدار
روشن از او قبه تاج شهی
شاد بخت شهان بروده قاجار

آنکه بود بنده کیش مایه اقبال
آنکه مقدر به تیغ او بود آجال
آنکه از او چاکر بهر و سر بر
باج ز قیصر گرفته و مال ز چیپال
داور دین پرور و خدیو خداگاه
خسرو انجم سپاه فتحعلی شاه
و آنکه ز نیش رسید ملک سلیمان
کلبه پر زیب بزم خسرو پرویز
لشکر روس از خیام او همه لرزان
باج ستان ملوک ملک روم
مجاهد ختن جهان و شاه جهانبان

بند یازدهم

داور دارا غلام خسرو خاقان
خرم از او بوستان دوده قاجار
هست زمانه برای هر کس آمد

آنکه بود چاکرش غایت آمال
آنکه همایون ز رحمت او رات
سطوت رستم نمود در ستمی زال
آنکه اگر بست کس خیال خلاف شر
خورشید تخت شاه عادل

بند دهم

در بزمی که اوست خسرو مجلس
نشکند از تیر رزم رستم دستان
خاک درش توتیای دیده قیصر
تاج ده خسروان خطه توران
شاه فلک بارگاه فتحعلی شاه
زیب لوا و روان دوده قاجار
خسرو صاحبقران دوده قاجار
او ز شهان برتر و زبر تر او
تا ابد از او فراز دوده قاجار

برده قاجار فخر عالم و اری
شاه ممالک ستان نجابهٔ قاجار

بند دوازدهم

تا که روان در تن است جسم جهان را
شحنه شهنشاه روزگار جوان باد
تا که زمین تابع قضا است
خصم قدش خم ز بار غم چو کمان باد
شاه فلک بارگاه فتحعلیشاه

فخر کند دودمان دودهٔ قاجار
شاه فلک بارگاه فتحعلیشاه
تا که جهان هست ملک شاه جهان باد
بار که او را پناه خلق جهان باد
تا ز پس هر بهار هست خزانی
تابع فرمان او زمین و زمان باد
تا ز ملوک کیان بود بجهان نام

کسری کشورکشای فرقه آرای
خسرو انجم سپاه فتحعلیشاه
شاه جهان جم حشم ملک جوان باد
تا طرب افزا است روزگار جوانی
دشمن شه را بهار عمر خزان باد
تا قد گردون خمیده همچو کمان است
شاه جهان مفخر ملوک کیان باد
خسرو انجم سپاه فتحعلیشاه

قصیده

در هنگام غربت در بار جهان مدار در منازل و مراحل راه منظوم شد

این منم یارب که گرد رهم کیوان میسپرد ... ذره ام نجم ز خورشید تابان میسپرد
این منم یارب که بعد از مدتی خود را مرا ... طالع از کلبه تنگ گشت گلشن میسپرد
این منم که خضر در بیابان فنا ... خضر را هم گشته در آب حیوان میسپرد
این منم یارب که از بیت الحزن بحر جوان ... بوی مصر و لیتم چنین پیر کنعان میسپرد
این منم یارب که چنین یوسف ز نخاس فلک ... بر سریر شاهیم از کنج زندان میسپرد
این منم یارب که همچون موسی عمران ... فضل حق در وادی ایمن شتابان میسپرد

این منم یارب که چون یونس مرا از کام حوت ... در شب جاودان الطاف یزدان میسپرد
یا که مور ضعیفم رحمت پروردگار ... ملک کنعانم بدرگاه سلیمان میسپرد
یا خاقانیم من درگه خسرو مدیح ... مدح خوانان جا بجیم در پیش خاقان میسپرد
یا که مرحلت بمن شد یاور و از یاوریم ... بر در دولت سرای خلف یزدان میسپرد
یا که از بخت یارم و در هر باری مرا ... بنده سان در بارگاه شاه شاهان میسپرد
شاه کیوان پاسبان فتحعلیشه کز شرف ... حسرت دربانیش در چرخ کیوان میسپرد
آن فلک شان شاه جم دربان که چرخ حشمتش ... سجده هر دم پیش او با آنهمه شان میسپرد
نه قضا بی رای او کاری بسامان میکند ... نه قدر بی حکم او امری بپایان میسپرد
چهر رایش در حجب خورشید تابان مینهد ... ابر دستش آبروی ابر نیسان میسپرد
چنین نگارین کلک نور گستر مینهد ... چنین بجیب خود دست کوهر فشان میسپرد
هم برای نور گستر حجب خورشید مینهد ... هم بدست کوهر فشان رونق کان میسپرد
در رضای حکم او در جان فدائی دولت او ... میکشید لب چو بر انبر لب بر آن میسپرد
آب اعجاز مسیح و رونق کار کلیم ... از لب جان پرور و از فر وران میسپرد
کرد کیوان خوشش در زیر پر جنبش ... پیش خود چند آب کین ره بپایان میسپرد
چرخ با صد طمطراقش بار حد پرون نهد ... نام هر کار بر ز هر کس پیش شاهان میسپرد

شد پریشانی چنان نایاب در عهدش که نام
از پریشانی نه جز زلف پریشان می‌برد

آفتابت از افق کوکب چرخ آورده روی
عیش دولت روی از خلوت بدیوان می‌برد

گر نه گردون بنده شد ور او فرمان پذیر
پس چرا فرمایشش هر حکم فرمان می‌برد

دشمن خصم تیر دل در دل از او در دل نهان
مرگ را اینک بشیری کز نهیب درمان می‌برد

مهر دعوی آید از مشرق برون هر صبحگاه
بسکه رشک مهر رایش مهر تابان می‌برد

همسری سند چو نتواند بمهر رای او
از خجالت شام که سر در گریبان می‌برد

کردم انشای مدیحش عقب با صد طنطنه گفت
ساده لوحی بین که قطره سوی عمان می‌برد

پس سخن گفتا که قیمت شعر چون شعری بود
همچنانکه شعری بری خورشید تابان می‌برد

خلق او گفتا که بگذار شعر با امید قبول
تحفه جود مور در پیش سلیمان می‌برد

برد عاجز ختم این سخن بر زانکه راه مدحتش
هیچ آن راهی که خار کلک بیابان می‌برد

تا توان گفتش بر در فضای بهر رود وقت
گل برون گلچین بدامان از گلستان می‌برد

دامن جاه تو پر باد از گل دولت از آنک
زر تو هر مسکین گل دولت بدامان می‌برد

قصیده‌ایست که در شکر حصول نعمت بارگاه حضرت شاهنشاه بر شته نظم آمده

شکر یزدان را که بار از اختر فرخنده کار
کار من شد بر مراد و شد بکام من روزگار

شکر یزدان را که بار آمد مرا اقبال باز
طالعم شد یاور و اختر معین و بخت یار

شکر یزدان را که از باد بهار حشمتش
گلشن پژمرده بخت مرا آمد بهار

شکر یزدان را که از رشح سحاب قدرتش
نخل بی برگ و بر امید من آمد ببار

شکر یزدان را که گردون بازگشت از راه کین
بازگشت از راه کین و گشت با من سازگار

شکر یزدان را که روز محنت و ایام غم
رفت و آمد روزگار عیش و عهد اعتبار

شکر یزدان را که صبح آمد از امداد بخت
مدعای من برغم خصم مدعی از روزگار

شکر یزدان را که باز از آفتاب حادثات
آمدم در زیر ظل سایه پروردگار

شکر یزدان را که باز از طالع فرخ نصیب
شد نصیبم خدمتی در کار شاه کامکار

کامران فتحعلی شاه آنکه در عهدش نماند
هیچکس از هیچکس جز شکر نعمت هیچ کار

شکر این نعمت نگنجد با سخن در سخن
این سخن را بر دعا آن به که سازم اختصار

نعمت پروردگار از شکر گردد فزون
شکر تا واجب بود بر نعمت پروردگار

نعمتش پیوسته بادا شامل خلق جهان
شکر این نعمت همیشه ورد اهل روزگار

قطعه‌ایست خطاب بصدر اعظم دیوان اعلی در بدیهت احوال گفته شد

صدر دیوان وزارت صدر اعظم آنکه هست
پیر و با پاسبانی آسمان بر در ترا

سربسر ملک وزارت را تو سلطانی و هست
تخت دولت تخت بلند مهر از خرد افسر ترا

گر نه برتر گردون است پس چرا آن برگزید
از پی اعظم جهان شاه بلند اختر ترا

چنین جهان یکسر گرفتی بهر شاه از داوری | داد از آن شاه جهان دادن جهان یکسر ترا

گرچه بس افزون بود خرم تو در تمکین ز کوه | در شتاب افزون ولی عزم امداد از صرصر ترا

کی تواند فتنه تا پوید به پیرامون ملک | تا بدین کلک و بدین دستی بود دفتر ترا

کی بود شایسته یکذره بخششهای تو | فی المثل گردون صد گنج باد آور ترا

کز فرمانت کشند اجرام سفلی سر که خود | آمدند اجرام علوی جمله فرمانبر ترا

عمرها گشتند عمری در طلب تا آمدند | مشتری در پیش توسن بنده بر در ترا

گرچه بس بس ترا دربار که دانا دبیر | گرچه در مجلس بود لعل خنیاگر ترا

آمدند اما بکسب شرف ناهید و تیر | این دبیر و دیگر آن خنیاگر و دیگر ترا

در فلک بهرام و برجیس اندرین ره گم شدند | این یکی مدحتسرا وان دیگری چاکر ترا

که ز تیغ شاه بود این اگر کیوان نداشت | جابجا گر چاکران دربار که اندر ترا

در مدیحت مانده ام عاجز ندانم چون کنم | تحت گنج چون مدحی کان بود درخور ترا

گر مدحت گویم نظام الملک از نیم شرم باد | کاید اکنون عار از ملک ملک سنجر ترا

گر نه از نادانی و از مستی شمر چرا | کس دهد نسبت با فلاطون دانشور ترا

زانکه او بود از سکندر بنده و بنده اند | بر در اکنون از بزرگان صد چو اسکندر ترا

خورم تا گوید ز اوصاف و برخی نگفت | آنکه گفت از صف آبای بزرگ برتر ترا

کار هر کار بنده عمری شد بدرگاه شاه | بنده فرمان نگارم عبد فرمانبر ترا

نیست اما با همه خدمتگذاری تا کنون | شاه را از احوالم آگاهی سرکیفر ترا

این روا داری که چون من چاکری در بارگاه | باشد و باشد بارش پس شاکرتر ترا

چیست حاجت عرض حاجت پیش ازین همت | واقف از کار من و جز از آن خاطر ترا

تا بود نام از هنر در دهر و هر شه را جهت | کاروان در کاروان آید هنرپرور ترا

از تو اندر پرورش دایم هنرها داد باد | جا بزیر سایه شاه هنرپرور ترا

خلق حق جمله شاه آنکه جاویدان بسر | شاهی او را و از آن ایزد داور ترا

عریضه منظوم مجری تعریض متعرضین و استقدام متاخرین و اغماض شهریار جمشید نگین

ای خسروی که رایض حکم تو از قدر | در حلبه قضای مقدر عنان گرفت

خورشید رایت تو بهر جا کشید تیغ | تیغ از کف شهان ممالکستان گرفت

در عهد عدل پرور تو صعوه ضعیف | در مخلب عقاب قوی آشیان گرفت

در روزگار ظلم زدای تو از غرور | روباه بچه طعمه ز شیر جوان گرفت

ز اتفاق بخت من سزای که از تحت | تیغت با تفاق عدالت جهان گرفت

زین سان اتفاق بود که کیسه همی جهان | از باتفاق جهان مهتران گرفت

شاها در روز هنر که ترا بنده که بود | در قید از مرتبه خسروان گرفت

آمد اگر پیاده و روزی که راه رفت — یکران سرفرازی و فر زیر ران گرفت
بودش اگر لباس ز پشمینه یا پلاس — دیبا بدوش کرد و بر پرنیان گرفت
ز افلاس اگر نبود فلوسیش در بغل — دامان و جیب از زر و گوهر گران گرفت
قادر اگر نبود بتحریر رقعه — منشور حکمرانی طغراکشان گرفت
ابجد نخوانده بود اگر کاف تا بلام — از کاف و لام نکته بیونانیان گرفت
دست سعایت که ندانم همین مرا — باز از عطای خسرو صاحبقران گرفت
با آنکه در تخت چو شاه از کرم مرا — در بند که درگه جم پاسبان گرفت
فرمود بس نویدهای سپهر (?) من — ای بس امیدها که ز نو در کمان گرفت
تا آنکه در نظام گهرهای ترتیب — ذکر و حمید با مثل زرد بان گرفت
نز در امیدها ره خدمت گرفته پیش — خصم از نویدهای شهم برکران گرفت
نثر آنچه من نوشته بدیوان شهریار — بود از من و نثار قلم ابروان گرفت
وین طرفه تر که شعر من از طرف نهاد — وز لاف همچو شیره ره آسمان گرفت
نظمی اگر بمدح شهنشاه گفتمی — بهتان گرفت جایزه‌ای با فلان گرفت
باعیش رایگان پسر از آن پیش می‌نمود — از نظم کار خویش سخن رایگان گرفت
را لا اگر زدم دگری گفت پیش شاه — آنرا برای خلعت خورشیدسان گرفت

پوشید و پس به پیش من از رقت شهریار — تحسین برای خویش از هزاران گرفت
هر کس ز من سه نسخه از نظم نیاز شد — پنهان نمود عاریه یا در عیان گرفت
استحال رفت و بر سر بازار خیر که — غارتگر خود فروش کرد و دکان گرفت
پیشش اگر مرا گذرا افتاد از خطا — نقد گزید و قیمت خود را گران گرفت
شه خدمتی بدین همه کس فرود کرد آن — بیرون صید و دامن ز رهان گرفت
پر کرد دامن از زر و سیم آنکه با من — رسم تبختر و ره نخوت از آن گرفت
هر سفله که راه نه از چه سخن بزم یافت — هر مفلسی ز نان خود از این و آن گرفت
از هر زمین ز خاک فتادست من نشست — از هر رهی رسید بمن راه نان گرفت
بس رنجها که دیدم و دیدم بچشم خویش — گر زد تبر رنجم آنچه کف انبر وان گرفت
بس گنجهای سیم سوی اصفهان شتافت — بس بدرهای زر زره مازندران گرفت
اکنون نشسته‌ام متحیر در آنکه باز — خواهد کدام حادثه‌ام در میان گرفت
هر کس ز هر کجا رسد از راه بایدم — بردن برش سجود و ز دستش امان گرفت
ز اثر و که دانم آنکه چو آمد بره مرا — باید بقهر ز رشوه از او آب و نان گرفت
شاگردیم [illegible] آنکه نماید بپایدم — رسم ادب به پیش خوانا کر دکان گرفت
قرا نزه ره چنین شناخت سفید از سیه مرا — باید طریق گوچکش طی کمان گرفت

زین ابتذال و ظلم چنین خبر رسید | ز زعم رئیس سربسر از دشتبان گرفت
زینان معاملت که بمن رفت و میرود | دشمن نمود رحم و دل دوستان گرفت
از ظلم دوستان دلم از رنجه شد چنانک | از رحم دشمنم آتش بجان گرفت
این ظلم بر من از چه روا داشت شهریار | با آنکه ملک عدل ز نوشیروان گرفت
القصه بار با همه غم دست قاسمم | دامان صبر و حوصله تا بیدان گرفت
تا رفته رفته صبر ز من راه خود بپیش | چون دست عمر دامن آخرزمان گرفت
این داوری بحضرت شه عرضه داشتم | شه داد من ندانم خواهد چسان گرفت

از شبها یکی صحبت خلاف جبند در میان آمد یکی از مستبدیان تحقیق قاطعی آن نمود در بزم تمیز شیبانی در حاضر بود از قصید غلیان و شیشه و سر از پیش و دره مذکور نمودند بالبدیهه در زمین رباعی نظم شد

غلیان صفت سر درهد از دل تنگ | بر شیشه صبرم از فلک بارد سنگ
سرپوش سپهر اگر بیاش افغان | از پرده دل بغرش گیرد آهنگ

چند بیت در برای لوح مزار صبیه مرحومه خود گفتم بر تاریخ سال وفات اللهم اغفر لها

از حادثات روز و شب و گردش سپهر | در قرب و بعد مهر و مه و سیر اختران
غصن نهال عصمت مریم بیگم که بود | مریم طهارت آسیه طینت صفیه شأن
در اول جوانی و در عنفوان عمر | در مبدا شباب و در ایام [illegible]

دست اجل کشید بفردوس جنتش | بنمود راه تا بید مرگش ز بر خزان
تا ایمن از فریب جهان شد از آنکه | در سایه حمایت داور کند جهان
منزل گزید روضه رضوان عدن را | جایش چو تنگ گشت درین تیره خاکدان
روزی که آفتاب ندیدش ز رحیا | هم در نقاب خاک شد از دیده ها نهان
آمد بدل مناظر قدش چو دلنشین | بر دوشت از جهان و دل و شد از جهان روان
تاریخ فوت او ز قلم خواستم ز شین | مریم کنیز فاطمه شد یار قدسیان
۱۲۵۱

در روز فوت یکی از فرزندزادگان از روی اندوه و ملال و اشتغال خاطر گزارش احوال به نظم آمد

طوطی داشتم شکر گفتار | در لبانش هنوز شیر مکید | خانه ام را یکی چراغ و مرا
بود روشن بدو دو چشم امید | سال عمرش کم از دو تاریخ | با همه چارده بگفت و شنید
نامش زینب بچاپ از حسینیه | خانه زاد حسین شاه شهید | تا کشیر در ربود باز اجل
زین غم از مرغ دل طپید | دایه دهر بر فوتش رفت | از کنارم بعهد خاک کشید
یوسفی بود در جمال اما | گرگ چرخش بچنگ خود درید | رفت تا نام از جهان و مرا
از جهان رشته امید برید | شیر ناخورده سیر شیر شد گرگ | از لب جان غرق تو شید
دست گلچینی روزگار | چه گلی از بوستان جانم چید | گوهری شد ز دستم و دامم
شد بدل از روان چو مروارید | الغرض چونکه طایر روحش | همچو مرغ از قفس بدر پرید

بهر تاریخ فوت گوشم میرزا رضای زرگر که از همرهان طوطی بار شاخ سدره گزید

نغز خراسان بود و در ارض اقدس در مشهد رضا که بود روضه جنان وفات یافت تاریخ فوتش غریب آمده منظوم

رفت از جهان بجنون میرزا رضا	تاریخ فوت او چو پرسیدم گفت سروش	از مرقد غریب خراسان غریب با

تاریخ وفات مرحوم آقا میرزا محمد ندیم که در حجر فاتحه ماده تاریخ معلوم و بالبدیهه منظوم شده

در سر و شیک در گوشم چرا خروش	گفتم آوخ حبیب گفتا مهر عرب پا میغ	گفتم صاحب صلیب و شه اندم
گشته نام رزل حق با بلاغ میغ	گفتم اندر خراب تیر کلا گفتا شب	گفتم از تاریخ فوتش گفت پیدا دو دریغ

تاریخ وفات مرحوم ملا حسین چنین رفیق استاد از اینجهت شاعر متخلص برفیقیش

امر حق را گفت لبیک حقیق	بهر چنین ازاولیا تاریخ شد	شد رفیقش اولیا نیک رفیق

قطعه که بجهة درب نقره که نواب شهزاده منوچهر میرزا برای قتلگاه حضرت سید الشهدا علیه السلام

شهنشه زاده دارا در دارائش ان دوران	منوچهر اسم کسری رسم خسرو فر کیفر
فروغ دوده قاجار و نور دیده دولت	بلند همت نعیم بار و میمون شاخ احسان بر
زبدو فطرتش توفیق رهبر در رواج دین	سعادت یاورش از اول نجب آل پیغمبر
از آن توفیقها وز آن سعادتها یکی اینش	که آراید همی شهید کربلا منبر
همه نقره اش گسترده بهر تزیین دوران	بار نقشش در نقره از نصیب گر
چو غیر از خدمت شاه شهیدش نیست خاطر خوش	سنجاطر آمدش اکنون که سازد جاش دیگر

برای فتحگاه آن در فیض این در سیمین	بحکم نافذ شهزاده شمس منظر خوش منظر
با این دعا از عرش علی اهل تحسین	ملک گفتا قبول درگه شاه شهید اندر

گفتی ارزنده چرائی بود ارزنده بلی / آنکه باشد چو تو ای یار دل آزار او را

بود عمری ز نکان سر کوی تو فروغ / چه شد اکنون که در آنکو نبود بار او را

ولہ ایضاً هم کند جا در آن جا اگر از لطف شود **غفرالله له**

همت فتحعلی شاه مدد کار او را

چون منجم دید ابرو و رخت را بی حجاب / گفت برج قوس را بنگر که زاده آفتاب

گر کند با ابروان تو فلک بحث از ملال / یک بگوید بشنود صد پوشیده اندر جواب

یک لب بر دنچان جانم که آن دیگر بیاب / حال کان نیک گشته آگه شد نمایان شکر آب

تا کنار روی تو را دیدم جدا گشتم ز مهر / گرچه مه پیشانی مقرب بهر پیشی گلاب

شه درین بحر از تو یک غزل ذکر و فروغ / ترجمانش را ز قصر و این غزل اندر جواب

ولہ ایضاً لب بجنبش گر فتد مقتبس طبع شهریار **غفرالله له**

ظل حق فتحعلی شه خسرو مالک رقاب

گر شود خسته ز غم دلبرم دل های کسی شب / همنشین با غیر اگر آن دلبر چالاک نیست

جانم آمد بر لب و ناید بپایان شب مگر / شب از آن بخت بد من سیر در افلاک نیست

در ره عشق بتان گفتم کنم خاکی بسر / ز آب چشم در جهان در دا که مشت خاک نیست

آنکه گفتی مدحت طوبی و وصف سلسبیل / آن یکی خیزد آب آنکه از این چونست خاک نیست

در تاریخ مهرماه ۱۳۶۸ کتابخانه مجلس اهدا گردید

محمد [illegible] زاده تبریزی

واعظ از قرآن بجز حرمت زمی چیزی نیافت / چنین کند چاره را این بیشتر ادراک نیست
گرچه با غم نیست هر جا هست در عالم دلی / چنین باشد پر غم دل من اما دل غمناک نیست
زخم اگر از تیغ او آید ز مرهم خوشتر است / زهر اگر از دست او بخشم کم از تریاک نیست
آنکه در چاک گریبان منش حیران بگو / کو گریبانی که از دست غم او چاک نیست
عشق پاکم مایه حرمتش نبود اما فروغ / پیش او تا غیر دارد ره مرا دل پاک نیست

وله ایضاً
دل از انیم نیست پاک و دیگر از هر که هست / در پناه دولت قهقهه شه باک نیست
غفر الله له

بر دست تو از حنا خضاب است / یا ماه بدست آفتاب است / بر چهره ز طره تو نقاب است
با مشک محیط آفتاب است / بر زلف تو شانه و دل ما / بیچاره از این بپیچ و تاب است
از لعل لب تو قصه بحر / در باده آیه عذاب است / از رنگ کم نکرده خوش ستند
چشمت ز چه بخت من بخواب است / از یاد رقیب داده ام بر آب است / گر دست بگیریم ثواب است
هر خانه که یاد آتشم امروز / از تیشه جور او خراب است / چو طرز پی صحبت شه آگاه
بالله فروغ را نه تاب است / شاهی ز پی بزم خلد هم / با حوری دست در خضاب است

وله ایضاً
غفر الله له

زانکه از عشق تو شوری به سر نیست مرا / قصه حسن تو در رهگذری نیست مرا

وه که در شهر چه زیب پسر آمد و مرا / دل اسیر غم زیبا پسری بیش نیست
چه توان گفت که سر سودای کسی نیست ترا / ورنه سودای تو در هیچ سری نیست که نیست
جز بیاری که از من نکنند یاد کسی / قصه راز من در گذری نیست که نیست
آه کس نیست اثر در دل آن آگاه ار نه / آه من بر سر آنکو سحری نیست که نیست
نه همین من بتو دارم نظر اینکه کنون / منظر قبله صاحب نظری نیست که نیست
سجده از من بدر آن بت چو فروغم رو نیست / بر سر کوی تو با پا و سری نیست که نیست

وله ایضاً
چنین بر خاک ره قهقهه شاه از زنجیر / تاج شاهی و تاجوری نیست که نیست
غفر الله له

ز من نه نوبت پیری تو بود هنوز / زمان رازیم از هجر بود روز هنوز
چه وقت نالهات ای مرغ صبح بود که بود / هنر هم بانگ یارب و سر هم روز هنوز
سخن ز حرمت می گفت دی بر شیخ / چه بود بیا انکه گوشم نخورده بود هنوز
ز شیخ و رند جهان هر چه بود بستم چشم / بقصد جان من از این کمند کمبود هنوز
نگار عشق نگویان گذشت عمر فروغ / از این معامله اما ندیده سود هنوز

وله ایضاً
چراکه بود گرفت روز بر زمین نیاز / بر آستان شه چنین نبود هنوز
غفر الله له

گر ز هجر و محنتش زینسان خبر می‌داشتم — کی ز دامان وصالت دست بر می‌داشتم

کی رقیبان را در آنجا گاه و بیگه بود راه — راه حرفی با کسش گاهی اگر می‌داشتم

ور گدایی‌ش یافزود قدری قدر من — کاشکی زین خیر قدری بیشتر می‌داشتم

گر بدین خوبی تو را یعقوب دیدی گفتی — کاشکی من هم یکی چون این پسر می‌داشتم

باز راه دام و قفس یا تاب ورنه نزد یک کاکلش — بهر یک پرواز دیگر بال و پر می‌داشتم

داد خود می‌خواستم از گردش گردون فروغ — راه اگر در بزم شاه دادگر می‌داشتم

جم نشان فتحعلی شاه آنکه با جمشید چرخ — همسری می‌جستم ار در پاش سر می‌داشتم

وله ایضاً — غفر الله له

نگاهی بس در چمن در دامن گلچین نظر کردم — کشیدم پا بدامان قفس سر زیر پر کردم

وصالت را که می‌گفتم به دستم می‌کنم پیمان — چو حاصل شد نشد دل عالمی را زان خبر کردم

بس از پاسبانان تو دارم شرم پیدا — ز بس در آستانت ناله‌های بی‌اثر کردم

ز هجران شکوه‌ها دارم نکردم تا طول آنها — بحرف مختصر این داستان را مختصر کردم

حدیث لیلی و مجنون بر افتاد از زبان من — تو را در دلبری در عاشقی خود را سمر کردم

نکو زان تا جفایت را ندیدم دم که بر تابم — ز کویت ای جفاجو یار اگر عزم سفر کردم

چو می‌بینی که در روز وفا دست از [illegible] — برای محبتان روزی [illegible] دریغ [illegible] کردم

نشد حاصل بجز دشنام از آن لعل لبم کامی — طمع در چو دریغا بوسه گاهی اگر کردم

ز بس دیدم جفا گفتم کنم ترک وفا چندی — شنیدی ترک من کردی جفا کار اگر کردم

فروغ این همه رنجها بود آشفته اما من — ز سودای سر زلفش نه خود آشفته‌تر کردم

ولی از شکایت در دولت فتحعلی شه من — ندیدم جز در آن زلف و در آن دامن نظر کردم

وله ایضاً — غفر الله له

بگوی یار می‌سازیم ما شب غیر و من باهم — لعلش چون نوای بلبل و صوت زغن باهم

بیار امروز من قباد و اتفاق همرهی اما — نیارستیم گفت از چشم همراهان سخن باهم

ببیند سوی قد سرو زان پس چند از قمری — یکی ره قد سرو و سرو و قدت در چمن باهم

اگر می‌دید غیر آنکه راز [illegible] مردم — چنان [illegible] که زشان همنشین در انجمن باهم

بزم شب نشسته آن پری با غیر نشنیدم — [illegible] نشستند در مجلس پری و اهرمن باهم

بچشم دیگران [illegible] — مدارند ای [illegible] یار نو و یار کهن باهم

فروغ از من کشی شرمنده گیا آسمان کز رخ — عیان سازند ماه آسمان و ماه من باهم

وله ایضاً — به دولت فتحعلی شاه [illegible] و پروانه — غفر الله له

اگر گوییم [illegible] با هم

در بار [illegible] خدمت این — یا بر سر [illegible] خسرو کشورگشا این

تیر تو در کمان و مرا مرغ دل طپان — مگذر ز حق اگر گذری الف خطات این

بندند هفت عضو شکاری ضعیف را — پس حمله ها برند بر او که روات این

فرزند تو و تو خداوند مهر کیش — وا رزده من ز جور تو تا از کجات این

دل را چنان ضرب بپسندید از جفا — ای دلبران نه ملک وفا نه ثبات این

غم را چگونه دل نکشید ز جان ترت — از آلبی وفا و بسی بی وفات این

پرسی همی ز حسب و گویی همی ز جور — آن بزم شاه و شاهد حور لقات این

کشور خدای فتحعلی شه هر سه که دید — یا سایش کشش کشور عدل خدات این

ولہ ایضاً جز مدح شه منیر و دنیا که میرهد **غفرالله له**

ذکر از فروغ و شعر وی امشب جای این

لبی شیرین چو شهد شکرش بین — دهانی از شکر شیرین ترش بین

بملک خوبروئی پادشاهت — لب ز دشته آکاکل افسرش بین

بجنت گر ندیدی نخل طوبی — بباغ جان قد جانان بر برش بین

بگردون گر عنبر ندیدی — بگرد رخ خط چون عنبرش بین

ز سرو ار شاخ سنبل فرو خواهی — قبای لاجوردی در برش بین

تفقد عاشقان حسنش کم ارت — بدست ناوک ز مژگان خنجرش بین

ستاندی ز دست غیر و نوشید — زغمش می اندر ساغرش بین

بدختر غیر از او یکدم جدا شد — بأوج نیکبختی اخترش بین

یقین نبود اگر عشق فروغت — بیا جانا بچشمان ترش بین

قدم کن رنجه یک ره بر سر او — هوای خانقاه بر سرش بین

ولہ ایضاً براه مرکب فتحعلی شاه **غفرالله له**

کف بگرفته از جان گوهرش ریز

دلش را بوده نگاری بی قرارش ریز — بچون خوی شده عاشق ز عشق زارش ریز

چو روز کار من شب آمده زلف عنبر — بیان زلف چو شبه روزگارش ریز

نگار کرده دلش را چو چشم او چشمی — بغمزه‌ای چشمان جان نگارش ریز

بگو ز خشم نگاهش بریز چشم ای — ببوی یار نگاههای شمارش ریز

ده از زودی نگاهی بجستگذار رهی — نشسته راز بر چشم اشکبارش ریز

نگار عشق فروغ بنما ده بدلش نگر — ز دست داده ای از دست رفته کارش ریز

تو گر شهدی ز غمزش لبی قرار و زار کران — چو چو فروغ بپا زار و بهر زارش ریز

ولہ ایضاً ز خشم فروخته چون چهره‌ات حرمت **غفرالله له**

چو روی فتحعلی شاه کامکارش ریز

تا چند کنم افغان یارب ز غم هجران
یارب ز غم هجران تا چند کنم فغان

عشق رخ مه رویان بی تاب و توانم کرد
بی تاب و توانم کرد عشق رخ مه رویان

از یک نگه پنهان آتش زده بر جانم
آتش زده بر جانم از یک نگه پنهان

از عشق تو در بستان زد چاک گریبان گل
زد چاک گریبان گل از عشق تو در بستان

زان طره مشک افشان بندیست مرا بر پا
بندیست مرا بر پا زان طره مشک افشان

یارب نبود پایان آخر شب هجران را
آخر شب هجران را یارب نبود پایان

بگذشت فروغ از جان آخر ز غم عشقت
آخر ز غم عشقت بگذشت فروغ از جان

و له ایضاً

گیتی همه چون رضوان از قهقهه شادیست
از قهقهه شادیست گیتی همه چون رضوان

غفر الله له

سر من خاک راه آن بت چالاک بادا
براه آن بت چالاک این سر خاک بادا

رخ آن عاشق شی پاک و تا شوی آگه
… دل … دلبر … پاک باشد

تو نادانی که هستی پاک گران ای پسر آنها
سر کوی … از ناپاک چشمان … باشد

بود از جان نگارش … ذره میرم سرخوش
… از … فراک باشد

به چشمم ناکام … فروغ آن …
هر که غیر آن … گریبان چاک باشد

دل ما … این قهقهه شه را
اشارت با قضا … افلاک باشد

و له ایضاً

غفر الله له

خجسته روز … کش تو در وثاقستی
خوش آنکه در بر او چمن نسیم ساقستی

خوش آن … که … پا توام شب و روز
امید وصل تو اش در شب فراقستی

… نگذارند با … دانم
میان غیر … یار تا … اقستی

نظر بهر چه توان … جز … منظره …
میان اهل نظر این … باقستی

تو از … زمین … رواق غم چه …
… چو … نه شه آسمان رواقستی

و له ایضاً

شد تر … قهقهه شه که ماه … او
مصون ز بیم خوف و غم …

غفر الله له

تا چند تو را زه رکابی
با صد حسرت کنم نگاهی
تا چند بهر … نشینیم

… گرت … بر اهی
تا چند تو را … نشینیم
همراه و کشم … آهی

تا چند براهی بار …
از … که بدر … پناهی
تا چند ز … آهی

… آن …
تا چند چو نقش پا …
بر خاک … مداد …

داد از تو …
بر … سایه … آهی
قهقهه … آتش …

… آتش … پادشاهی
… که … خواهی
… که … خواهی

و له ایضاً

غفر الله له

کارهای زارش از دیار پسر رازی | گیتی یا رب بود این کار گذاری
دل گرفتار غم و من غمهای افگار | بدل افگاری من نیز و گرفتاری
در ره عشق فرو مانده هزار کار و را | نیست کاری بجز از غصه بیکاری
خوارش های لبر کوی تو و من شده خوار | در جهان پیش عزیزان همه از خواری
من و هر سر زجنبد از هم و در مانده بجود | من بیمار من من زپرستاری
پیش دلدار من هیچ دگر یاد نکرد | بفروغ آه همین بود وفاداری

بعد هشتاد و نه در شش هوس شعر افتاد
عار با دم همه عمر زبیچاری